رسائل ملّا طغرا ۔

از

ملّا طغرا ۔
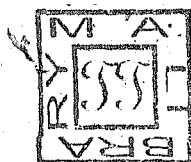
بسم الله الرحمن الرحیم

خمرو دستیست شغل بادست امست ازین بوستان معنی پروری
که درموسم ازدی بهشت تحریر بطر احیش پرداخته* از جوی
قلم انشا، در زمین رضوان پسند کاغذ بجای سنبل و نسرین
خط و خال حور غلمان نهال ساخته * رباعی * ای در طلب تو شانه
بر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت سالک آب *
بر یاد تو موج خیز حبس نفس اند * در بقعه بحر خرقه پوشان حباب *
جوش زننده‌را

ثنای بهار پیرائی که انگشت سبزه را بد انهای شبنم غلطان
سبحه گردان تهلیل خویش نموده * و حمد بابستان آرائی که پنجه

تذروی شانه را در سر فراموش * بود کبکی سراسر لزد و بسار * بدامِ پنجهٔ داغش گرفتار * دل طاوس زو صد خار دارد * ازان رو پشت بر گلزار دارد * ز باغ وصف او طوطی چمن پوش * بهار بیخزان دارد در آغوش * بود قمری همیشه در سراغش * شده یک مشت خاکستر ز داغش * بسر سبزی خر آمد سرو دایم * که پا در جست و جوش کرد قایم * چنارا ز سوز عشق او شرربار * علم کرده پد از جوهر درین کار * برسم راز بیدش دم باد * پریشان سماعش موی شمشاد * چو سرو بستان در جستن خشک دره * تن خود کرده وقف ذکر اره * ز شوق او که دریای خموش است * بهر سو چشمهٔ در عین جوش است * نارود بیخیالش آب راهی * وحی بیچار خارش نیست ماهی * فتاده پر توش تا بر دل آب * ز حیرت باز مانده چشم گرداب * چه نقاش است این کز حسن سرشار * بدامش نقش میگردد گرفتار * چنان داند ز صنعت دل ربودن * که سازد محو خود پیش از نمودن * حضیض و صفت صنعش اوج تقریر * گلی از صنعتش گلزار کشمیر

* در تعریف کشمیر فردوس نظیر بیریافت *

حبذا شهر [illegible] که اگر نسیم گلستانش بطرف بدخشان وزد

آب لعلش بوی گلاب گیرد * و اگر شمیم چمنش بجانب یمن
خاطرد * چون عقیق رنگ زمرد پذیرد * و در دامن کهسار اطرافش
سیماب یاسمین از بسکه بر یکدیگر بافته * مخمل سبزه در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری گلنارش کارخانه دار
شفق سازی * و طفلان نگاه بمشاهده لاله زارش بهر کرم شغل
آتش بازی * درطی مسافت کشت زعفران زارش بدرو آفتاب
رنگ پرواز باخته * و در سیر سیه بهار ریحانش زاغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کار خان اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تا به بنفشه زارش میرساند * و سنبل زلف
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * سر بسیاستانش میکشید *
سوداگران شهر سبز نباتات تا از کارگاه بهار سازی چمنش
متاع خرمی در بار نگاه نه بندند نهال نشوند * و دریافتگان
قابلیت نشو و نما اگر به نزاهتکده گلشن ریشه امید بود استوار خویش
نبالند * گل خورشید اگر با نظم بهارش در آمدی * از کسوف خزان
بر آمدی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشن نشستی * لب از
فغان نبستی * باطنبه را از شمار گلهای الوانش رنگی نه *

و باصره را از اندازهٔ اطراف گلستانش طرفی نه * سبزه اش باشش جهت عهد یکجهتی بسته * سر برگ‌هایش در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا نخل کباری سر بر آورده * کچه اش بصد هزار رنگ گل کرده * نرگس می‌پرست انگشت‌های دست از قدح نکشیدن * بنفشه سیاه مست تا بست قدم بستر غلطیدن * از موج رنگ گل زورق آشیان بلبل طوفانی * و از رطوبت سبزه سرو شعله او از زدر و دریشه دوانی * بمقتضای اعتدال هوا شور افروخته لاله با کشت داغ صلح نموده * باقتضای پاکیزگی فضا طفل پیوست دهای شبنم بشستن مشق سوسن کف کشوده * آفتاب هرگاه فرش زرین پرتو در سبزه زارش گسترانیده زمردین بر چیده * و سحاب هر وقت نهال آتشین برق در گلزارش کاشته نخل گل افشانی برافراشته * ابر بهار در راه هواداری این گلشن شب و روز بهم چشمی یم و ز قطره زدن * و نیلوفر به نشاط سر از زمین بر آوردن در انداز کلاه بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی با موج رود بتار قانون در نوا خوانی * و از سبکروحی آب رقاص حباب با صول خفیف در مقام

روانی * ماہ بعیش دستگاہ آن روشنی ندارد * کہ عکس
زنگی را از پایہ تیرگی بر نیارد * پنجہ آتشین آفتاب تا بہ محاذات
تنبیہش رسیدہ * از تاثیر سردی کرم لرزیدن گردیدہ *
بدستیاری فیض ہواش کوفہ پنبہ مینا در باربستن * وبہ نشاط
آوری جلوہ باد مرغ بیضہ قولاد در سر رود خواندن * وبہ تحسین
بالا دست نسیمش سر درختان پیوستہ در جنبش * و باندازہ
صید شمیمش کمند موج آب در دست پیچش * حباب کاستہ گوش
حباب در پیمایش نغمہ بر آبشار * شمال برخیہ تار موج در نوازش
ساز جویبار * سر چشمہ ہا ہوا از طوفان تر دماغی * پای
درختان دستیار طغیان شگفتگی * بید مجنون را اعتدال
مزاج میسر * و تاک فرسودہ را خون گرمی شیشہ و ساغر *
و ساق چنار آسمان خلخال * تختہ مشق بلند پروازی طایر خیال *
شاخسار صنوبر رقص پرواز * ساز برگ رسائی ادا و انداز *
پیچیدگی طرہ شمشاد * مجموعہ دار پریشانی باد * قامت سرو
افراختہ * اندازہ بال و پر افشانی فاختہ * شفق کدہ گوش گل *
دستگاہ رنگ نغمہ بلبل * شبنم افشانی اوراق سمن *

تاريخ گسستن عقد پروين * انجوم نگهت نسترن * نشان تسخير
خطا و ختن * و پشت گل جعفرى روكشش بوته كيمياگرى * موج رنگ
شقايق به نيابت برق لايق * مثنوى * گل و سنبلش ور چمن
گلشن نباشد * بهار اينجا بهشتى آشنا شد * شفق سر جوش رنگ لاله
زارش * فلك يك پشته سبز از بهارش * به تشبيه بنفشه بهار از
بنفشه گوشيد * زمرد بر طلائى شعله پوشيد * نى گوناگون و وا ندر بيشه
سبز * چو طوطى پر بر آرد شيشه سبز * سوادى گرد گلزارش آيد *
دشمنش در نظر رنگ گون نمايد * ز آتش بازى گلهاى رنگين *
بر افروزد چو شمع انگشت گلچين * عجب كز آتش رخسار گلشن *
نگردد دود آه لاله روشن * گل رعنا ز بس سرگرم ناز است *
زبان غنچه با بر وى دراز است * كه سوسن زردى پيش بينى *
بباغش روز تا شب هم نشينى * برغم چو هرى هر سو درين باغ *
گرفته لاله بر كف نيلمى داغ * ز هر گل سبكبار آب و تاب
است * ندارد غش طلائى آفتاب است * بشاخ فوق مرغ خوش
نغمه پرواز * هم دمساز هم چون پرده ساز * ز بس از گل بود
بلبل [illegible] * نمرود از سايه اش پيچيده زخاك * ... ضبط

شمول صوت بلبلان * زند باد صبا کف بر دف گل *
برقص انگیزی سرو کران تنگ * زند قمری ز بال خویش
دستک * تذرو آسودگی افشانده از بال * به پرواز
بپای سبزه قال * نداند مرغ این گلشن دمیدن *
مگر در سبزه اش سیر از رمیدن * کشیده کوهها ز
قبضهٔ خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک *
بجای قلهٔ کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده *
ز موج لاله از بس خورده پهلو * بود دامانش بصد باریکی مو *
ز طغیان گل و سنبل یگان گشت * ز کوهش می شود
معلوم نی دشت * زمین گل آسمان گل بحر و بر گل *
نماند در عدم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
ناطقه بذکر بعضی از فواکه این چاشنی کده با خویش موعود
شیرین زبانیست * اکنون که بدست یاری حدیث
گلهای دلفریبش بپای سخن در آمده * از سر وعده
نمی گذرد * و گوش شوق را بحلاوت پذیری بهشت
می نماید * چشمی را سر رشتهٔ لذت بینائیست که باندازهٔ

میوه های الوانش کند نگاه کشوده * ودستی را پایهٔ ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوبرش جلوه نموده * زرد آلوی آفتاب از تار شعاعی بانخل باغش نامه روز در تابش پیوند * و کیاه هلال برشتهٔ ضیا بشاخ شجرهٔ آسمان سبز اغش همیشه پای بند * زال چرخ خوشه پروین را از شاخ او نای تاکش بغوری چیده * و پیر کمر دون کردنگان کواکب را از پای یک درختش بدامن کشیده * باسک شغال تعریف این مجموع سیری لب ذوات و راند از زبان کیدن خامه * و باشتمال توصیف این منبع چاشنی دهان مقراض لذت پذیر اصلاح نمودن نامه * نی بوریا بهم نشینی خاکش از بس بلذیت پیوسته * که نیشکر مصری به نازش نقد هستی در کره بسته * مرغ نگاه از آشیان دیده بر شاخ هیچ ثمری نه نشیند * کرلذ بر خاستن از مر جوش حلاوت رشته بر پای خود نه بیند * هر درختش چون از دستگاه ریشهٔ برگ میوه پروری یافته * شاخسار حوصله اش از پستهٔ دل تنگ رخ تافته *

ـــ اگر پستهٔ فروین بیادام تر و تازه او دل نمی داد* نسیم باغ گزین چون مغز در پوستش می افتاد* زیوانش چون به نهال خود نمائی سری نداشته است برگ تن پروری خویش را از دست نگذاشته* هر جا که تعریف نا شپاتی در لباس بر زبان آید* توصیف شکر پاره پنبه قماش را گفتار می نماید* نهال زرد آلو اگر بمیدان باغ نمی تاخت* چوگان زمرد برگوئی طلا که می انداخت* جائیکه سیباش دوکان خود فروشی چیند* سیب ذقن خوبان روی خریدار نمی بیند* شفتالو که سبزئی او زیست شاخسار است* ناخام است و شیرینی پخته کار است* آلوچه که پیشتر از میوه های شیرینی رسیده* باوجود ترش روئی روی خویش در هم نکشیده* نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در آویخته* جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته* اگر درخت موم درین وعده گاه ثمر پای نهاد* نهال بوستان ارم در راه میوه او سر می داد* و توت ___س بهجوم چاشنی شان عسل را پس نشانده*

و شفتالوی نورسش محضر دلنشینی بمهر بوسه
خوبان رسانیده * شاهد چشمانی سایه قبسی لب جوی مجنون
فروشی * نور افشانی جلوه انگور که چه شاخ شرمسار روشنی *
از غلامی صاحبی فخری هرات بر مسند افتخار * از
حسرت ای خلیلی مروپاش برودی گرفتار * شاه
آلوی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
کاری عناب * با لب دلبران در شکر آب *
مثنوی * به پروانه تا در صحن باغ است * ینگه
آلوئیش بارش صد چراغ است * چنان به با تجرد شد
هم آغوش * که دارد خرقه اش را باد بر دوش * کی تحریر
وصف ناشپاتی * نماید صفحه کاغذ بیانی * چو زرد آلو بخوبی
نامور شد * بدل سختی درد و نرمی بر شد * کدوا مرود
نافیروز تاج است * ز ملک شهد جویان خراج است *
چنان شد بوی شفتالو دوائی * که یابد خسته او هم
شفائی * بود پاخوشه تا انگور راعهد * رسد پروانه
آتش داخمن شهد * چه طفل از کعبه پستان

انجیر * کرد از دریزه‌های قند در شیر * بود از بسکه
پاسپاس نزاکت * نیابد لب بشویش راه نبت *
دهان پر چکو از گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
لوز * زبان از دو چوب لب حرف بادام * گشاید گت
بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان لبتان
چیند * بجای پسته فندق می نشیند * کسی جز باد رنگ از
سبز پوشان * بهر کشته هم نمک با جرعه نوشان * چو زرد
بر ظرف قیمت خربزه دست * حلاوت انچه بودش
در کره بست * نمود جمع یکجا هندوانه * زبهر مرغ لذت
آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تا روز
محشر چاشنی ریز * اگر فرهاد شیرین کار بودی *
درین کهسار صنعتها نمودی * بتاثیر فصل و هوا اهل کل
موسمی بر کابین طراوت است * و در هر میوه هنگامی
شاخ لطافت * الاکل سرد و میوه حسن که بباغبانی
بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است * و بساز
تازگی و برگ بچتکی پیوسته پربار * بهمنشینی ساپه

بناگوش مطربان بجا نقل دایر نعل در آتش * و بکمند افکنی
تشنه آواز مغنیان پروانه از بغل بیضه در کشاکش *
طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب
سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه
داود * موسیقاری بسر پنجه موسیقار در بالایش
رنگ گل ترانه تازه * کمانچی بناخن گیسوی کمانچه در
آرایش مرغوله بانگ آواره * چنگی بسودن مضراب
در رشته تار ساز طرب کوک کرده * نائی بدمسازی قلم
نای پرکار نقش دست بطراحی هوا بر آورده * از موج
تیزی رطوبت سرود کاسه خشک رباب شادابی
حباب * از آتش افروزی صوت گلوسوز استخوان سینه
عود بسوختگی دود * ساعتی نگذرد که زبان مضراب صدا
زمزمه شور انگیز بر گوش ارباب خرد نکشد * و زمانی بر نیاید
که لب جام هزار نکته رنگ آمیز در کار اهل هوش
نکند * بسیر آبی گلزار حسن خوبان مینای می سحر خیز *
بصف شکنی لشکر ملال دوران فوج پیاله بلور ریز *

عاشقان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی بسته * و محبوبان
گلعذار باده از دور رقص برخاستن نشسته * گاهی که بسماع
دست بر آورند خرد در پی باستدن میزود * و جائیکه برقص
قدم بر دارند هوش در بر گذشتن مجبور * بجز اصول
بطوفان افتاده شیرینی حرکات * و مقام اهنگ از
جاور آمده دلنشینی نغمات * دلربائی حسن صوت ناهید
را ثابت قدم مقام عشاق کرده * در سای آن از شش
خورشید را پایره شکستگی رنگ در آورده * شیره
بتان از شعشه آفتاب جمال در شبستان زلف بی تاب *
چشم آینه از هجوم فروغ تمثال مژه ریخته اضطراب *
غمزه در فضای آتش رخسار بتاب گشتنی تیر مژگان
در کار * عشوه بهوای گرمی عذار بتخانه کمان ابرو گرفتار *
گیسوی شب رنگ فتنه انگیز سبستان روز رستخیز *
زلف مرغوله پرداز فریاد رس اهل نیاز * چشم سرمه
پرست ترکان سیه مست * لب شیرین به تبسم هم
شور در ترنم * مثنوی * سرود و حسن این جا هم عنانند *

ز هر جانب زده مرغ تر آهنگ * نشانده از ترنم بر هوا
رنگ * نباشد در اگر من هم چو بلبل * غزل خوانی کنم
در عشق آن گل * بیا ساقی که عید نو بهار است * گلستان
جلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن ناز *
گل صد نغمه بر یک شاخ تار است * لب مطرب زلالی کرده
در جوی * که موج ستار رشک آبشار است * بسازی
شد مغنی نغمه پرداز * که تارش از رگ ابر بهار است *
سرود عشق رنگ کهکشی ریخت * نوای تازه تر جز
روی کار است * نفس با صد نوا در پرده دل * ز بهر
دلکشی در انتظار است * کنش ظفر ادوی بی مطرب
عشق * که برگ ذوق را سازش حصار است *

داستان چهارم در ستایش
دل کده کشمیر جنت نظیر
فهرست تحریر یافت نظر کرداست

دل جنت آیت خود گلستان دگر * کان نیز بهار سوا اجه
باران دگر * حمید اشرف که از موج کلشن نوح بحر * کشتی

مي ساخت بهر طوفان دگر * زهي دريا چه گلستان زشكست
كه جوش گل آتشين هنگامه گلستان خليل را گرم ساخته *
و از طغيان سبزهٔ دل نشين بسبزي كشتي ع
طاج پرداخته * از قرار گرفتن آبش نقش ايستادن
چنانچه بايد نشسته * غواصان آبش در آب
نگاهداشته بستگي نفس * شناوران هر سو دست و پا زده
آشناي فرياد رس * رفتن تا ميانش نرفته كسي تا كجا
رود * رسيدن بكنارش نرسيده كشتي بكجا رسد *
از بس غلبه كه به حالت ابر با دصالحي نرسانده * لب
دريا از موج در زير دندان تاسف مانده * از رطوبت
هوايش ابر نيسان سرشار بحر تر دماغي * و از خورمي
فضايش نو بهار خضر سرچشمه شگفتگي * گلهاي رنگين
سرخ و زرد بر چيدن دكان لعل و گهر با تر دست بساط
گستردن * برگهاي سير نيم سير بشكست
كار زمرد و فيروزه كف بهم دادهٔ عهد بستن * موجها
بتماشاي گلهاي در آيد * برنگ قوس قزح بر آيد * حبابي

کہ بسبزه ها دیده بکشاید * ساغر زمردین نماید *
سطح آبش تا پروردن کنول کف کشاده *
بدخشان را از لعل آتش در بها وا فتاده *
نشوه نما در غوطه کاری آب و تاب * نسیم و صبا در شناوری
رنگ و بوی گلاب * خرمی و شادابی بیتحبر بهار
بهم آمیخته * دمیدن و شگفتن بی اطلاع نامیه بیکدگر در
آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب داده نکهت و
رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان تر و تازگی * و از
مشرق تا بمغرب چهار موجه رنگینی و شگفتگی * آری گلشن
عالم را آب کم ازین نشاید * و گل گردون را لجه محیط
ازین کمتر بظهور نیاید * مثنوی * گلهای که رود او
است آبش * نمی آرند هرگز درحسابش * بهم سر
کشتی طوفانی گل * تلاطم خیز موج بانگ بلبل * رخ
کشتی نشینان شعله بر * ز آب حسن شان کشتی
شناور * ز عکس لاله رخساران سرکش * فتاده ماهیان
در دام آتش * بهشت ناخدایان کف کشاده *

گلستانی بدست باد داده * درین دریا چنان جوش طرب دو
است * که هر موجش ز آب نغمه رود است * ز صوت
مطربان پیوسته گرداب * نماید رقص در حیرت گهر آب *
فشانده هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگلهای کنول
رنگ * زهر زورق صدای نغمه تر * زده موج طرب
بگوش اختر * رگ طنبور رشک موج آب است *
بهشتش کاسه هم چشم حباب است * شفق شد بادبان
از هر توجی * لب کشتی هم آواز دف و نی * ز رنگ
آمیزی عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
ز دو جهان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد حبابش *
رطوبت را ز بس جی در ایاغ است * چراغ شعله
دایم تر دماغ است * عجب نبود که من هم تر زبانم *
ازین آب و هوا روشن بیانم * از انجا که اقتضای
خاک این فردوس آیین است هر زمینی نیست که
سبزگی و خودرویی آن صد بهار را پای بست توان یافت
از هر طرف باغ های دلنشین هم چشمی بهشت ...

بر آورده خصوصا باغ فیض بخش در تحسین فیض طاق است *
و برفعت انگشت نمای ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
درختانش ماهی زمین بر آید از شناوری *
و از رغبت زر گلهای الوانش قارون فلک بر
ساز کیمیاگری * شمشاد باندازه سرو و از مرغان نگاه کمند طره
بدست انداز باد داده * و سرو بشماره صنوبر دلهای
آگاه چین از دام گیسو گشاده * بجوان سالاری
اشک ابر طبقهای خنده بر خوان شگفتگی گل فزوده *
و به نقره کاری طراح کار شبنم افشان غبار بر اوراق مجموعه
سنبل نموده * نسیمی بجانب ریحانش نکهت برده * که سر
مشق نازکی بسوی خط خوبان برد * بسا به پروری جعفری
خاک را آب و تاب طلای احمر * و به عکس پذیری ارغوان
زمین را بساط رنگین لعل تر * از شرر افشانی آتش گل
پنبه نسترن در معرض سوختن * و از موشکاب دوانی
چراغ لاله سوخته سوسن سرگرم افروختن * صبح چون
از بیاض نسرین صبح دم زند * مجموعه سواد شب را

برهم زند* در پای چنارش رسائی خجالت زده دست کوتاهی* و در سیر آبشارش روانی ترسنده لغزیده پائی* از نهایت صفای آبش وقت تموج عکس از گم شدن محفوظ* و از غایت شیرینی زلالش طفلان نگاه در غوطه خوردن محظوظ* مرغولهٔ ریزی آبشار با تحاد مقام در اصول روانی* نواخت هم زمزمه خیزی جویبار در پست بلندی بچه پانی* کوک نغمهٔ زیر و بم موسیقار فواره سرشار برصدائی* رقاصان حباب انگشت نمای موج بخوش آدائی* مثنوی* نگاه از سیر این باغ طرب خیز* چو تار ساز کرد و نغمه انگیز* بهر سو عندلیبان کرده سرشار* ز آب نغمهٔ تر جوی منقار* دل قمری ز افغان شعله ساز است* ز شوق صوت طوقش در گداز است* تذرو از بسکه شد با نغمه یکرنگ* بنقش بال خود آمیخت آهنگ* ز هدهد نغمه سازی دل نشین است* که در هر نغمه صدره شانه بین است* صنوبر بسکه دل بر رقص بسته* بدیده پای خود را نشسته* چنار از وجد بالا دست شاد است*

کنگر سرکشی آتش نهاد است * ز عکس قمری بهر
سو پیش کشیده * لباس سرو سر تا سر دریده * گل ذوق
است در آغوش شاخسارش * طرب پذیر است دایم
آبشارش * کف فواره تا حوضش کشاده * فلک را
غوطه در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
ز تاب تندیش ماهی کباب است * هوایش بسکه
شفاف است با بلبل * تواند دید دود آتش گل *
در این گلزار قصری زرنگار است * که عکسش را
ز عکس آن بهار است * صفحهٔ زمین را از طرح بنای
آن نقشی نشسته که کارنامهٔ مانی به تعظیمش برخیزد *
و سطح فرش را از پرتو فضای آن روشنی پیوسته که
آفتاب بدریوزه اش آبرو بریزد * هر خشتی صد کس را
دست بوسیده تا بپای نگارش رسیده * گچ کشمکش ها
دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون دست گل مالهٔ داری هلال. تا گچکاری آن برده اند *
پنجه از گل خورشید غارت کرده اند * گچ صبح از کوره

مشرق هر چند پنجه بر آمده * خورشید را در این کار خام کار
شمرده * قوس قزح تا کمان ابروی طاقش را دیده بهزار
رنگ بر آمده * و آفتاب هرگاه پیشش رواقش رسیده
بعالمی دیگر در آمده * هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه
اش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک
جهت بودن فضایش از مشهوران آفاق * بذوق بوسه
پیچی لب بامش ساق عرش پایه عریانی کشیده *
و بشوق مردم نشینی چشم غرفه اش پیر گردون
لباس سیاه پوشیده * نسیم فردوس نفس
سوخته باغش دریافت کام * دم صبح به بیاض سحرش رنگ
باخته شبگیر زیارت سواد شام * از رطوبت هوای دلپذیرش
دماغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و از
بهار گلشن تصویرش شاخ شبگرد چو نسیم سکران
یار نازکی نشوه نما * مستوی * برنگ آمیزیش نقاش
رو مهست * رفوی آب و آتش را بهم بست * چولعای
صناعت از رنگینی رخ گل * صدف وارش باغت منقار

بابل * چمن سازی چو کردی پای بستش * پر طوطی قلم
دادی بدستش * کشیدی گرشته شمع سرکش * دل
پروانه بودی رنگ آتش * شدی تا صرف سوسن
داغ لاله * سرشتی نیل خود را در پیاله * کف نیلوفر
است از فیض سحاب * که شسته لاجوردش را
بصد آب * فشانده خوردها لاله از مشت * که ماشش
داد زنگارش بانگشت * چو کلکش سر بهارکاری بر آورده *
طلاکوبی زر خورشید گل زرد * قلم هر جا بطرح باغ برده *
نهالش را ببالیدن سپرده * ز پرواز خم گیسوی شمشاد *
نموده رنگ حیرت بر رخ باد * چو در مارک نمائی کف گشوده *
نگاه چشم نرگس را نموده * ز بس آب نزاکت خورده
لاله * شده باریک چون موئی پیاله * چنار از فیض گلشن
یافت الحال * که آتش بر فروزد بعد صد سال * ز دیوار و
در این قصر پیداست * که هر نقش درستی هست
اینجاست * همین بس کهنش این فردوس آئین * که باشد
جلوه گاه خسرو دین * بشه گیتی ستان جمشید ثانی *

سرافرازی دہ تاج کیانی * خداوندا ازازل شاہ جہانش * مسخر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاہ شہنشاہی کہ در بستان مکرمتش مشت خالی حباب گوہر ثمین در کردہ بستہ * و جہان پناہی کہ در بہار مرحمتش شاخ عریان موج برگ و ریز رنگین پیوستہ * از گرمی بازار عطایش آتش فسردہ یاقوت در شعلہ کشیدن * و از خورمی گلزار سخایش سبزہ خشک زمرد در ریشہ دوانیدن * بحر عطایش تا شگفتہ روی کف گشادہ * دریا از صدف پشت دستی بر زمین نہادہ * بآتش فروزی مطبخ جاہش سنگ آتشین آفتاب با چقماق ہلال پہلو خوردہ * و بسپند سوزی رونق بارگاہش دامن صبح بافروختن انگشت افلاک پی بردہ * در پلہ میزان عدالتش کوہ عدل نوشیروان از پاسنگ کم * در سایہ حمایتش تیغ آفتاب درخشان ریختہ دم * بمقتضای رعیت پروری بہ نسیم و صبا حکم است کہ یکی بی مشورت دہقان دامت بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

پا بگلشن ننهد اگر باد بگوشش نرسانیده که آتش
نجستی دویده * آب را فرموده تا خاک بکاسهٔ سرش
کرده * بخوشه چینی مزرع لطفش گیاه زبان خرمن سوختگان
گلبریز شود * و بهم نشینی شاهد خلقش حسن مشوک
دست صفتان روشناس نمود * در چارسوی پرتو
تعمیرش ید بیضا بدست فروشی انگشت نما * و در بازار
رای منیرش پنجه خورشید مشهور بدست اندازی
دنیا * پایه صبح از نظر افتاده مینا بزم عشرت *
دود شب بباد داده آتش کباب عشرت * شاهی
نگذرد که بذوق دم گرمی راگ سرایانش مطرب
فلک دف بر آتش شفق نگرداند * و صبحی نیاید که
بشوق همدوشی بار نافه‌گشایش مهر کردن عرق انجم
از جبههٔ گرمی نیفشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
راگ و رنگ سرود پردازان گوناگون * و هوای
مواضع خلافت کبرا از تال و مردنگ اصول طرازان
پر کمون * و بربط سازان صوت و نقش سرافیان را

جز به نغمات خود می شمارند * نشید خوانان کار عمل حجازیان
را کرده فقرات خویش می نهادند * چون ساز هندی
از شعبه های صوت مقام دل نشین سحر اصول پذیرفته *
لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بزبان
موج کنند * مثنوی * بود چشم تر دریا ازین ساز * بناله
داده تن صحرا ازین ساز * چو صندل پا نهد در بزم نغمه *
بیاید وقت هر موجا ازین ساز * ز کوچک و صفتی خود تال
خوش صوت * شده ایم بزرگیها ازین ساز * بتحریک
مغنی میدهد دست * رباب عود را ماوا ازین ساز *
بخوانم چون سرود وصف جنبر * که حسن صوت شد پیدا
ازین ساز * چه ساز د شریک خویشتن نی را * طرب
کل می کند تنها ازین ساز * فراز و گرچه موسیقار پنجه *
ولیکن می شود بی پا ازین ساز * ز تار خویش قانون
میکشد دم * که یابد صید خود آوا ازین ساز * کمانچه
نی شود در بزم هندی * چو جبر خویشتن پیدا ازین ساز *
پسند راگ خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه صد رسوا

ازین ساز * نخواهد یک قلم ضبوط زبرم * نشان
یابد اگر طغرا ازین ساز * بزرگ و کوچک دربار
صاحب قران از بجت همایون آساس موسیقی می داند *
و عرب و عجم سرکار خدیو جهان از طالع نواشناس
تصنیف می خوانند * و مطیع جبین اقبالش اگر کجه
نوازش نکشودی * جلاجل ماه بدایره چرخ پابوسی * و
مغنی بزم اجلالش اگر در نواختن مقام سازبین نمودی *
تارهر ادات کواکب بر چنگ افلاک نه بستی * رفعت
را اگر مرتبه قدرش رومی داد * در مقابل پستی نمی افتاد *
و تمکین اگر پاسنگ وقارش می بود * تلفظش سبک زبانان هر
گران می نمود * در طلب نمودن منشور نامه همت * دریا ازموج
انگشت بچشم گرفته خدمت * صبحی که بمهر خیزد و شب همه
روز * و شامی که بتقریب شید روز همه شب * و در روز رزمش
اگر دیر بجلای اسلحه دلیران پردازد * روشنگر
خورشید را انجا کی بلجا کند * و در شب بزمش اگر زود
کف چهوائی آتش باران دهد * مهتابی ماه را تاب

نماند * شمعی گر در محفل وصف پیمایش بر وصفش پیوند و * کسان بر رشته نورش احرام نه بندد * در عرصه شطرنج مردانگیش بهرام چوبین اگر اسپ اندازد * ادنی پیاده اش مات سازد * فرزین فلک اگرچه از قیاش میدید * در بساط سماک بر رخ هر کس می دوید * نام شجاعتش تن بلفظ گریز ندهد * تا بسبو گریز نخوانند * و خامه خراستش بشکست رقم پا نه نهد * تا کند سواد ان در نمانند * در بهارستان دوراتش بدخشان لال از دست بی صفا * و بر سر خوان احسانش عمان ابدار دست بسته و پا * کیوان از کهکشان دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح دامن بمیان زده جلوه دویدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آبدار پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بذوق گل سپر فلک هزار سواد خوان صفحه شب * تیر قضا بجا نه زد الی کمان پرواز گرفته رسائی * خط استوا بسایه پروری سنان ثابت قدم بر است ادائی * پنجه علم

کیوان رفعت گشاید دست فتح و نصرت * و چتر
شهنشاهی خورشید قدر * انگشت های هواداری بدر * شمشیر
فتح جهانتاب خونش غلاف تر از تیغ آفتاب * سوی
لوایش با سر انگشت خامه * روا داری کشوده فتح نامه *
بدار و قبال دستش از کسی پاک * زند گوی زمین
بر فرق افلاک * زبیم او فلک از غرب تا شرق * بدست
ابر داده چرخی برق * چنان عکسش بدریا زد سیاهی *
که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
* کمر بسته است دایم از جا جل * ز دست هیبتش
فیل فلک سا * به بینی خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
وهن از تیغ درخشت * چراغی کرده روشن از
هر انگشت * سپر مشکین گلی باشد بدستش *
کمی دارد ز بوی فتح دستش * سمند عزم چون بر صید
که تاخت * درون رانیله گاو آسمان باخت * شخیز و
دام صیادانش از خاک * بتعظیم کبوترهای افلاک *
کی انجانسر و طایر در حساب است * که بین صیدش مدرو

آفتاب است * در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه همه
شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای وصف
صوری بهار سیرتش گلچین تر دماغی گردد * اگر صفحهٔ
دستیاری نموده ابی بر روی کار شگفتگی آرد وقت
است که مداد نیز بمددگاری روان شود تا انگشت نمای
انبساطش توان خواند * زهی روشن سوادی که از بیاض
عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید * و در صفحه
جبینش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
رساند * شعشعه حسنش چون به تسخیر جهان کف گشاده *
پنجه مهر درخشان اول دست ببیعت داده * الحق حسن
جهانگیر سایه حق است بسپند سوزی گلستان جمالش بلبلان
گرم بر آتش گل دویدن * بگرد روی استان جانش پروانه
درآمد از کیسوی شمع بریدن * شبیه کش عارضش از گوهر
و یاقوت سفید آب و لعلی چهره در صدف ریخته * موی
قلم بتار گیسوی خورشید در آویخته * یوسف مصر لقایش
گرم بازاری ندارد که ماه تابان کلاوه هاله بخریداری نیارد

تا بآبیاری یاقوت لبش سبزه خط ومیده * وود آتش حضرت در نهاد ریحان پیچیده * صنوبر بادای جلوه اش اگر دل نمی باخت * چه اندازه ذخیره نمی ساخت * هر کرا وغدغه است ورای * گوله بیگ نگاهش از وغدغه برای * چهرهٔ درخشان برافروخته رونمائی هفت اقلیم * جبهه نمایان درست نموده کج نهادن دیهیم * باده گفتار ما شراب طهور هم پیمانهٔ * شمع رخسار باچراغ طور شریک دو ام خانهٔ * ابروی دل پذیر * روکش ماه سیر * چشم حقیقت بین * سرچشمه نور یقین * غنچه دهن مجموعه رنگ سخن * سروقامت انداز قیامت * مسنوی * نه گل نی لالهٔ نی سرو چمان است * بهار گلشن آخر زمان است * دل شب تیره از سودای مویش * چراغ مهر سرگردان رویش * چنان شمع رخش باآب وتاب است * که فانوسش چراغ آفتاب است * لبش خمیازه فرمای دل تاک * نگاهش بادهٔ مینای افلاک * بزم گرم نگاهش می بجام است * کباب شعله راگوید خام است * خط سبزش کرم جوش

بهار است * چو ریحان روشناس لاله زار است * نهال قامتش سرشتِ شمشاد * بجولانش مقید سرو آزاد * قدش از سرو به رویش به از گل * محبت داوند دل قمری و بلبل * نمودن از سن اکر بلبل بدیدن * ز سن گفتن ز قمری ها شنیدن * چون ذکر جمهلی از فضایلش افادهٔ مفصلی است اہل فضل را ناطقه بذوق تحسین مستفیدان درینباب عزمی ندارد که بیم دراز نفسی تا بمنبع پرواز دکوتاہی نموده کار خود ممتاز توفیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان داد * دانشمند اینکه بپای سعی در ہر وادی بنهایت اوستادی رسیدند * در بدایت ملازمت بدست انصاف حلقه شاگردی بگوش کشیدند * از پرتو چراغ فکرش شبستان کتاب برنگ دست روشنی * و از تندی شعله ادراکش آتش طور ہنگامه گرم ساز فروتنی * آفتاب درخشندهٔ توضیحش قبل از صبح بیان در اوج طلوع نمودن * ماه نهفته ابهامش بعد از سکوت

دارد چه غروب نکردن * بمطالعه اشارات ابرویش
طبلی فهمان بر مسند شفادانی * و به مذاکره قانون
نگاهش ذولیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
نطقش ارباب منطق را در هر باب تصدیق حاصل نشده
که از روی حجت معرفتش نباشند * و از تخیل بیانش اہل
عربیه را در ہر فن معانی جمع نگشته * که از زبان فصیح در
بلاغتش و صفش نگوشند * با مر صرف کردن زر و گوہر
چون بصیغه مبالغه زبان گشاده * صرفیان را بصد نحو محو
کلام خویش نموده * از شگفتگی حاشیه خاطرش دقت
درشناسائی متن بگشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
و بمقابله حکمت مدنیش علم دیانی مصحح * و به تطبیق ضوابط
جبر قیش قواعد شرعی منقح * مبتدای بہ ہانش پیش
از خبر * باثبات مدعا خوشش خبر * در نفی غیر حق و لباس
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * قضیات پیرا معرفت
آرا شریعت پرور طریقت گستر مجاز شناس
حقیقت دان کثرت اساس وحدت بنیان

* مثنوی * بود فهمش علم ودین پناهی * بود شانش
نشان بادشاهی * دل او معرفت را آفریده * شهنشاهی
بآیین عرفان که دیده * ز آگاهی کند در صفحهٔ باغ * بیان
معنی سطر پر زاغ * چو گردد قیس بر مصحف گل *
بر اوراق‌ها درشان بلبل * کند طفل نگاهش وقت
تقریر * به بسم الله سرو انداز تفسیر * نسیم نطقش
از یک خرو لاله * نماید رنگ معنی صد رساله * پریشان
گر بود اوراق سنبل * نگردد خاطرش جمع از تغافل *
سوادش در بیاض فرد نسرین * روان واروز شبنم
نثر رنگین * حبابی را چو خواند نکته وصال * دهد توضیح
باب موج صد فصل * بشرح متن حال بید مجنون * کند
رنگ تکلم را دگرگون * گشاید لب چو در تعلیم بلبل *
شود دانای علم دفتر گل * بیاموزد بآیین روانی * زبان
شمع را پروانه خوانی * خام طبعان را بدریافت گرمی سخن
پرورش پخته گوئی روزی باد * تعریف شعر فهمی * صرافان
چارسوی عبارت گستری نقود الفاظش را تا بسکه

تحسینش نه فماند * دوکان بیان نگشایند * و جوهریان بازار مضمون شناسی لالی معنی تابرشته تمیزش نکشد * نام ارزش نبرند * بگنج گاوی سرانگشت دقتش قفل وسواس سخن دست اویز طبع سحر بیانان * وبرسائی دریافت قطرتش بیم پستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان * در پاد شعر سنجیش وزن مصرع زلف معین * و در محفل موشگافیش معنی بیت ابرو مبین * طبع شوخش در بیاض گردن خوبان گرو فنهابجا کرده * و فکر دقیقش از مصحف روی بتان غلطها صریح بر آورده * پیش از تامل بمضمون سطر پیچیده کاکل پی برده * و قبل از تفکر بمفهوم نکته سربسته خال برخورده * الا آدا شناسی داند که اشاره ابروی هلال یار کیست * و مطلب از چشمک زدن آفتاب چیست * مطلع خورشید را که هر روز افاق لب بابت مطلع قابل تحسین نه اند * بیاض صبح را که هر شب افلاک دست بدست میگرداند لایق مسوده نخواند * سخنورانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود شمرند کم وقتی است که به تماشای بیش از پیش سرفراز نگردند* میفرماید گوهر لفظی که آبش به تسیم بیان موج بر نیاورد شاداب نتوان شمرد* و یاقوت معنی که عکسش رقم را طاوس نماید نام رنگش نتوان برد* در صیدگاه مضمون غریب تا توطن وقوع نیابد کمند فکر بی خطا نگردد* و در کارگاه دیبای خیال تا باریک شدن دست نهد نزاکت کار صورت نه بندد* اگر نفس تلاش در کوره پختگی نسوخته طلای سخن در بوته خامی است* و اگر چهره دقت بگرد عرق کاری نیفروخته قصر کلام در پایه ناتمامی است* خوشا هوشمندی که بنور تحقیقش چراغ فکر برفروزد* و بدریافت دقیقش طرز گفتگو اموزد* در تعریف روشنی بیانش مصراع شعله بر زبان شمع ریخته* و در توصیف شگفتگی گلستانش نکته تر شبنم بلب گل در آویخته* حلاوت میوه پیش رس نخل گفتار* نمک مزده جلوه نهال نگار* قطعی دستگاه لفظ مجمل* همراه وسعت معنی مفصل*

تر و تازگی فصاحت * بهار چمن بلاغت * مثنوی * تار قانون
گفتنش رگ گل * دلکش ها زلهجه اش بلبل * لب او هاله
برگ رنگ سخن * سپید هد صد نوا آهنگ سخن * عشق ورزد
سخن با شعر پرش * صفحه والشو ز تحریرش * خامه اش
چون شود رقم پرداز * خطبه تحسین بر اورد آواز * از
گفتش گل فشاند شاخ قلم * بدو آتش شده است لاله علم *
لیقه اش تار زلف سنبل تر * که کشیده سیه بهار به بر *
گرد داغش بیاز الوده * بهر او شب چراغ گل دوده * بشکست
خطش درستی طرز * رقمش در سیاه مستی طرز *
ورق او ز چو بهار او گل تر * بلبل از بال خود کشد مسطر *
نظم سرایان خوش آهنگ که از نغمه سبز رنگ * گل
تر همچشمی بسوی عندلیبان فرستاده اند * و نثر
پردازان باسد آوازه که از فقره تازه برگ سبز هم کاری
بجانب طوطیان روانه نموده اند * در گلشن تعریفش
اسپ تا بز حرمه بیگانگی اینکار اند * در چمن توصیفش بیگانه
ترنم آشنائی گفتار * راقم حق سرا طغرا که زبانش در نظم

بسر و اعتراف کوتاه فکری دراز است * و بیانش
در نشر براه اقرار پست خیالی بلند پرواز * چگونه دست
باین قانون زده دایره پا از مقام شناسان برون نهند *
چون زمزمه این معنی توطیه ساز دعاست * اولی آنست
که بخجسته نوا رسانی اجابت به نغمه آن پرداخته مایک را
بدماغش آئین مضمون سازد * تاب هواداری نسیم تقدیره
نسترن روز در شگفتن * و سوسن شب در جلوه نمودن
است * نسرین صبح دولتش در دمیدن * و ریحان شام
عشرتش در رسیدن باد * غزل * تا فتد بر صحن گلشن پرتو
حسن بهار * عرصه گیتی ز عکس عارضش گلزار باد * سر برآرد
چون بدفع خصم در بوستان رزم * گلستان فتح نذر گوشه
دستار باد * در بهارستان بزمش کز خزان بیگانه
است * ساغر سرشار جمشیدی چو گل پر بار باد * ساقی صاف
اعتقاد دهر از مینای چرخ * کر بهوش جام عشرت
کم دهد بسیار باد * مطربان محفلش را بی تلاشش ابد
است * جوش گلهای صدا در شاخسار تار باد *

رسالهٔ الهامیه طغرا سماوی کلامی است از پردهٔ غیب * یعنی
این انشاء افلاک پیامی است بشاهد لا ریب * رباعی *
در دور محیط همه جا خصال چاک است * همه مهرهٔ داغ هر طرف
نیرنگ است * از نقش دوئی زیاده نتوان بردن * نقشی
که توان برد بآن نقش یک است * الحمد لله که نقش
مرادم در پوست سخت تجرد نشسته * و چهرهٔ طالعم در
گلستان بیحجاب از شش در بر دو در رسته * چیده ام رنگ
بهاری ند پده گل نسیم خرقهٔ گل را هدیه می آرد * و گاهی بوی که کسی
نشنیده صبا عرق چین شقایق را نذر میکرده اند *
پیش از گرما بابال تر صد آب پاشی خشخانهٔ آشیان کرده *
و قبل از سرما قمری خاکستر لقا با آتش فروزی فغان
سر برآورده * کلاغ این بوستان نان خود بر سفرهٔ اخلاص
گذاشته * و سقای مرغان آبخور منقار بر کف نیاز
وابسته * از کاسهٔ لاله کشکول فقر ساخته ام * و از موج
سبزه کمند وحدت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم روغن
گل می آرد * و نرگس شهلا پیه چشم خود از من دریغ

ندارد * چنار صدرستہ سوز خود بمن سپردہ * و صنوبر
زخم دل خویش بر من شمردہ * از مربع چار چمن فیضہا
دیدہ ام * و از مثلث سنہ برگ اثرہا و اکشیدہ ام * خامہ ام
چون قلم نرگس مستغنی از قلمدان است * و اوراقم
چون جزو نسرین بپایکاہ جزدان * نوشتہ ام چون خط
ریحان بی ساختہ است * گفتہ ام چون نکہت شبنم ناپرداختہ *
در شمسیہ گل جعفری جہت بی تعلقی می طلبیم * و در مطول
سفید ارمستائہ اختصار میجوییم * گاہی قانون آزادگی سرو
را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید بیدرا مقابلہ می نمایم *
و از تربیت اوراق یاسمین بجیبال قواعد سن وادم *
و از شکستہ رنگی زنبق بفکر شفا افتادہ * در کنار جوی
کیفیت حاشیۂ قدیم می یابم * و از اشارات موج رموز
حکمت العین می یابم * چشمہ را سواد بیاض نسترن
است * و گوشم را گفتگی زبان سوسن * نامہ
سنج ستودہ ننشستہ ام * و رابطہ شناس اجزای سنبل *
شارح رسالہ غنچہ ام * منتصر مصحف گل * غزل * چون

سبزهٔ تر و سید سرو * تحسین فغانم از لب جو * در باغ نشسته ام
مربع * بلبل زده پیش من دو زانو * قمری نکند نغمه
از غم * لب زمزمه ریز حرف کوکو * بی زمزمه ام ندرد
و زود * از نقش دو بال خویش پهلو * کوکست بمن
کبوتر مست * چون ساز کنم سرود یاهو * از آینهٔ دلم
خورد آب * جوی لب طوطی سخن گو * هدهد شود
زشانه خورسند * بی زلف ترانه ام سرمو * از باغ دلم
ربوده طاوس * پستارهٔ داغهای خود رو * طغرای
نشه سریر فقرم * رنگین زمین است نامهٔ او * الحاصل
نگاههای تجرد صنعت دمساز اند * و مرغان نغمه سرای
وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
بی نوائی بنوا میرسند * و سالکان بساز بی برگی سیر
مقامات می کنند * تردامنان را چون حسینی مقام
خشک لبی در پیش است * و مخالفان را چون زنگله
آوازهٔ شکسته دلی در جیب خویش * درویش
بلکه بی نیازی بر شته نازه ارد * و کوچک فقیر بزرگ

دنیا را مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بقانون شریعت
در پرده گفت * از نغمه سرایان بزم طریقت
نهفت * پرده شناسی زمزمه شیخ عراقی فهمیدن
است * و نغمه سنجی بترنم عطار نشاپوری رسیدن *
همایون سالکی که مقام بینوائی داند * تا کی حجاز را سرمه
اصفهان خواند * ترانه گوشه نشینم در یکگاه وحدت است
* کاری بدوگاه و سه گاه ندارد * تا بچارگاه و پنجگاه چه رسد *
در پنجگاه نماز شش جهت آوازه پنجش هفت پرده را
بیباک باشد پرستش میکنم * از شعبه خضری استغراق
مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عنصری است چه جای
سه گاه موالید با دوگاه نشاتین * بالهام ناز شیراست *
لیکن چون شیر طبعم بوسلیک نمی کشد * و فغانم
فغان بلبل است * اما چون بلبل نواسری ندارم *
گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است
* صدای تفنگ تبریز و در تبریز نیست * و آوازه نقاره
نوروز در شور و زنم * بیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران عشیری از دو قم کم نخواهد گشت *
روی خواهش از گرد آینه گردانیده ام * خود را از رغبت
راه روی رهانیده ام * سالک را مصغر سالم می خوانم * و ماه بود
را نفی آفتاب میدانم * بیانت پیش من طایفه ایست از
ترکان * و نهاوند شهریست نزدیک همدان * فرقی میان
اصل و فرع نمیگذارم * و تفاوتی میان اوج و حضیض گمان ندارم
* چه مجیر و چه صبا چه گوست و چه خارا * بسته نگار هر چند
از سرا پرده ساز می باید * چون نگار بسته نقشش با ما در
دلم نمی نشیند * دایرهٔ فلک اگر با او از در آید * از
مستی عشق نمی شنوم * و ذال چرخ اگر چنبر بازی کند
از بی پروائی نمی بینم * بقانون رستم زال پای ریشش
دو شاخی گذاشتم * و بوصول خرقه پوشان دل بذکر چار ضرب
داشتم * مستوی * از ریشش بود دو شاخه بر گردن من * وز
خرقه گرفتار بزندان تن من * تا یار بود دلیر در کشتن من *
سودائیه زندگی شود مردن من * بانگ انا الحق صوتی
است خارج از آهنگ دین * و بیگانه از ساز آشنایین * صوفی

هرچند باصول ثقیلان وجد نماید * بنظرم خفیف در آید * از نوازش و مساز حقیقی چون نی انبان می نالم * و در بالیدن از دست خود نمائی می بالم * چون نی دویم موسیقار از هم نفس خود بزرگ ترم * و چون طاجان دایره از هم آواز خویشتن کلان تر * که وی سرم چون طنبور مغز واز سرودشوق است * در پرده دلم چون رباب نقاشی ترانه ذوق * در مقام تجرد اگر دو خانه داشتم هم چون نی بیکدم گذاشته * موی سرم چون گیسوی چنگ بپا میرسد * بار تعلق شانه نمی پذیرد * رود چشمم تر صدا تر از عود است * و ارغنون دلم پر شیون تر از بربط * استخوانها یم در فغان بجهت افتاده * و با موسیقار داد هم چشمي داده * اگر نواخت تنم غیر پوست می بود * سازنده قانون رم نمی نمود * سفینه ام چون قانون وقف نغمه سرایان است * و کشکولم چون غیچک نذر بی نوایان * بطریق نغز نا صر آسین پر شکسته ام * و بر کناره خوان روح افزانشسته * مطرب عشق از دو طرف

دست بکار دانم انداخته * چون بلبلان از لبان خودم
بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن اسرار
بی پرده ام * چون تار بجهت قمان زخمه توفیق خورده * چون
مضراب استخوانم رنگ و پی ندیده * چون تار روان
رود دام خشک گردیده * بزرگ و کوچک اشک
بر کنگرهای مژگانم دویده * و آواز بیدار باشی از حصار تن
بگوشم رسیده * طبل قناعتم بصدای ضرب الفتح علم است *
و شکست لشکر حرص گوش زده عرب و عجم * از شگفتان
گلشن رقص حال می بایسم * سحر خیزان چمن نغمه
صباح می شوم * سرو با صول فاخته ضرب می رقصید *
و صد برگ در شستین وجد میکشد * سماع لاله در نیم ثقیلان
است * و رقص شگوفه در حقیقت دلیل * عندلیبان
در دور گل می سرایند * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
فتا زگار بم چشم براه ساغر و صحبت است * و برگ
صنوبرم گوش بر صدای ساقی حقیقت * مستوی * امشب
چمن ساغری می باید * آن تازه گل خجسته پی می باید *

دار ولیت اشار قانون سرود * فواره نغمه جوشش
نی می باید * هر تنک ظرف را باده توحید نبخشاید * هر که
حوصله را ز مزمه تحقیق نشنواند * گریبان هستی را به پنجه
حسن نیستی باید درید * و رخسار تعلق را بناخن لای تجرد باید
خراشید * کشیدن بار تعلق از پیکر وجان نمی آید *
و بقید وضع رسمی بودن از دل کاین را نمی شاید * کلاه
چار ترک عنصری بر سر کافی است * و پوست چاپ
خورش دیده بشری در بروانی * پاپوش آبله کفشی است
که پنبه دوز نمی طلبد * و سبه کلیم هایه فرش است که
رفو کم نمی خواهد * و رقید خرگاه بودن از خری است *
و دربند کاو تکیه افتادن از کاوی * هوا پرستی خاک
بر سر کردن است * و سیر عالم آب چادر آتش
بهاختن * حسن بتان بادی است رنگین * و زلف خوبان
هوای است مشکین * نه دل بر ثبات آن نمی توان داد *
و بدام بقای این بیتوان افتاد * فقیر عارف ماسوا را
معدوم خواند * و بغیر خدا کسی را موجود نداند *

زر و پول از بند تعلق چه تماشا * و در زیر زمین پست فطرتی
چه حظ * شکر که فریب از آزار ابلیس دنیا نخورده ام *
و بعشق زر و زیور نمی میرم * بیت * زال دنیا
زشت روی و طبع من مشکل پسند * نی از و هرگز نمی آید
نه از من شوهری * نقش زر و در پیش من چون سکه ننشسته
درست * گرچه دارد قسمتم در ضربگاه بی زری * با توکل
دوست در یک کاسه داده ام دو ز منت * با بهشت
پرخوان کسی چشم چو کعب لنگری * دل بهنگام نعمت
تن پروری نمی دهم * و نواله سر در دهن کاسه زانو
نمی نهم * چه تقاضای قناعت زی در هر اسباب تجرد و هم
نیستم * تا به قید تعلق چه رسد * سر دستی قلم پوست
تخت کاغذ چو ولایت فلک گردیده * و بالا از تنها نیز مرا
دست می داد * رشته محبت را پاره همین سکون
بریده ام * و خوشه کشت راحت بر اساس لام توکل
درویده * طالب نمی مطلبم * و از حق باطل نمی طلبم * با آنکه
سوگند بر سکه ان است در این دعوی قسم خدا یاد نمی کنم *

براه نوردی پاکوی زبان * وابحر اربافی کارگاه دهن *
وبباریکی تار و پود نفس * و خوش قماشی پرنیان سخن *
بنغمه روائی فغان عشق * و بگوش بر صدای مقام شناسان *
بیتکاپائی طفل اشک * و چشم براه گریه طاپان *
بشمکین مرغابی داغ * وجوش دریای سینه * و بتلاطم کشتی
دل * و لنگر غم های دیرینه * بخونین کاری خارخار شوق *
و بی قوتی رشته نگاه * و بسیه بختی نظر دوز مردمک *
وحسرت پیمائی چوب گزآه * و بی تاب جوئی تاب حسن
* و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
و آمد شد بی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
گشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بسرداری یکه تاز کاکل * و ثابت قدمی
سپاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * بعشوه ریزی سرو قامت * و شور
انگیزی نمک رفتار * که طغرای حق سرا از حق بجز حق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد که ندارم *
و شکر بهرچه دل بان ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدارا خوش آمدن
بی سبیل التملق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هرکه خودرا نباخته *
جان نبرده * و در جهاد نفس هرکه سبیت چشیده *
صحبت خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قامه قاف حقیقت * مستوی * اگرنم
باشد کی در خانه حق * دلم کرده مقید بهر مطلق * یکی بسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از زر فقس

براه نوردی تکوی زبان * وابصار ریافی کارگاه دهن *
و بیباریکی تار و پود نفس * و خوش قماشی پرنیان سخن *
بغم روائی فغان عشق * و بگوش برصدای مقام شناسان *
بیتابی طفل اشک * و چشم براه گریه طاپان *
بتمکین مرغابی داغ * و جوش دریای سبب * و بتلاطم کشتی
دل * و لنگر غمهای دیرینه * بشنوائن کاری خار خار شوق *
و بی قوی رشته نگاه * و بسیه بختی نظر دوز مردمک *
وحسرت پیمائی چوب گز آه * و بی تاب جوئی تاب حسن
* و نیاز طلبی نازجانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
و آمدشدی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
گشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بصر داری یکه تاز کاکل * و ثابت قدمی
سیاه مژگان * بتراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * بعشوه ریزی سرو قامت * و شور
انگیزی شمشاد رفتار * که تا غرای حق سرا از حق بجمیع

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد کو ندارم *
و شکر بهرچه دل بآن ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل اتفاق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هر که خود را نباخته *
جان نبرده * و در جهاد نفس هر که سبیت جبینده *
شکست خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت * مسنوی * کریم
باشد کی در خانه حق * دلم کرد و مقید بهر مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که کرد دیده فلک از رفعتش

داغ * چو کعبه هر بسر از سنگ تیره * ولی از نور
فیضش چشم خیره * سقف ایوانش مقابل کوی آفتاب
را برطاق بلند گذاشته * وابروی محرابش بهم چشمی
هلال را دور دار جد اعلی داشته * منبرش پایه نگرفته
که هر خطیب بر ساق عرش نخورد * و مینارش قدی
نیفراخته که اقامت موذن بگوش ملایک نرسد *
هر دیوارش آینه پشت حقیقت نمای آفرینش * و هر
حجره اش مخزنی است فیض رسان اهل بینش * حوضش
از خوردن شراب وحدت چنان مست گردیده * که بر روی
چار بالش خارا به پشت خوابیده * از رشک پر تو
چراغش مشعل طور سوخته * و از داغ ابروی طاقش
قندیل حرم افروخته * بیت * صفا بسکه پیوسته
با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش بعرش *
بمیل سر گنبدش در فلک * کشد سرمه تا ز چشم ملک *
گلی مقفش از آفتاب و مه است * ازان دشت باد خزان
کم ره است * چو فواره حوضش آید بجوش * فلک

لولوی تر در آر در آغوش * به پهلوی مسجد یکی تال آب *
بود پاک چون چشمهٔ آفتاب * از نهایت دلپذیری کوه
سنگ دل آغوش بروی کشاده * و از غایت روشن
ضمیری دشت خضر طینت بر سر خود من جا داده *
صفا بمرتبه که لذت گوارائی آب می نماید * و روشنی
بدرجه که نهایت رقاصی حباب بنظر می آید * از صفای
آبش ماهی بر آتش بریانی دویده * و خنکی هوایش
مرغابی بر سیخ کبابی پریده * بطغیان رطوبتش
بروج خاکی فلک آبی * بجولان موجش ثوابت
آسمان در بیتابی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
کلام پی برده * بی جوهری که بتالاب در آمده * صاحب
جوهر بر آمده * مثنوی * تعالی الله ازین دریاچهٔ نور *
که موجش میزند کلبانگ منصور * اگر چرخش بر این
تالاب میگشت * سبوهای فلک پر آب میگشت *
بهر جانب روان گردیده آبش * سراپا دیده عالم را
حبابش * ز رفعت بر تر از چرخ برین است *

عروس عرش ز آبش خور این الفت * بطغیان چون
برانگیزد زلالش * خورد دریای قلزم خاک ماسش *
بمقتضای فیض این قطعه زمین خیالم آسمان گرد نظم
است * و فکرم عرش پیمای نثر * عروس انشایم
بکبر دزدی نظم دیگری رو نداده * و گوشواره مجمع
غیری گردن ننهاده * با آنکه سبکات قلب در میزان
شعر نگذاشته ام * بموزونی بر نخورده ام * که هزار
من آزار نکشم * در مارستان گزندگی تریاک
خموشی اگر بقدر یاد زخمه * جان بردن نصیب
اعدا است * گفتن سخن رنگین آسمان انست *
و خواندنش از بیم دزدان مشکل * استعارات تازه
شعرا از ملاحظه کهنه گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
بلند نظم از اندیشهٔ پست خیالان در نثر بسته شده
و می شود * طایفهٔ زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
سخن * از گرفت و گیر شحنهٔ روزگار غافل اند *
نمیدانند که دزد معنی یکه پر و شاخهٔ زبان خاص و عام گرفتار

می شود * و در پایهٔ لفظ آبدار سینه چاه دهن خلایق
می افتد * شراب سخن بمرتبهٔ مزه ناک باید * که حریفان
را بآتش رشک کباب نماید * کیفیت با صهبای
کلامی است که بی تلاش فکر بساغر نطق در آید * آنچه
بسعی فکر دست دهد * طبع را شگفتگی بخشد نه دماغ را تازگی
* رباعی * ماییم بآب سکوت آمیخته * در صید سخن
زبان نه انگیخته * داریم چو شانه صبر تا روی دهد * چون مصرع
زلف مصرعه ریخته * پای خامه ام جاز نغمهٔ عرفان است *
و کاغذ نامه برگ شجرهٔ ایمان * دیوان این دیوانهٔ تماشای
غیبی * دفتریست از اسرار حقایق لاریبی * اوراقش
ببال سمندر رسطر کشیده * و در صفحاتش سوز محبت
بهم پیچیده * هر بیتش چون بیت الحرم سیه پوش است
مطلوب نامه سعیدان * و هر غزلش چون غزال حرم
وحشی طینت است رام صفاطلبان * کوتاه بینان را
دیدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هوسناکان را شنیدن
قطعه بفکر قطع تعلق انداخته * مثنوی نامحا

دل بستهٔ هنگامهٔ کثرت * رباعی دارقانه مربع نشین
چار بالش وحدت * از نازکی لفظ هر دو روی ورق
باشگفتگی یکرو * و از رنگین معنی چارسوی صفحه بجدول
بازگو * مثنوی * حدیث عندلیبان قیل و قالش *
صفات هشت جنت وصف حالش * ندیدی گر بدین
نور ساعی * نبودی مهر را خط شعاعی * ورقها هم قماش
برگ سنبل * طلا جدولش از خوردهٔ گل * رقم
دودمان خوش ادائی * سخن ها دستگاه دلربائی * غزلها
گشته پاک از تهمت عیب * باب نازکی در چشم
غیب * مجامله گشته زین اندیشه رنجه * که تا گل را
عزیز بر شکنجه * بدوات و قلم کوس خسروی نواخته ام *
و بپایه رقم مراقلیم فصاحت تاخته * زمینداران
سخن سر بر خط فرمان نهاده اند * و بپای تخت علوی
طبع باج و خراج فرستاده * اگر نقد عمر در چار سوی بی
هنری صرف نمی نمود * جواب پنج گنج زکات دفاین
سخن می بود * شعر آنست که بر صفحه زبان بماند *

نه در ورق دیوانها * انچه گفته بخاطر گرفتنی است
نه نوشتنی و گذاشتنی * زاده طبع بمرتبه شوخ نیفتاده * که دو
سواره زبان مهد جنبان طلبیده * تا از مشیمه خیال
برآمده بدویدن درآمده * جادوی اعجاز مانند سحر قران
پسند را کیست که نه پسندد * لله الحمد که طبع مرا بستایش
ارباب دنیا کم توجه فرود آمده * و بیشتری از لاولی *
سخن صرف مقدمه ثنای نبی و ولی است * و از جمله
قصایدی که بجواهر نعت و منقبت مزین است * و غلغل
تحسینش عندلیب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
یکی قصیده مسمی بکشف الرموز است دویم قصیده
موسوم بمعرض الحقایق از هریک دو بیت بمسامع اهل
هوش می رسد * ابیات رباعی * شاهی که نداند
بجهان نام ستم را * عادل بنود تا ندهد داد کرم را *
در مات ارباب سخن ظلم صریح است * محبوس نمودن
بتهاخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام ز تو
بی خنده چنین پیشانی * درین صفت بگل نوشگفته می مانی *

نیاید از تو بجز خنده گر غلط نکنم * ز تاب کاکلت افتاده
چین پیشانی * و مجموعه نثر این زمزمه پرواز * نزهتکده
ایست عندلیب نواز * نرگس نژادان کلمات خوش
آینده سرکوشش شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیبنده
هم آغوش بافته رقم * طوطیهای سنبل فام *
همچشمه گزین مرغزار فصاحت پروری * و سجعهای
گل اندام پایان نشین جویبار بلاغت گستری * الفاظ
ریحان خصال تر دست تازگی بر تازگی ریختن * و معانی شقایق
مثال رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن * صفحات
یاسمین خلقت موج خیز شادابی لطافت * سطور نازبوی
فطرت دل اویز بویای نزاکت *بیت*
ز جوش حسن اجزای رساله * بهم دل بست چون
اوراق لاله * بصورت هم چو فرد آفتاب است * بمعنی
نسخه ام الکتاب است * ز خوبی در قراء نگاه بلبل *
نه خورده دست رد چون مصحف گل * ز تحریر سخنهای
پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد *

زود در سخن مصرعی جگر خون * فتاده نقطه اش چون قطرهٔ
خون * بهر فانوس فروزنده چراغ است * ز جلدش بال صد
پروانه داغ است * با آنکه دو سه مرتبه جواهر خانه سخن
تاراج حوادث پذیرفته * باز آنقدر هست که صندوق
کدهٔ افلاک را گنجایش آن نیست * اگر بوقلمونی
روزگار تفرقه پرداز حواس نگردد * نگارش عالم عالم
نظم رنگارنگ چه کار است * و سازش جهان جهان نثر
گوناگون چه هنر * در کارخانه نقطه تراشی پنجره های
آبنوسی حروف بجهت ابیات بلند غرفات ساخته شده
و می شود * از دستیاری تیشهٔ فکر واره کاوش و برمهٔ
دقت و رندهٔ پیرایش و آلات کلمات بصافی درهای
کار به سرهم ریخته * اگر نجار نثر وانی به بیند دکان
انصاف را تخته بند نگذاشته کف نطق به ثناسازی در و گری
نگشاید * رصد بندان ثوابت و سیاره سخن آگاه اند که یک سال
دو سال اوج گاه سهیل نظم و شعری نثر ضبط نشده *
حکم انداز این علم نتوان شد * با آنکه سی سال در چاه

غور گرداینده نظر دقت بر تفاوت باشد خیالی باید داشت *
تاریخ گفتار بدرجهٔ درست آید که تقویم بیاضها را
از رویش توان نوشت * تا مسیحای معنی در کلیسای
ورق سر بطیلسان رقم کشیده * جبرئیل خامه از سخن
آفرین چنین وحی باو نرسانیده * آزاد طبعانی که به قبال
زر گردون چشم نمی کشایند * و بگرفتن جاگیر ربع
مسکون سرفرود نمی آرند * برای چه مقید این شوند *
که بتازگی ثناپروری کلنه ارا ابراهیم را خاور زار ابراهیم
نمایند * و بشکوه مدح مشتری اکبر نامه را اصغر نامه
گردانند * چرا اعاظم کنز الخیون صحبت در پیشگاه
فکر نگذاشته بالفاظ سودای معانی شیدائی و شورش
نامهای کلوسوز نگارش نکنند * تا عشق بازان چون فتیلهٔ داغ
از دست هم بربایند * قبل ازین بمقتضای پیوند هوس
گزینی و علاقه هوا پرستی * زرق چیرهٔ زرتار و برق جامه طلاکار
* تمائی قبای خاصه پرجای کناردوزی * لطافت پتکه پاتی
و نزاکت بالابند و کمهی * برنگ آمیزی شاهوار البچه * و عطر

انگیزی قلقل و ار کچه روزمی مسند فراغت * و پشت
گرمی متکای عشرت * غمزهٔ خوبان گجراتی * و عشوهٔ بتان
سومناتی * طاوس خرامی محبوب آگره * و طوطی کلامی دلبر
سرده * نازک تنی رعنای لاهور * و نازکی بدنی زیبای جونپور *
لاغر میانی شوخ بنگاله * و فربه سرینی بت انباله * شفق
پیمودن برگ پان * و گلگون نمودن رنگ سبزان *
لعل رنگی شراب گوالیار * و خوشبوئی کباب قندهار *
قدح رسانی ساقی گلفام * و سرود خوانی مطرب بلبل نام *
رنگینی صدای قوال بکر * و شیرینی اصولی رقاص ششکر
دلربائی رود و سرود هندی * و روح فزای ساز و برگ
رندی * بقانون نواختن تال و مردنگ * و بقاعده سرائیدن
راگ و رنگ * موافقت نغمات چنبر نواز * و مناسبت
نقرات ترانه ساز * بگوش رسیدن صدای کفگیر *
و دیگ پیچیدن صوت بم و زیر * مطبق کاری سفره
پر نان * و منقش نمای اطعمه الوان * آرایش
کاسه‌های فغفور * و نمایش پیاله‌های بلور * زیر چاقی

لنگری لامع * وزیر کوبی سرپوش مرصع * و نقب زدن
حصار پلاو * و یورش کردن قلعهٔ چلاو * و قابو یافتن
بر نزهتگاه نعمت * و مسخر شدن شهرستان دعوت *
پیشکش اسباب دست شستن * و دل خوشی از فهم
غذا و ازستن * پس و پیش ایستادن خدمتگار *
چپ و راست و دیدن یراق دار * و تخت نشینی
پالکی زرفشان * و چتر گرفتنی بحال مطابق العنوان * نشان
افراشتن منصب واری * و بآسمان شتافتن فیلان
سواری * سلسله جنبان دنیا طلبی شد * و ناخوشی خا
دل و خیالکده سرنزولی سپاه فکر گشت * که درین
میدان سخت ازمائی دست و پا باید زد * شاید گوی دولتی
بخم چوگان طالع درآید * کتابی که ابیاتش از تصنیف
بیوت شطرنج زیاده بود تصنیف کرده * بدین
امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی
برآید * بشاه عرصه هند گذرانید * وزیر نا راست
فرزین نهاد خواست که از دخل کجروی اسپ * خواری

پر صرا این پیاده بساط عزت تازد * از انجا که امداد بازنده
حقیقی است راه و خانش به بیدق جواب بسته شد * و پیاده
که از حریف خود خانه خانه در پای خجالت است * دست
بخاریدن پس سر پرده و غاپازی پیش آورد * و منصوبه
چاکرپر ابرهم زد * چون صورت ماجرا کار بصحرای نامیدی
کشید * این چند بیت بمشابه دو روز و یک آن بساط
و سینه * ابیات * غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد *
آزار مرد خرد از کار و بار نامرد * از سیاکت اهل دنیا
گر پاکشم مکن عیب * دانسته میگریزد مرد از قطار
نامرد * بی جرات سخن کرد عیب دلیر گویان * باشد
عزمت مرد دایم شعار نامرد * بر من سمند دعوی بی سرقه
تاخت حاسد * گیرد پیاده مرد اسپ از سوار نامرد *
فتوای مصلحت بین کز آیت کلام است * کی مرد می
دهد تن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت دامن
کشان نیارد * مشکل که پا نهد مرد در رهگذار نامرد *
شیر از قفای روبه کرد و بقصد روزی * غم نیست

گر شود مرد و نباز دار نامرد * طغرا اثر بجوید از وعدهٔ
زمانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * هیهات
سخن از کجا بکجا کشید * گفت و گوئی حقیقت چگونه
به مجاز انجامید * بخیالات نوائین کهن قالب نطق را جان
نو بخشیدن ساحریست * وسمند رنز اوان دوانگیز را
بکاغذین دام کشیدن فسون گری است * شریعت گزین را
اگر ساحر بخوانند چه زیان * و اگر افسون گر بدانند چه
نقصان * ودامن آباد انصاف بکاوش دوات وسرگردانی
قلم که فتوای می دهد * و در راحت کده مروت پراکندگی
مداد و تیره دلی صفحه که تجویز می کند * سخن طرازی شغلی
نیست که بدستگاه ژاژخائی افتخار توان نمود بر تقدیر یکه
بخت زبون وطالع واژگون درست بستان تقریر و تاریک
زار تحریر نا مراهی کند * گاهی با لاف و قدمی بگزاف زده خواهد
بود * مسکن زبان در پس کوچه دندان پابست * و نشیمن
بیان به نهانخانه نسیان هم نشست * اکنون دماغ این
کجا است * که سرآستین به پشیمانی جنبانند * و صفحه

صفحه و تاب خجالت بشوید * خوش انکه بعجز سکوت رغبت شود * تا بر سر حرف شرت شود * دارم از خدا امید که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ملامت نشود *

بسم الله الرحمن الرحیم * چون این نسخه زیب نوایح شده * بخاطب بتاج المدایح شده * بابن طغرا در اوراق زر * رقم ها نهادش ببالای سر * سرخ روی قلم بانگارش ثنای شهنشاهی است * که تاجداران گلشن را بچتر سحاب سرفراز گردانیده * و رنگینی رقم بارایش حمد جهان پناهی است * که تخت نشان چمن را بکشور خورمی دست تصرف رسانیده * بموجب فرمانش وحش و طیر از خزانه پرورش روزینه دار * بمقتضای احسانش جن و انس از معموره تربیت وظیفه خوار * و در دفتر خانه جبروتش عالم ایجاد اندازه فرد محاسبان * و در اقلیم کده ملکوتش ملک حدوث نمونه کارمتصدیان * بسوی * فضای لامکانی بارگاهش * هجوم بی نیازی بهان پناهش * زده دو ر بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از مه

تا بماهی * زمیداران باغ آفرینش * خضرخان اند از
تشریف بینش * نشانش هست تا درشان این
باغ * بفرمان است نافرمان این باغ * چراغ لاله بر
ذاتش دلیل است * پر پروانه بال جبرئیل است *
بنام نامیش پیوسته بلبل * خطابت میکند بر منبر گل *
سرو صفش به قمری داو ذوقی * ندارد گردنش پروای
طوقی * دل هدهد ورق پیمای زار است * از ان طومار
منقارش دراز است * دهد طاوس را چتر زر افشان *
که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد کوی باغ از پاس بان
غم * شده تا حکم شب گردی بشبنم * بهارستان
لطفش بی خزان است * خس آن سبزه قمم
آسمان است * بود درایج دراقسام خدائی * بنام آور
ز فرمان روائی * درود آفتاب نمود بر خاتم وزرا
محمد مصطفی که در بارگاه تقدس تا از حضرت باری پروانگی
نفرستاد * باریافتن مقربان دست بهم نداد * تا محمد
اعجازش به تحریر دفتر فرمان نه نشست * نسق

دار الخلافت اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *
از میر عرب و زیر سلطان ازل * شد مشکل مهر و رق
گردون حل * کز خامه زایش ز رقم سحری تافت *
پیداست برات نور خورشید نحل * و صلوات انجم
لمعات بر اعظم وکلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا
از لشکر طبایع جز نگیرد * مهم نتایج آثار صورت نه پذیرد *
تا کاینه وار بر سر التفات نیاید * در عشرت خانه فردوس
بهیچوجه نکشاید * رباعی * اثنا عشری گروه پاکان برده *
صد خصل بکعبتین عرفان برده * پیوسته باین دو شش
زده نقش مراد * در نرد عقیده هر که ایمان برده * اما بعد
در اقلم حق سراطغرا که باعتراف ندانستن تقریر منصف
الهیست * بانصاف نتوانستن تحریر معترف * ازین
صحیفه گرامی که بهیئت الفاظ و معانی میرسد * بر صدق خود
مختصر میتواند داشت * چه روی عرض بگردان مدح گردون
رکابی است * که ناطقه تیز خیالان از بلند پایگی مناقبش در
مقام نفس شماره است * و خامه بلند نویسان از جای

ریزی مدایحش باد وات دراندازد هر گوش دشواری *
یعنی شاه زاده فلک سریر * عطارد دبیر * بدر لقا *
* دریا عطا * کیوان رایت * دوران حمایت *
* برق حسام * ابر بنام * هلال کمان * شهاب سنان *
بهرام غضب * ناهید طرب * مشتری مهر * آفتاب
چهر * سهیل نگین * قطب تمکین * قضا قدرت * قدر
صولت * ابیات * دارای عرش کوکبه سلطان مراد
بخش * حاجت روای وزینت اورنگ آسمان * در
کشتی حمایتش از موج باک نیست * گر پرده حباب
شود ضرف بادبان * از بهر ساز عشرت او می نهد قضا *
تار و دوایر فلکی را بتار وان * بر مسندش اگر نه فشاند گل
نشاط * گیرد صبا ز بلبلان تصویر ترجمان * باید برو
دست دود بهر دفع خصم * گرزش عبث نگشته سبکپا
و سرگران * گوش مخالفش بطر بگاه عافیت * مغز
فغان شنیده زبهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن
رخسار تیر او * پیچیده هم چون پی بدر خانه کمان *

تا کشته حلقه حلقه کمندش با انتقام * رم کرده میل سرکشی
از طبع آهوان * در جویبار معدلتش اگر پای آب
بسنگ در آید خاک را بزنجیر خانه موج فرستد * و در
چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
در سیاهچاه گرداب کند * از حق شناسی در ناحق
گرفتن آفتاب فلک را بروز سیاه اندازد * و از داو
رسی داد بیداد کردن هلال بدر را از لباس نو
عریان سازد * بر قامت دولتش لیل و نهار جامه
وام گشت شب اندر روز * و در چنگ شوکتش
صبح و شام باز و باشه نیست دست آموز * بتعریف
ملاطفتش لب خشک بهایش تری آبحیوان * و بتوصیف
ملایمتش زبان درشت را اثر اوش نرمی روغن بسان
* در مدرسه رایش آفتاب درخشان سرگرم
شمسیه خوانی * و در مکتب عطایش سحاب هزار باران
هر دو باغ الفیه و انی * محاسن همتش چون رقم را
میزان نماید * سبکی کاغذ به پله گرانی در آید * بیت

سلطنتش بگوش مهر و ماه رسیده * و از راه پیش بینی پایین خطاب فضا طلب کردیده * رباعی * شاها نه چرخ سریر تو بود * سرحلقهٔ ده عقل وزیر تو بود * لایق به نگهبانی یونس قلع * در بحر کمان ماهی تیر تو بود * در عرصه شطرنج کشورستان منصوبه پیش بر توده که تواتش پس نشاید * پیاده اش بهر جانب که شتافته * سواد غنیم رخ تافته * شاهی که در اطاعتش سر بدغا بر آورده * در پای بازی بصرای جبس در آورده * فرزین اخترش نه بطریقی مددکاری است * اگر بر فیل کردون اسپ انداز د * یا زندهٔ روزگار را مات نسازد * آتش خدمتش اگر با لکهٔ خورشید نمی ساخت * میان لقهٔ صبح در بوتهٔ مشرق نمیگداخت * بفتوای مصالح بینی شاهد کل تر دست گردانیدن ورق * و بمقتضای تربیتش طفلان غنچه سبقی خواندن سبق * مطرب بزم شکوه هش اگر کتب رغبت کشودی موسیقار نه چرخ بی صدای نهودی * و بصرف کردن زر و گوهر همت و لیر

نیفتاده * که چشم جهان نترسد و دل کان نلرزد * و در
روز روزنش جواهر قدر خود را دانسته * شاهین تراز و
دل پر جیب این مضمون بسته * رباعی * از دولت
وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو
یافت گهر * در پلهٔ میزان چو در آید گوئی * خورشید
نشست در افق تا بکمر * از آشنائی نسیم غورش موج آب
گهر ته نشین * و از رشحهای جیب وقارش دست آتش
یاقوت در آستین * بهرهٔ طالعش بالانشینی تخته
امکان دست داده * بنقش مرادش کعبتین دو عالم
بجهت افتاده * خمیر مایهٔ احسانش اگر بچکد آدم
آبی در آید * نان خام طمعان از تنور گرداب پخته بر آید *
در چمن ز پشتش زمرد سبزه پشت خود روی *
و در گلشن نکهتش الماس نسترنی است بی بوی *
بدستیاری عزتش عقیق انگشترین در مقام آتشبازی
* و بهواداری غیرتش نگین سوار و راند از یکه تازی *
و از باد آستین اجتنابش شمع کافوری صبح سرنگون *

از افشاندن دست احسانش ساغر مینای فلک واژگون * خوان سالار حکمش اگر دست خواهش برارد * لقمهٔ بدر را در دهن هلال گذارد * روزیکه تیغ فتح از نیام کشیده * این رباعی را از هاتف غیب شنیده *

* رباعی * بر دور خدنگ پر نصرت غنداست * دیرانه اجل پیش صفات گذاست * شمشیر سلاطین گردند غلاف * چوبی است ز چوب نرم و آتش نداست *

اگر در پای تیغش را بخدمی بست * از بس نشاط خاک را بر می شکست * و نیسان بکرمش پاسمین کواکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار رحمتش نیلوفر افلاک را نشو و نما بر بالای یکدیگر * در باغی که نسیم انصافش وزیده باد ام اغماض عین ندیده * بهم چشمی کفش دریا خجالت میکشد * واز موج پشت دست بدندان میگزد * و در بزم کامش از بسیاری اهتمام نشاط چنگ و نی کم نوازند * با خمیدن قامت یکی از یار غم نشان ندهد * ترکیب بندی دیگری از عقده اندوه دل

خبر نکند * زرکوب و بارجاهش اگر کف صنعت
گشاید * در پوست آهوی چرخ طلای خورشید را ورق
نماید * صفحه تعریف شجاعتش وعده گاه دلبری خامه *
ورقم توصیف حمایتش مومیای شکن نامه * سپهر
از پهلو نشینی او گل بگل شگفته * و عذر تیرگی آنرا
روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای آنکه ترا خیل
کواکب سپه هست * خورشیدی و نیلی سپهرت
قرص مه است * گر تیره نماید سپهرت نیست عجب *
همپهلوی آفتاب دایم سیه است * سپاهش اگر قصد
شبخون اعدائی داشت * پیر گردون علم صبح را نمی
افراشت * سیل عطایش از گرداب حلقه در گوش
دریا کرده * و نشتر سخایش از رگ کان خون
امساک بر آورده * در ایام سلطنتش بد را غیر
نیکی دست ندهد * و کجا نرا جز راستی میسر شود *
از امنیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
غلاف * و از اهابت آسمان بدر را در دشنه کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شانه آویزی تایب دزدی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی تارک تعدی جان * نخل مراد مخالفان بازهٔ پای ملخ بریده * و خوشهٔ امید معاندان بداس ناخن مور دریده * بر صرزانوی قدرتش کمان حلقهٔ افلاک چار خم * و بضرب طپانچه صولتش اضداد و عناصر در آغوش هم * و در حربگاهی که دست به تیر اندازی کشوده * لب سوفار این رباعی را گوش زدا و نموده * رباعی * چون پنجه بفلاح زدی سوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان * تا رنگ ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر خانه جادهٔ سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب تار پود حریر آتش * شمع اگر بطاعت پروانه اش تن نمی داد * از شعلهٔ انگشت بر وپده خود نمی نهاد * در چشمه ساره چشمش نهنگ کهکشان ماهی * و در مرغزار رفعتش کبوتر آسمان چاهی * صرف دست بندوریا مرآرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش پندارد * دوستان را ساغر
عشرت خمخانهٔ فغفور * دشمنان را پیمانهٔ قسمت کاسهٔ
چشم مور * کنگرهٔ عرش اترهٔ پیرایش نخل فطرت *
برگ افلاک نمونه آرایش نهال خلقت * آینه
سکندر پس افتادهٔ راه پیش بینی * و نگین سلیمان
زیردست خاتم بالانشینی * سایه چترش مهور جا بر مهر
آفتاب داشتن * شیر علم معروف پنجه بر روی ماه
زدن * فیل گردون سرتابن وزدیده گجک ستیز * ابلق
ایام پهلو خراشیدهٔ خار مهمیز * سموی * گرفته
باج دارای ز دارا * بفرمان بروش موم است خارا *
ومی کامبدار ممالک خلقت * مبارک باد تهنیت گفت
و نعمت * طرب را روز نوروز است بزمش * ظفر را
عید قربان است رزمش * ترحم را دل او آفریده * خطا
بخشی چو او دوران ندیده * ز بیم تیغ او چرخ ستمکار * برآورده
ز صبح انگشت زنهار * کف همت چو بر دریا گشاید *
حبابش حقهٔ گوهر نماید * قضا در کشور حشمت

و کیانش * قطار نه فلک زنجیر قیاس * خدا در خور دولت
دولتش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطرب
بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوتی رو دهد از
مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلقت جوانی
بخوبی او ندیده * وزال دنیا به جهت عروس دولت
دامادی غیر او نه پسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
پرداز هاله در مشغول عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
نمایش دوران از قلم هلال گرم بنور افشانی *
قامتش از تجمل رعونت سرو را بنظر در نیارد * زیرا که
بخوبی او چیزی در بار ندارد * نسیم خرامش اگر بچمن
گذرد * بوی گل را سدراه خود شمرد * ریحان نویس خطش
چون بصاف کردن سیاهی پرداخته * دُردآن را دو
دوات شقایق انداخته * گل صد برگ اگر شگفتگی
رخسارش را می دید * در خند روی این قدر مایه خود
نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوش خورده *
و ساز لهجه اش بصدای داؤدی پی برده * مرغ نگاهی که

در هوای رخت بال گشاید * از پر افشانی صد گلستان
طرح نماید * در باغ خلقش پسته لب از تبسم نه بسته
* در پایهٔ سبکروحی پاسنگ میزان شبنم گل *
و در بزم کوچک دلی اندازهٔ سند برگ سنبل * تر و تازگی
و نیسار * چکیدهٔ خورمی بهار * ابروی اشارت گستر *
فرد بشارت را سطر * نگاه کیمیا تاثیر * طلای آفتاب را
اکسیر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
* مثنوی * ملاحت خانه زادان دهان است * نزاکت
خوگرفتهٔ آن زبان است * لبش تا و شمعی با قند کرده *
شکر را نیشکر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
آبی * زبرک لاله دارد آفتابی * مه رو با هلال ابروش
همانت * شب مو را بنور حسن پرداخت * نگاهی شوخ
آن خورشید رخسار * بود رنگین تر و تند رفتار * نرگس
در چمن برخورد و پایش * عصا در کف روان شد از
قفایش * غلامی کرد ماه آفتابش * از آن شد صاحب
عالم خطابش * نباشد چون باین شکل و شمایل * کام

اجز ابو دانسان کامل *چنانچه در باب جلال و جمال از
شہر یاران خراج میگیرد *بمراتب فضل و کمال از
دانشمندان باج میتوان گرفت *بحرف درستی
طبعش موشیای شکستگی سخن در طبله دہان *و بوصف
تندی ادراکش دوائی کندی گفتن در قبضه تیغ زبان *
از چرب و نرمی تقریرش نان شنیدن در روغن *
از تر و تازگی تحریرش قحط خشکی در زمین سخن *
راه تلفظش در مطول بر کوچه مقار بابیل است *
و زینت تکلمش در مختصر از طلای خوردگان *
متن را بشکفتگی تعلیم نمی کند *که بمنزل شرح نداند *
و حاشیه قدیم را بنازکی درس نمیگوید *که بنام جدید
نخواند *در حکمت العین باشارات ابرو بیان
قواعد نموده *و در شفا بقانون اهل درد زبان
بمقاصد گشوده *بدست یاری دایره مجلسش علم
اصول دین میسر *و بهواداری پائین محفلش فیض
عالم بالا در نظر *از روشنی بیان مخصوص اقوالش

تیرگی رقم نه کشیده * واز قابی ایمان جریدهٔ اعمالش
سستی شیرازه ندیده * شجرهٔ تعلیمش از پستی
ریشهٔ استعداد وده بلندئی ساخسار * ونهال تفهیمش
از خشکی بیخ کمال بخشش تری برگ و بار * ودر چمن
تحقیقش خزان نایب مناب بهار تواند بود * ودر
گلشن تدقیقش برگ ریز قایم مقام خورمی تواند نمود *
نشهٔ خیالش را از پائین رفتن انداز بالا دوی * شراب
مقالش را از کهنه شدن جوش کیفیت نوی * مصحف
گل تا پیش او نگذرد * بر روی رحل کابن ننگذارند *
ورسالهٔ غنچه تا به تصحیح او نرسند * سمع مدرس بلبلان
نرسانند * بیت ابروی شاهدان بی رابطهٔ تحسینش
بی نمک * ومصرع زلف خوبان بی شانهٔ تصدیقش
قابل حک * مثنوی * معما گر همه خال بتان است *
برای حل آن طبعش روان است * می گر کفکاو در
جام ریزد * ازان جز مستی وحدت نخیزد * نگاهش سیرها
ورهر نگاهی * خبر از سرنوشت هر گیاهی * اگر بیند خطش را

چشم کوکسن * سوادش می شود ناخوانده روشن * شکوفه چون کشد شکال مخمس * به تمامیش کند گاری مسدس * بطفال غنچه گر یک حرف گفتی * ز شوق گفتگو شبها نخفتی * زبانی برات چون بلبل * بر آورده ز جیب شبنم گل * به پیشش لاله دفتر می گشاید * که دفع نقطهای شک نماید * شوق سخن هر چند بمرتبه رسیده که انشا را قافع توان خواند * از انجا که نهایت تنگ باطنی هست آن نیست که اگر سطری چند بصحیفه تعریف در آید مبتدیان نظم بمشق خود ساخته بر لوح زبان ندارند * و منتهیان نقشه قتهای برنداشته در جزودان حافظه نگذارند * الا بسر علی اگر خط کسته اش را می دید از درست نویسی یک قلم دست می کشید * طفلان خامه اش در دبز اکت خانه قلم نرگس پرورده * و مخطط نامه اش با بنفشه خطان بسر زلف سخن کرده * ببالانشینی برگ گل زیر مشق انگشت نه * و به تقدیم گزینی شاخ سنبل

هر نقطه‌ام اجزا * مدادش از دود دمان خال لالاست * و کاغذش
از کارخانهٔ نقره‌کوبی ژالاست * از بس که در دواتش قلم
سیه‌مست پا بیرون گذاشته * و تا تأمل از دو طرف مد
نکرده یک قدم بر نداشته * در چارسوی شکستگی رقمش
متاع در معنی طراز از بس چیده * موهیای اصلاح جای
دوکان داری ندیده * شیرینی خطش بمرتبه‌ایست که
هر جا سیاهی زند * ریزهٔ قند سفید شود * حرفها بالانشین
کرسی خوش ادائی * نقطها کمر بسته انداز دلربائی
* از حسرت مد زلف خوبان الف کشیده * و از
رشک سر جیم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشمها
بنزاکی کشوده * که انگشت اعتراض توان نهاد *
و دامن بلطافتی نیفتاده * که دست تصرف توان
گشاد * بسر کشی طرهٔ حور خط یکرنگی داده *
و بدایرهٔ نون ابروی هلال کجبحث افتاده * روشنی خط
بدرجه‌ایست * که اگر بورق آفتاب در آید * خط شعاعی
نور پیش او تاریک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سنبل کشته * رباعی * آنها که سر کتابتش
وا کردند * صد فصل بهار را تماشا کردند * اوراق سمن با خط
او داشت سری * آن روز که سرنوشت کاها کردند * دیگر *
شاخ قلمش سبزه بهاری دارد * قرو فرمش بنفشه زاری دارد *
طاوس دوات بهر کاکشت خطش * از خامه همیشه خار خاری
دارد * خطش به نمک هم چون خط روی بتان * در پیچش
حرفش مژه چون موی بتان * در شیوه انداز و ادا هر سطرش *
انگشت نما گشته چو ابروی بتان * دیگر * هر جا قلمش پای نهد
خوب رود * خط از پی او برنگ محبوب رود * پیوسته بزور
قلمش نامهٔ شوق * بی سعی کبوتر بر مطلوب رود * مقام
سپاسی اقتضای کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
پرسش بنوا سازد * و قاعده دانی قنوی میدهد که قناعتی
خامه را پیاده بپای توصیف عشرتش سر براه گرداند
سر انجامه دوات را گوش بد و از گیری آتش می بده * و
انجمن صفحه را کو دل بر سینه هستی کوچک و بزرگ
حرف نهد * رباعی * جایکه بساط بزم او می افتد *

گردون ہمیان رنگ و بوی افتد * تا دامن حشر اگر
دو دو طفلان نگاه * بر سازو می و جام و سبو می افتد *
ہر جانب گلشن گاشن برگ شگفتگی بر سر ہم ریخته *
و ہر طرف چمن چمن ساز خورمی بہم آمیخته * شیشہای
شامی از ہر یکدہ فیض صبوحی لب ریز * رطلہای گران
پر زور بادہ منصوری سبک خیز * و رکارگاہ خمخانہ بپای
خم رفتن ہر کہ و در امغز خود رائی * و در شغال می از پیمانہ
گرفتن دست سبو را مزہ گیرائی * و از نہایت
امانت داری ہر دہن قرابہ قایم * و از غایت خون
گرمی رگ گردن صراحی ملایم * بصفائی دختر رز چشم
قدح سرشار دیدن * بصدای شکست توبہ گوش مینا
بالابال شنیدن * لب ساغر در انداز آزمایش شراب *
زبان تاب زن گرم نمک چشی لذت کباب * نقل
بادہ شادمانی خالہای حور است * و ظرف بادہ
کامرانی طبقہای نور * ہجوم کرشمہ خوبان بادہ زدہ
لیستہ * و باتکاپت عشوہ بتان بنقش رندی نشستہ *

بطا شراب بدام افتاده بساط عشرت * تدروایاغ بقفس
درآمده پنجهٔ رغبت * بازهی * در بزم کهش فرش شده
اطلس کان * افروخته شمع لاله از آتش مل * استاده
هزار سرو در جای خواص * ساقی شده طفلان غنچه مطرب
بلبلان * دیگر * ساقی همه کس را می انگور
دهد * مطرب همه را چاشنی شور دهد * بر کاستهٔ چوبین
گدایان دزش * گردست زنی صدای طنبور دهد * ساقیان
خورشید لقا سحر خیز بنمایش نقل و می * مطربان
ناهید صدا شب نشین نوازش چنگ و نی * بباد
دامن ساز آتش جلوهٔ رقاص افروخته * و به نیش
سوزن مضراب تار پرده بریکه کرو وخته * از شادابی
نغمه موج رطوبت درانداز باوج رسیدن * خود واز
سیرابی زخمه چوب ساز در مقام سبز گردیدن *
بدلربائی سرو هندی اهل عراق در سلک عشاق * و بگویائی
ترانه خسروی عبدالقادر سرگشته آفاق * قوالان چون
بهائی موسیقار پهلوی هم استاده * در دست و بلندی

سرود بیکدگر پرداخته افتاده * بآواز زیر و بم نشاط
دامن طلبند * و باشد از رمیدن غم دست برهم میزنند *
بمقام نغمه نزدیکتر از آهنگ بشیر و نوا * و به بحر اصول
آشناتر از موج برود * نغمهای همرنگ تمام اجزای نازک
ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افزائی *
دف و دایره اهل ساز * از جلاجل گوش بر آواز * طنبور
به پیمایش نغمه رنگ بست * شب و روز کاسه خود می
در دست * کمانچه بیک تیر راست ادا * شکار افکن
هزار طایر صدا * خشکی استخوان سینه عود * مغز
داری نغمه داود * بربط را سر انگشتان غنا بی ساختن *
نشان برنگینی سرود پرداختن * با آتش افروزی فغان
رباب * طایر هوش ارباب گوش کباب * فواره تر صدائی
نی * کوکب اشتار سینائی نی * چنگ در اوج با مطرب
نشستن * گیسو بمضراب شانه کردن * بزرگ و کوچک
صف موسیقار * لشکر شکن غم روزگار * زخمهای رگ
تار قانون * از مقام ترنم شفا بیرون * بابان را لب

بزبره خوانی ستودن * برفرود صدا افشان شبا ر
نمودن * رنجرکی نغمه چهار تار * نواخت مرغول ریزی
جویبار * ارغنون از جوش پرکاری زخمه * لبریز
چندین هزار نغمه * تار جنبر را در هر مقام * صدای
موج روغن بادام * گوش کر بصدای غلغل مبدل
* علاج پذیر تر از ورد سر بصندل * تال گفت تا سقف
بر بام می ساید * که ساز نشاط از ین بیشتر می باید
* سوی * صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب
گردیده و ساز * برقص افتاده هر سو شوخ و شنگی *
نگار دلربای تیز چنگی * همه رنگین دهان از صوت نی نی *
چو مینا از سرودی قلقل می * اصول شاهدان رقص
پرداز * و صد دل می رباید از یک آواز * ز دست
افشاندن رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش *
ز بیهوشی که از و ساقی مست * که گاه قدح را هر دم
از دست * بدر و نغمه در هر سو به پرواز * کسه آشیان
از شاخ آواز * زمین تا آسمان در راگ و رنگ است *

خورشیدی را مقام جلوه تنگ است * اصول و اثر و
فروغ بهار * شمرده هر کسست هم چون برگ لاله * فوج معنی
آراسته * و پیران صفحه شناخته * و علم خامه افراشته *
یعنی تا بوی تعریف رزم شد وقت ترکتازی ناطقه
است کاش قبل ازین ارتکاب این فکر بدلیری گفتار بر هم
خورد * تیغ زبان را در صفدری بیان ترسیده تر ستیزه
بکار نمی برد * مرد آزمایان که پایه شجاعتش را دیده اند *
در پیادگی با هزار سوار سنجیده اند * اگر شب رنگ
خصومت بر هفت خوان فلک میتاخت * دیو سفید
صبح را بروز سیاه شام می انداخت * بمقابل شمشیر
زنگ وجود خصم را از چار آینه زدوده * بتقابل خدنگ
صید جسم عدو را از دام زره ربوده * تیرش چون
آزادگان در قید از همه چیز گذشتن * و تیغش چون
بحروان در بند از همه چیز بریدن * زبان خنجرش جز از سینه
بمعاندان گویا * گوش سپرش بصدای شکست مخالفان
شنوا * پایه رزمش اگر ستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با مباهی مرد * چون طبعان در
تحریص جنگش بجز دعوی تقریر مجبور * و شکسته
نویسان ور توصیف صلحش بدرستی تحریر مشهور *
سایه کمندش اگر بتار عنکبوت می افتاد * دام عبرت بگردن
هزبر میکشاد * در پیش رمحش چلقد مریخ را قابی حریر
نگلسا * و از سایه گرزش سرگردون را همنشینی نقش پا * زه
کمانش در صف رزم پس نگردیده * برای پیش دویدن
میدان کشیده * اگرچون آفتاب با دست برهنه تاخته * سلاح
پوشان را چون سایه بخاک یکی ساخته * به نسیم هوشانیدش
گلاب لعل مردان تفنگ * و بشمیم صلابتش صدای
خموشی بر لب خدنگ * گوهر شاهوانی فتح پرورش دیده
ابر * حمایت یاقوت سرخ دولت ظفر تربیت یافته *
خورشید رایت لباس جنگ بازگیرا زبرگ نسترن *
دو دسته شیر برهنه تر از خنجر سوسن * زمانه زیر دست
شیر این زبر دست * روزگار هوشیار و پامال پیلان
بدمست * از سیاهی لشکرش دوات فلک لبریز *

از نور شن سپاه سنان قلم عطار د مرتیز * مثنوی * علم دارنی
کند بر چیش و کیوان * چو اید صاحب عالم بمیدان * ز کوس
فتح غلغلهاها زگردد * نفیر و کرنا دمساز گردد *
شود گردنش علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشا از سرخ
روئی * بر اعدا خود بخود واقعه کمندیش * مقام ناخن دارد
شمشیرش * سنان در دست او مار ایست پیچان *
که دارد مهره از پشت دلیران * نی تیرش زمانه
چنگ واقف * سری دارد باهنگ مخالف * خدنکش
می جهد از پشت آهن * چه غم از سخت روئیهای دشمن *
اگر بقدر بزرگی و حشمت و مردمی و مروتش ثنا گفته
شود * زبان برگ درختان و نفس باد بهاران از درازی
سخن کوتاهی خواهد کرد * اولی اینست که در چمن ارائی
مدحت باختصار پردازد * و گل دعا راید ستیادی امین زیب
شار اجابت سازد * مثنوی * تا بود پروانه و خورشید
دهد رششش جهت * شمع اقبالش چراغ افروز
هرگاه باد * در مهر میدان ناسی از بلندیهای بخت *

دست دوران از رکاب دولتش کوتاه باد * پی تلاش
سپهر گردون درمیان خاص و عام * کمترین بندگانش
را لقب جمجاه باد * در بهارستان عشرت خانه اش برگ
خزان * روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد * در
هر جانب که آرد در بهارستان دهر * صد هزارش بلبل طغرا
لقب همراه باد * بسم الله الرحمن الرحیم * مشابهت
ربایعی طغرا نسبت به نغمات عندلیبان گلشن اعجاز رسانیده
و باویزی گفته نواسنجان متعلقان در قمریان سخن سنج
کم ده نیده * موسم آن شد که مینا را کف هندی سر کند *
شاخ و برگ خشک را از آب ترنم تر کند * غنچه بنشیند
دو زانو در دبستان چمن * هم چون طفلان برهمن بید
را ازبر کند * نسترن چون شاشتر خوانان ناسیکر دو
زدین * کز روی مصحف گل یک سخن باور کند * هیده
ریحان به دستش نسخه پارنده حسن * چون قلم را
زیب از بهر کتابت سر کند * لاله جنبش می دهد
در هر طرف ناقوس را * ترسم آخر از صدایش گوش

گل را آگر کند* گر بود زنانی چنین از تاب حسن آتشکده
* سومناتی طرح آتش خانهٔ دیگر کند* چون نشنیده
بر لب جو هندوئی زنار دار* سجده ها از دیدن زنار
نیلوفر کند* شوخ سوسن را که دل می ربایند
قشقه ات* ذات رجپوت است تر سم دست بر
جمدهر کند* بلبلان طغرا لقب نو کرد طرز نغمه را* طوطی
گویا دباشن را پر از شکر کند* هنگامیکه دارای هند
سبز پروری یعنی جهانگیر بهار سرا از جهروکهٔ نیسان بر آورده*
و بصحرای سگشت خزان عام و خاص تختگاه چمن را
از تشریف خورمی سرفرازمی نمود* و در یکجانب
مهاوتان شمال پیلان آب رفتار سحاب را بنظر
میگذرانیدند* و در یکطرف چابک سواران صرصر
اسپان آتش کردار شفق را می گردانیدند* از احدیان
سبزه تا پنج هزاریان اشجار بمیر توزکی باغبان بجابجا قرار
میگرفتند* و از خورد تا بزرگ طوبی نژادان دربار
بهواداری نسیم کورنش و تسلیم میکردند*

اعتماد الدوله تاک از نسبت نو نهال و خمرش
در پیشه سرشکفتگی بهر سو شهره وا ید * و آصفجاه سرو از
متصرف شدن بارگاه سبز آب خود می در جوی
طبیعت می دهد * مهابت خان نارون بجهت
سرکشی با رجپوتان ریاحین نمی ساخت * و اعظم خان
گندم بنا بر بی حاصلی بمغلان شقایق نمی پرداخت *
زبردست خان چنار از بسیاری جوهر پای سرسبزی
بر ساق عرش می نهاد * و پردل خان صنوبر از تاب آوری
زخم پنجه خود می بر تیغ مریخ میگشاد * و از نهایت ازدحام
اصالتخان شمشاد هر چند شجره بجانب هر می آورد کسی
نمی دید * از غایت هجوم سوار خان هر غنچه چتر دعوی
شجاعت می کرد احدی نمی شنید * مسیح الزمان صبا
گوش بر ارجان تازه بقالب تر و خشک دمیدن *
حکیم حاذق نسیم چشم براه حکم عمر دوباره بر رخ شجر
درکشیدن * خیاط خان ابر و رخت آبداری بسکه
نو و تازه کردید * از هواداریش نهال کردکان حضرت

تو شیخ میرسید * سیف الملوک برق نور شمشیر
بر داری از بس تند تیز بود * بچشم صباه نیسانی سراپا
تیغ می نمود * روشن قلم نرگس چشم بر چار حد و رباد
چمن و اشت * واز دوات زرین بر اوراق سیمین
واقع می نگاشت * به سپر انداز خان بید بایغ زمردین
غلاف عنایت فرمودند * بقدادو زخان سفید ارخرگاه
فیروزه باف اکرام نمودند * کمان داران شاخ گل
چون از تیر شکرخران روتافتند * هر یک صد لعل
پیکانی غنچهٔ انعام یافتند * سواران صد برگ بر تیک
اسپ بمنصب صدی ذات نهال شدن * و پیادگان
بنفشه باضافهٔ ماهیانه نکهت سرسبز گشتند * یکهٔ تازریاحین
یاه پابجیان سبزه بدویستی خرمی سرفراز گردید * و
بهادر قصباتیان سه برگ بچار بسی شگفتگی رسید *
شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چین معزز
ذولی بود * و خواجه سنگاین ریحان از تحویل خوشبوئی
شامهٔ عنبر می نمود * مانک صبح نسترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه فغفوری می چید * و خواجه بلیچ زنبق در صندوقکدهٔ بوتهٔ عرض مرصع الات می دید * عمّالان قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خورمی مرخص شدند * وپیشقدم اران نشو نما به نسق بندی اماکن شگفتگی مامور گشتند * بضبط گستری ورا الملک چمن فرمان شد که زبان نافرمان را از قفا بر آورند * بناموس پروری تختگاه گلشن حکم رفت که عشق پیچان را بردار منصوری کشند * اگرچه از شاخ عناب هر طرف صد دار خونی می افراشتند * شیرین زبانان نیشکر هم چو طوطی بزار عاشق داشتند * غزل * زعشق نیشکر در بوستان پیدا شود طوطی * بمنع باغبان از سیر خود می واشود طوطی * که دانسته در کیش و فاز و نیشکر دوری * زغفلت گر بنز دیک کال رعنا شود طوطی * لباس سبز می پوشد برنگ خضر پیغمبر * هر دو گر مقتد ای بلبل میاشود طوطی * بیک چوگی خرد درباغ صد قصر زمرد را * ز برگ نیشکر چون ما بیابان آرا شود طوطی * بطوطی

نیشکر را چون نباشد گوشهٔ چشمی * که میریزد
نیشکر در وصف او هر جا شود طوطی * ز عکسش آدم
آبی تواند سبز هندی شد * چو از صحن گلستان بر لب
دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لحظه تخم اشک
می کارد * ز تاثیر خزان در باغ چون عنقا شود طوطی *
نخواند از چه بندی نیشکر را بند بر کیسی * که از شکر ادا آن
لبریز معنی ها شود طوطی * پریده نافت او را داده از گفتن
عجب نبود * که در گهوارهٔ بیضه سخن پیرا شود طوطی *
تهیه کرد قانون حجازی انشا درین بستان * چو گاه
نشر جوانی و مکش طغرا شود طوطی * در چوکیخانه
باغ خیرات خان خیری اگر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان
نه رنگین می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسایگی می
طلبید * در نشستگاه باغ جعفر خان جعفری اگر نعمت
خورمی در ظروف طلائی می کشید * گرسنه چشمان
نظار را از دیدن رنگش می پرید * صوفی نسیم بعرض
رسانید * که چمن پناه اشرف گل کاغذی کرده *

دست پاره را دست بیاورده * و امر باطاعت شجر انتفاع
شاداب وقوع گردید * که از دفترخانه گلبنش بر آویزند
و مکتوب خاردار ناخنش را بتراشند * مروارید بیگم شبنم
در محل خانه خورشید عرض کرد * که سپاهیان یاسمن و نسرین
از بام خواص پور های بوته کوچه باغ در باز نگاه می کنند *
از پیشگاه قهر نکهت انگیز یرلیغ شد * که جلاد گلچین
سرهاشان را از شاخسار تن بجواری جدا کند *
تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند * و سفیدی مرجان
از غصون التماس کرد * که از گرمی هوای تند خون دو
رگ در پنجه این بنده یک رنگ خشک شد *
امید که نهال گرد خود را بسرزمینی تعیینات فرماید *
که برگ تازگی بهم رسد * فرمان آب جریان موج جدول نوشته
که در ماتم بید چمن و دشت بسبزی بگذارند *
تا در جنگ زرد رویان لشکر خزان سرخ رو توانند
گشت * ملا بلبل فریادی شد * که خواجه سنبل
ریشه تصرف بنواحی شحنه این دعاگو دوانیده *

موزن قمری و خطیب تدرو شاهد اند * که در این سرزمین
اوبر ادعای نیست * فرمودند که شهادت حجره نشینان
شاخساران پروائی اعتبار ندارد * اگر تا با بلبل از جان
خود گذشته بمصحف گل قسم خورد خواجه سنبل بید خل
باشد * در غسل خانه باران واقعه دگون دامن کوه رسید *
که راجه خشک سال پرگنات خورمی را متصرف شده
* که دریان قوائی نباتی را عمل نمی دهد * قزل باش
خان تاج خروس و خنجر خان سوسن و آتش خان گلنار
را بسپاه رطوبت بجنگ او فرستاد * خواست
که بگریزد که هشنا لچیان رعد و برق انداز سحاب و یکه
تازان قطره و دلاوران حباب زره پوشان موج و تیغ
آزمایان جویبار و نیزه داران فواره و تیر کش بندان
آبشار از هرطرف بر سرا و ریخته آن بی ابرو را بخاک
میدان رزم یکسان کردند * بمجرای این فتح هر یک را
منصب خورمی اضافه شد * و ساز و برگ نشاط در بارگاه
چمن تازگی دیگر پذیرفت * کلاونتان طیور را در سرود خوانی

بدستک زدن بال ارتکاب نمودند * لولیان دریاچین
در رقص شادمانی باصول گوناگون کهن گشودند * از
مندل باد طرب آوازهٔ روح افزا برانگیخت * و از تال
برگ نیلوفر اندازباند صدا برهم ریخت * کمانچه شاخ گل
به تیر موج هوا بنوازش درآمد * و چنگ طرهٔ سنبل
بمضراب جنبش صبا از خاموشی برآمد * تازگی صوت و صدا
در روت آسمان پیچیده * و رنگینی برگ نوا برنی کهکشان
دویده * الحاصل در چنان هنگامهٔ شگفتگی و نشاهٔ
کشمیر بخاطر می رسد * تا بتعریفش چه رسد * یکی از
دوستان نسخهٔ فردوسیه را بجهت تصحیح نزد این
بی هنر و برگ سخن فرستاد * چون عندلیب بر حاشیهٔ
مصحف گل نوشته داشت * و طفل غنچه برای حفظ کردن
پیش خود میگذاشت * هر دو بمقابلهٔ آن پرداختند *
از بس غلط برآمد نتوانستند صحت داد * معلوم شد که
درین تصنیف کاتب را زیاده از مصنف دخل است
* ابیات * ظفر از کاتب سخن خود چو شکوه کرد *

هایش تمکن گردیده غلط در رقم ازو * زین سان اگر
به مثال کتابت کشود کف * خواهد کناره کرد چو بند
قلم ازو * بسم الله الرحمن الرحیم * یکتا تازان میدان
تقریر از دولت ستایش باصری دلیر گفتار اند * که
چهره گشای فوج مکرمتش اقلیم کشایان را فتح و نصرت
روی نموده می نماید * و منصرفان شهرستان تحریر از
برکت ثنایش فتاحی سریع کردار اند که بر ستایشی
گشاید مرحمتش ملک ستانان را قلعه مقصود گشاده می
گشاید * خصوصاً برافرازنده لوای عالم آرائی * و شکر
کش عرصه جهان گشائی زیبنده تیغ و رخش * سلطان
مراد بخش * که خیاط ازل قبای تسخیر دستش جهت
جسم قامت او بریده * و طراح قضا نقش تصرف
هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را رخصت
ایستادن زمانیست * که زمین در جلوش تواند دوید *
و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که توابع در
رکابش تواند گردید * مطرب مقام شجاعتش کمانچه را

بقانونی نگرفته * که زخم تیر بمخالف نرسد * و مغنی بزم
نمایشش دف را بزبردستی ننواخته * که اصول ثقیلان
خفیفت نشود * از بیم عقاب عزمش تدرو خورشید
در خاربن خطوط شعاعی گریخته * و از دهشت قلاب
جزمش ماهی هلال بدامن دریای اخضر در آویخته *
در گلشن عدالتش سموم خزان مومیائی شکستگی رنگ
گل * در چمن عنایتش باد مهرگان در دست مشاطگی
طرهٔ سنبل * محرر شکوهش اگر بنوشتن سر سخن
پرداز و سرخی شفق را بالیفهٔ سحاب در دوات
اندازد * از تندی سیل عطایش صدف در پناه عمان
سر انداخته * و از دلیری خیل سخایش زر دامن
آبادکان رنگ باخته * مختصر رای منیرش با مطول صبح
بشریک اندازه * و قواعد روشنی ضمیرش با مطالع آفتاب
همشیرازه * نسیم خلقش اگر نمونهٔ انبساط میداد *
قبای شاهد گلچین وارنگی افتاد * و از رنگ آمیزی خوان
احسانش هفت طبق زمین گوناگون * و از عکس

پذیری نعمت الوانش نه طبق پوش فلک بوقلمون *
بر آتش کباب پوستش مقال مشرق کم فضا * و بر
خونریز هیجان از رخشش چاه مغرب تنگنا * پنجهٔ علمش
سر رشتهٔ وا نصرت است * و قبهٔ چترش در گره بستهٔ
ظفر * شکست خامهٔ شکر نویسش محال * و رنگ شبیه
کش سپاهش لایزال * کاغذ جنگ نامه اگر تو یا گردد *
حرف ثابت قدمیش از جا نجنبد * سپر به پشت
گرمیش از تیغ رو نگردانید * و سنان به تیز دستیش گل
زخم پرورانیده * عکس تیغش تا بر آب تاخته فوج حباب
حوصله باخته * مقطعات * رخش اقبالش تا اولاد غنیم
ز آتشگاه رزم * گر نماید از پر پروانه اش بر گستوان * شست
آهو را خوش نما باشد بغلگیری به تیر * غیر دست او نمی زیبد
با آغوش کمان * جوی تیغش گر بگذرد از عناصر بگذرد * آب
می گیرد حباب آسا هوا را در میان * نام چو او سرو ندارد
قد چمن زار شکوه * اول شاهان عالم ثانی صاحب قران *
خاطرش [illegible] از بنای انقلاب شهرتن * صفت

کشیده اند از غم در گوشه جدا شتخوان * بهشت را بسین را نمی گیرد کسی چون آفتاب * از پی تسخیر عالم هر کجا گرد و دوان * از جمله آثار مکرمت سبحانی حضرت والا صاحب قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ است * که تحت نشینان روزگار * و تاجداران نامدار * سالها از عهده آن بر نیامده اند * به نیروی اقبال ربانی * و تائید دولت یزدانی * در اندک زمانی بحیز وقوع پیوست * انچه در عزیمت خانه باطن تقدیر مواطن مخفی بود باحسن وجهی در پیشگاه ظهور جلوه گر شد * مجملی از مفصل واقعه انکه بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس یوم شنبه مطابق بیست و نهم بهمن ماه الهی که باتفاق انجم شناسان والا نگاه * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشرف اوقات و اسعد ازمنه بود * رایات خورشید آیات از دار السلطنت لاهور بصوب توران نهضت فرمود * و عساکر بهرام مناظر و مراکب فلک انتساب کوه و دشت را فرو گرفت * کروه کروه سواران تیز جلو * و صفا صف

پیادگان ست بکرو * و صدای صیحهٔ اسپان عراقی *
و آوازِ جلاجل پیلان کرناتکی * سوج کمان نوکش بندان
قدر انداخته * و برق سنان تیغ ازمایان یکه تاز * و دبدبهٔ
چتر و علم ثابت قدم * و طنطنهٔ کوس و کرنای راسخ
دم * طوفان رستخیز و رستش جوش بر انگیخت * و
سیلاب شورش بهفت اقلیم روان کرد * و اقعه
نویسان رکاب بدولت صدای لشکر از مرکب یکه سلم
نشست غنی گردیدند * و شاطران تیز جلوه برکت غلغله عسکر
پنبه غفلت از کوش هوش خود کشیدند * سیمرغ فتح
از شوق لوای صاحب قرانی شان پر افشانی آموخت *
و همای نصرت از پرچم رایت جهان ستانی فر بال
کستانی اندوخت * زحل هندو نژاد رمح شهاب گرفته
بلباس همعنانی رجپوتان در آمد * مریخ ترک نهاد تیغ
هلال بسته هیئت همرکابی مغلان بر آمد * خورشید از
صبح رقیع ضو در سلک علمداران لوای جهانگیری
لافراخت * ناهید از دوال ماه نو در جرکهٔ نقارچیان دمامه

ضیا میان رو لاور کنار پل شیر لقمان نزول اجلال
واقع شد * از برکت قدوم نزهت لزوم رودخانه را
آبروی دیگر دست داد * و سرزمین پنجاب بشش
آب علم گردید * قبهٔ بارگاه سلطنت عظمی ابر سیاه چادر
آسمان برق شکوه زد * و کشادکی سراپردهٔ دولت
کبرای بر سایبان سحاب میدان رفعت تنگ نمود *
از گوناگون خیمهای عساکر هر طرف گلزار قبح هویدا شد *
و از رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر
پدید آمد * و ریخشش زر و گوهر عدو از میان بکنار گریخت *
در پله انعام و اکرام حسنات میزان عاجز گشت *
تهمتی کورنش نکرده که سر فراز نگردد * و بیدلی بدرباه
نیامده که خالی باز گردد * شام بتقویت سیاهی لشکر
تاریکی بر آینه خانهٔ گیتی ریخت * و روشنی دست و پا گم
کرده از دروازهٔ مغرب بیرون شتافت * هنگام
شام بصحبت خاص انجا رسید * و از پرتو شعلهای جهان
افروز چراغ انجم روشن گشت * و بساط طرب

و عیش آراسته شد * و ساز برگ نشاط و عیش بعرصه
آمد * سبوی * برون تاخت از شیشه کلبانگ می *
خموشی گریزان شد از بندی * پیاله به چشمک زدن
گشت گرم * ز جوش او ابسته شد راه شرم * نقاب
رخ دختر رز فتاد * بهر یک حریفان دو صد بوسه داد *
دف از حلقه خود در گوش زد * صدای مغنی ره هوش
زد * شراری بر انگیخت تار رباب * که گردید انگشت
مطرب کباب * مغنی ز طنبور شد گرز داز * نگار و دچرا
قوچ غم خوار و زار * بقانون شب زنده داران راز *
در بزم شد تا سحر بود باز * روز دیگر که قناعت سفیده
صبح بدست یاری فراشی دوران گشوده گردید *
و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جوشن
سپهر در آمده * قریه فضل آباد بسر اوقات عرش
سمات مخیم شده * و از خیل و حشم ما یکه شبنم کره
خاک مرتبه عالم بالا پذیرفت * سپاه بی همان همان بمسال
قرار گرفت * و اردو و بازار با قرینه قرینه بقریه افتاد *

بمقتضای مراحم ذاتیه امر عالی شرف صدور یافت * که
قد غنچیان و دوربین نزدیک بهشت زار دهاقین ایستاده
نگذارند * که احدی شبنم آسا در مزرعه فرود آید * و آنچه
از طرفین رهگذر بنابر ازدحام لشکر ظفر اثر پایمال شود *
از سرکار فیض آثار خسی را شوشه طلا و گیاهی را تراشه
زمرد عوض نمایند * همچنین منزل بمنزل با عالم عالم
توفیقات سماوی و جهان جهان تائیدات علوی آئین معدلت
و مکرمت بظهور پیوست * تا آنکه در ایام نوروز جهان
افروز طربکده دلبندی با علام سرو خرام رشک فزای
بوستان ارم شد * رباعی * نوروز رسید
و گشت عالم گلزار * چون رنگ رزان زمانه شد بر سر
کار * با خار و خس چمن خزان زد آتش * زد جوش هزار
رنگ ورد یک بهار * ازانجا که باعزیمت رزم سر شته
بزم از کف نگذاشتن * و بازاده جنگ آهنگ راگ
و رنگ داشتن * رسم شهریاران شجاعت پیشه و
سلاطین تهور اندیشه است * عشرت پادشاهانه موقوف

نگر دیده بجشن نوروزی و بزم سال فیروزی اشارات
سعادات بشارات پذیرائی صدور گشت * فراشان
در افراختن شامیان های صبح لقا با آسمان سائی کشودند *
و خادمان در گستردن فرشهای عرش پایا عرض و طول
زمین بر هم پیمودند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط در
شش جهت پیچیده * از نشاط ریزی ساغر رنگ عشرت
بر روی هفت اقلیم دویده * ساقی با آتشکاری آب خشک
داد تردستی داد * مطرب بخواندن عشاق نوا نیز
بفریاد کشاد * تدرو قدح پیشاپیش بطی به پرواز
نشاط در آمد * و چوب رود از خارخارگان نغمه بناخن
مضراب بر آمد * بربط و کمانچه بقانونی کوک گشت *
که موی چنگ در میان گنجد * و رباب و طنبور دیگر
نواخت نشد * کی انگشت اعتراض نهد * از طغیان
ذوق خنده دندان نمائی موسیقار به قهقهه کشید *
و از هیجان شوق نبض فسرده عود به فصد کردن انجامید *
و آب و تاب رطل گران صدائی سبکر و خامه بر هم

ریخت * و سیر و نیم سپهر راک و رنگ تماشا
براهوا آمیخت * از راست هرکی آواز نقش مخالف
و رعراق نشست * و از بلند صدائی ساز آهنگ
نیشابور به حجاز پیوست * ابیات * بذوق جشن
نوروزی نقاره * کاواز صوت غلغل کرده پاره * نفیر
کرنا گشتند دم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
ساز * برقص شاهدان لاله رخسار * نم از بحر وصول آمد
بگلزار * ز آتشگاه سینا شعله سر زد * خرد چون دود از
مجمعان بدر زد * بکلک سبزه بر اوراق لاله * رقم
شد دختر رز را اقبال * ز آب نغمهٔ تر گشت خورم *
بهر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کهنه سال نو
مشکان است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
بعد از فراغ جشن نوروزی * و انصرام نشاط اندوزی
* رکاب بهار انتساب بسر سبزی شاه راه عزیمت
پرداخت * روح پرفتوح سر امد اهل حال بابا حسن
ابدال که از خاصان درگاه الهی * و از مقیمان طور

آگاهی است * دو سه منزل استقبال نموده نوید فتح
و ظفر گوش گذار ضمیر الهام پذیر کرد * سیر عمارات
منقش و باغات دلکش آن سرزمین که قطعه ایست از
بهشت برین میسر گشته * بنسیم اقبال شمیم اجلال
هر و خشک را شگفتگی بر شگفتگی افزود * صورتهای
دولتخانه رنگ بهشت او بشده گذارش بجا آوردند *
و چنارهای باغچه از سرکشی دست بر داشته چندین
هزار تسلیم کردند * شکوفه نو رسیده و سبزه تازه
دمیده مسرت افزای خاطر عاطر گردید * و چمن چمن و
گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و از یمن گلچینی
سیر و تماشا سرچشمه را پایه دیگر دست داد * و آب
بهر وش در جوشیدن گرم تر شد * و ماهی بالیده
اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت
کشیده و پوست پوشان بهنر رسیده با تعویذ بندی
بازوی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن
زر و گوهر دست مزد یافتند * از آن مهبط فیض عنان

برق نشان معطوف گشته * کنار آب اتک که دریاها
در میانش بر هم می غلطید * بر آیات سحاب درجات
شادابی شکوه گردید * مثنوی * تعالی الله ازین
آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی تاک *
چه دجله عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
مرغ و ماهی * شده چون نهر صبح از تیرگی صاف *
کشیده پرتوش از قاف تا قاف * شود گر آب روشن
بسته یکدم * نماید چشمهٔ آئینه بی نم * خرد هر چند در وی
غوطه خورده * سر موره پایابش برده * نهان در موج زارش
کوه الوند * ز آبش هفت دریا قطرهٔ چند * با آنکه ملاحان قضا
توان از کشتی های آسمان هیئت طنابهای کهکشان صورت
بر این گشاده پای موج پلی بسته بودند * که عرضش
از طول زمان کوتاهی نداشت * در جنب موکب
غالب کوکب بار دیگر از مدار فلکی نموده * بتدریج عبور
واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
مزین گردید * اصناف مردم بآئین بستن دوکانها کنت

گشودند * واز نمایش وآرایش هر بازار وباغ
فردوس گشت * صراف بیهوده گردن سینه
وروی دست برد * خود را مالک رقاب سیاه سفید
شمرد * بزاز به پیچیدن اقمشه گوناگون پرداخت * و
چندین هزار مختلف را یکجهت ساخت * تنبولی بستن
برگ سرخ روئی دست برآورد * لعل ومروارید
بمخزن زمرد درآورد * بقال ماکولات سبک و
سنگین بر هم پیچید * چون ترازو بهر متاع سر کشید *
خباز گرمانه خوان بر سر راه نهاد * و نیک وبد را بی
منت نان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
گردیده * و قنادلب بشیرین زبانی بگشود * شاخ
نبات راستایش ها نمود * و شیر مرغ و قلیه کباب
بفروش رسید * سوی * دوکان می فروشی
لاله گون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * صباغ
خورمی آمد بنازار * بهار آلوده شد دست خریدار *
طرب هم خورده رو در کوچها کرد * ز بدمستی در هر خانه

واکرد * ز شادی چتیده اشجر نمرضوبت اطلی * بر آمد بهرطرف
پاکی نشاطی * دهان شیشه ٔ می باز کردند * بقلقل عیش
را آواز کردند * قدح باخشک مغزی گشت باغی * صفت
آرائی ٔ طرب شد تر دماغی * گذشت ازین شاه نجت
فیروز * شب مردم بعیش روز نوروز * چون بسیاری
سپاه و کمی ٔ گذرگاه موجب پس و پیش افتادن سواد
و پیاده و بار بر وا گشت * بعد از چند مقام رایات
نیسان انتظام باغستان جلال اباد را واد خورمی داد *
و در یک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حجله
نشینان گلشن از غرفه شاخ نمودار گردیدند * و پردگیان
چمن بی حجابانه بهرطرف دویدند * کیفیت زمین آب را
نشاء باده ٔ لاله گون بخشید * و ملایمت هوا سنگ را
بسان روغن بنفشه و بادام کشید * سایه ٔ برگ درختان
آب روی زمرد بر خاک ریخت * و عکس شگوفه الوان
رنگ بوقلمون بهوا آمیخت * باشاره ٔ چشم نرگس گلفت
باده پیمایان بساغر عهد بست * و بپایانی ٔ ابروی سبزه

سد توبه زاهدان فرو هم شکسته * بلبلان زمزمهٔ نغمه پردازی را
باوج رسانید * و قمری در ترنم تحسینش باین غزل
مخاطب گردانید * غزل * کس ندارد چو تو گلبانگ
اسیری بلبل * زنده گشتم ز سرودی تو نمیری بلبل *
نغمات آب حیات است جوانی آرد * خضر خود شو چو رسد
موسم پیری بلبل * سرخ شد گوش گل از زمزمهٔ رنگینت *
نشدی سبز باین تازه صفیری بلبل * باغبان در چمن از
بهر فریب آمده است * کرده گل بتو زنهار نگیری بلبل *
بی زبانان چمن زمزمه در دل دارند *
منگر جانب ایشان بحقیری بلبل * بسر گل و
بخوان تو ز چمن بزم سخن * غزلی چند ز طغرا بنظیری
بلبل * از وفور بیکران چیدن یاسمین کواکب
پرداخت * و در هشت چمن زیاده از یک گل جعفری
نگذاشت * بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم
رکاب نصرت مآب باج ستان سنبلستان چمن
شده * و قبل از آنکه پیادگان لاله از پیش آمدن سواران

صحن چمن نشینند * و در سرابستان کابل تاجداران غنچه
پاپوسی گلگون اقبال سرفراز شدند * مرزبانان
چمن و زمینداران گلشن تهنیت خوانی باهم گفته هر یک
از سعادت پیشکشی درخور پایه انداز می‌فرستادند *
گل رعنا که زر در گره غنچه داشت به جهت نثار برگ نیاز
گذاشت * ریحان سیاه قلمی که برگ سرخ روی
می‌کرد * برای پامال شدن هدیه آورد * لاله عنبر چه
گرد چمن انداز کرده بود * سرقدم ساخته پیشکش نمود *
نرگس گهر بائی که بجای مردمک می نشاند * انگشت
بر چشم نهاده به نظر گذرانید * سری صاف نسرین
شرف التفات پذیرفت * و گلبدن شقایق از فیض
توجه شگفت * بانقشه خط بندگی داد * و سنبل
بجاروب کشی آستان * الحاصل نسیم شوق و شمیم
ذوق خرمی بخش متوطنان آن مرز بوم گردیده * و خضر
از بدرقه پیش شاه جاه و جلال شد * هنگامیکه در
کوهسار بدخشان سپاه بهمن با چاقدیر برف و چار آینه یخ

به تفنگ اندازی تگرگ و تیر افکنی باران مرتکب بود* و لشکر بهار از رعشه دست تیغ سبزه و سپر نمی گرفت* لوای آفتاب ضیا از نزهت آباد کابل بان کمین گاه زمهریر انتقال فرمود* سوی* ز بیم برف آن کوه خطرناک* رمیده مردمک از چشم افلاک* چنان در روی برودت پا فشرده* که آتش در درون سنگ مرده* بروز جستن گردد چون ستاره* ز تیغش آسمان ها پاره پاره* دود گرشته باد شن رو بدوزخ* کند هر چشمه آتشکری یخ* هراسان کرده یخ بندش ملک را* زمهر با سوخته روی فلک را* چه غم ان پردلان را زین شگرفی* نمی ترسد پلنگ از شیر برفی* دلیران کارزار بی ملاحظه چون ابر پشته سوار و بقر از کوه بر آمدند* و در یک طرفة العین چون سیل بهاری از هر طرف بر چمن دشت بدخشان ریختند* پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که خود را در ان سرزمین قهرمان الماء والطین می خواند*

دانست که اگر این بادپاسواران خاره شگاف دست به تیغ ابدار کنند * آتش لعل بدخشان بخاک یکی خواهد شد * تا بچیزهای دیگر چه رسد * گوهر مثال قدم ساخته استقبال نمود * و ببوسیدن رکاب دریا نصیب جواهر نصاب لب خود را مرجان کرده * چون یاقوت وزمرد سرخ رو و بعد سبز شد * وازان لعلستان موکب الماس مشرب بدبدبه بر سمت بلخ شتافت * که رنگ سنگ معدن فیروزه از نیشاپور پریده در عقیق زار یمن افتاد * مثنوی * عالم شد کرنای رزم گستر * نشان داد از خروش اهل محشر * نفیر از شگاف ظرفی نالها کرد * می آشوب را از لب رها کرد * نقاره از صدای فتنه انگیز * ربود آسودگی از خاد جهمیز * ز هر سو پیل مستی ابر هنجار * روان گردید بر دامان کهسار * در اقالیم شکوهش بعد سالی * نموده طاق گردون چون هلالی * زبان بگذشته از لب هم چو پسته * ز دندان پای پر و پیل بسته * ازان بر جبهه خرطوم چین داشت *

گرد ایم جنگ را از آستین داشت * و بر هر قدم قلعه و
و ز هر گام قریه زیادت پذیر قبضهٔ تصرف گردید * بیست
و یکم شهر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایهٔ آفتاب
سایه بر دور شهر بلخ پرتو جهانگیری افگنده * و ولوله کارزاری
قتالجی و هیبت انگیزی علم دار و پلنگ رفتاری پیاده
و شیر حملگی سوار و کج ادائی تیغ و سیاهی سپر
و گردشی گرز و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی تیر
و کشاکشی کمان و مارپیچی کمند و افعی زبانی سنان و
گزندگی زنبورک و نیش دهی تفنگ و زبر گوئی توپ
و زیر چاقی میدان جنگ از ارکان را بیم شست و پا کرد *
یکانگیش زبان گشوده گوش بحرف یکدیگر داوند *
نذر محمد خان سپاه خود را با فواج قاهره بترازوی
نگاه سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * که
با نهایت گران جانی سبک خواهد شد * گفت که هنوز
پلهٔ جنگ بمیان نیامده خود را بکناری باید کشید * بااین
انداز با جمعی پریشان شدنی از شهر بصحرا تافت * که

پهلوانان ظفر توامان از هر طرف حمله آوردند* چنگجو
نژادان را چون کار بسر افتاد سستی نکرده پا قایم
کردند* و از طرفین دست با سلاح رسید* رباعی* بی طیش
نماند در بدنها سر مو* کردند زکین دو فرقه با هم یکرو* افتاده
ز بسکه طرح جنگ از پی هم* شد بسته ره صلح و صلاح
از همه سو* ابر خصومت پدید آمد* و آغاز برق اندازی
شد* صدای رعد تفنگ برخاست* و ژاله باران گلوله
و تیر فرو ریخت* غنچه کلاه خود سر به تبسم بر آورده*
سوسن چار آینه شگفته تر گردید* شاخ کمان سنبل
گشت* و گل سپر صد برگ شد* گل چینان عرصهٔ رزم
دست بازی بر آورده* از هر طرف شاخچه سنان و بستان
افروز تبرزین و عشق پیچان کمند و نیلوفر گرز و یاسمین و غنچه
زاغنول و برگ شمشیر و زبان بقفای ریحان و ریحان
خنجر بر یکدیگر انداختند* از جویبار تیغ آن قدر آب بر بدن
بر هم پاشیدند* که سر خوابهای جان در آشیان زار
ذره از خواب جسته پرواز آمدند* رباعی* دشمن

ز سپاه خسرو ابر صرصر * در گلشن رزم گشت همرنگ
ز زیر * خون در بدنش نماند از بس هر سو * تیغ از پی تیغ
خورد و تیر از پی تیر * بقیل راندن مهاوتان و اسپ
انداختن سواران و دلیر دویدن پیادگان منصوبه جنگ
بجائی رسید * که خان مذکور شهمات شود * و از فرزین
پند تدبیر دست کشیده دغا بازانه رخ تافت * و از عرصه
گیر و دار منهزم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب
و دستگیر شدند * و جمعی با آلهٔ طرح داده بتحرز خلاص
یافتند * شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضرب
تیغ رستمی مسخر کردید * و از نوازش کوس فتح باواز
بلند این ترانه بگوش عالمیان رسید * غزل * دور شاه نو
جوان آمد جهان را مژده باد * شش جهت را هفت
آسمان را مژده باد * سکهٔ صاحب قرانی در دیار بلخ زد *
دشمنان گشتند غمگین دوستان را مژده باد * تیر اقبالش
باندازه بخارا آگهی یافت * می شود از وی گذاره اندجان
را مژده باد * میشود از بادگرزش توتیا البرز کوه *

گنجه کافی نیست از بهر خرام رخش او * وسعت آبادی دیار شیروان را مژده باد * مهر و دا و بر سپهر قدر او رای تا شکند * هر دو خواهد شد سخر این و آن را مژده باد * میر صد از چین کند نصر تش تا ملک روم * کنگر قصر خدیو ایروان را مژده باد * هرخ روی کرد او طغرا سرایت ویدقلم * از طفیل نسبت نامش نشان را مژده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط آنهمه حرف قاموس فلک * گشته خوخط پری رخان قابل حک * در هر ورقش اگر به بینی صد فصل * سطری نشود یافته بی نقطهٔ شک * از بسملهٔ هلال تا خاتمه صلح لمعات ماه را اوراق شبانه روزش را یک بیک در میان سیاه و سفید دیدیم * اگر فخر الدین دوران رقم سنج صفحهٔ انصاف می بود * بخطای سهو القلم روی صفحه را سیاه نمی نمود * تشبیه مثال کبری که بی تصور و تصدیق بانظر تفکر در می آید * فصولش از روی صحت و معرفت دربهرباب نقیض یکدیگر می نماید *

چون کتابی زمانه قضیهٔ اتفاق را مطلق نه فهمید و رفع
تناقضات فصول بهیچ باب متوجه نگردید * اگرچه از
حاشیهٔ قدیم تا شرح جدید بدل پر توضوح انداخته *
لیکن ملا جلال گیتی بمتن مستقیم کالفس کما حقه پرداخته *
تا حکم سواد شام که تفسیر بیضاوی صبح را ندیده * آیات
صاف ولی چگونه خواهد فهمید * و ملا تاریک فهم شب که
حکمت العین مهر را نشنیده نکات روشن ضمیری
چه فهم خواهد سنجید * آقلیدس روزگار در تحریر قواعد
افلاک بقواعدی تار خیال برهم بافت * که ملا قطب
گوشه نشین اگر بمطالعه چون محور بباریک شود سررشته
نتواند یافت * ملا مرکز نکته یاب از نهایت غلط بمیان شرح
مواقف ارض در مانده * و ملا مشرق ذهن دور از
غایت سهو شرح مطالع افق را آهسته خوانده * و ملا سهای
خرده بین در مقابله اشارات ناهید بقانونی بیمار دماغ
سوزی نشد که شفا پذیرد * ملا عوائی فریاد کرد در بحث
مطول کهکشان بجوی عمر صرف نکرد که بی اجل نمیرد * و ملا

راس گمراه درسی فصل منازل فتح الباب تدقیق ندیده
* و بلا ذنب کور باطن وز اثنا عشیه هم بروج قاعده شناسی
تحقیق نکردید * مذهب صحیفه گردون اگر نقش نگار
سپید است * سر لوح زر اندود شمس را بی طرح امی
نگاشت * وبجدول جریده انجم اگر برنگ هر آبی میخورد
* در جدول کشی مدارات لونی بکار میبرد * و اوصال مرقع
انسانی آنقدر سرریشته لی نیافت * که افراد متفرقه خلق را
خوب برهم چسپاند * و مجلد کتاب عصری چندان مقبول
ندید که جلد کهنه فلک سرطبل دار کرداند * صحاف
قسمت پیش از انکه مصحف بغای آفتاب را بر شیره
شعاع جز بندی کند * سی پاره دلم را ببار آه شیرازه بسته *
وکاغذ کبیر نصیب قبل از انکه ورق آبی سحاب را بشور پای
ونی بحر آهار دهد * صفحه چهره ام را بعقیق اشک
مهره کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در
عالم پایین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نوخطان
را بکار نمود * اگر در قلم دانی رقم شناسی

میداشت * آن قطعه را بزودی در جزدان عدم
مخفی گذاشت * از الف قامت تا یای بهترین مفردات
ترکیب خوبان دیده نیست * و هر مشق برداشتی *
اما دیده کجاست و تمیز کراست * در این
پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست *
عطارد رقم مسیح زیر دست زهره چنگی نمی نشست *
تن روشن قلم مهر چسان با آتش غم نگذارد * که دست
خطش بر زمین یکسان شده * و چراغ دل انوری قمر چرا
بباد کدورت نمیرد * که زاده طبعش بجا که برابر گشته * با آنکه
سعدی شیرازی گلستان نظرات را با وراق شرف
ترتیب داده * در پیش طفلان مکتب خانه فلک
برنگ مشقی شب بیقدر افتاده * عرشی زحل چه گونه
حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب
طبع شهرستان گردون سیاه نامه کفر خویش میخواند * درین
میدان بی تمیزی اگر از سعدی خیال کاری می شود *
رزمی بهرام در سنگ سیاه تخت نشین خاود نمی بود *

چون سحابی نیسان باز از گوهر سخن را اگرم ندید* دلی سرو شیده زیاده از یک فصل دو کان بر ارادت طبع خود نچید* فیض ابر اگر بآسمان رفته بیت بلند رعدش را خریدار نیست* و ماه مصرع برجسته برقش را طلبگاری* شرقی صبح اگر صد مطلع بر صحیفه بیان کشیده* از بی انصافان بزم افق یک تحسین نشنیده* مغربی شفق هر چند قطعه رنگین به خسرو انجم گذرانید* غیر از چوبکاری خطوط شعاع صله باو نرسید* شوقی ثریا نظم خود را بر کاغذ کبود جمع ساخت* لیک از کمبود هوادی معاصران بدادن سوده نپرداخت* اگر اوجی هلال از دزد شعر ایمن می بود* بر فرد لاجوردی آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود* رونقی سهیل تا از کم طالع خبر یافته* به همین عقیق پروری سخن نتافته* هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نور می بارد* سیاه بختی کسوف دست از وی برندارد* سوز و نان انجم از وقت سهاب که آشفته اند* به جونت مرده بنات النعش مرثیه نگفته* مرا که شعری از مناسبت شعری یمانی است*

ونثری از مشابهت نثر ظهوری * چرا دقت بیجا
به هر طبع نخورد * و چه سان دخل بیموقع در دل نچاید * در
کتابخانهٔ خیالم صندوقهای الفاظ آسمان پایه است و
در حجره‌دان حافظه‌ام اوراق معنی کهکشان پیرایه * غزل *
قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد * دوات دیده
از اشک ماتم سیاهی را روان دارد * نخواهد از چه رو
بهزاد طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب ز داغ
نوخطان دارد * شود تا استخوان خامه‌ها یک تراشیده
* ز مضمون تند من کزلک عجب خود نهان دارد * نه پنداری
که مانده این قلمدان خالی از مسطر * فقط از دقت طبعم برای
کاتبان دارد * زبان خود مگر چون کاغذ شرح قلم شد کج *
که مقراض لبم از بهر اصلاحش دهان دارد * بقصد آنکه
بنویسد با اهل درد مکتوبی * قلمدان هم رگ نشتری غم
در میان دارد * ز دست نامه پردازی دوات دیده
بی نم شد * سیاهی بس که خشک افتاده حکم سرمه‌دان
دارد * دوات دیده‌ام را کاتب غم کرد چون کاوش *

بر آمد لخت مژگانش پریشانی ازان وارد * زبس
شنجرف خون دل چکیده بر سراپایش * غلاف این
قلمدان رنگ شاخ ارغوان وارد * مدادش آنچنان
شد عاقبت ازدوده سودا * که طغرا هم قلم درکف برای
امتحان وارد * بسم الله الرحمن الرحیم * چه نویسم
از وسعت دریاچه کم * که با تمام محیطش اگر سخنی نگوید
گر کمم آبروی او بریزند * قانون روشنی است بتار تر
صدای موج ساز جوش خروش کرده * وکوه مطربانه درکنار
خویش بمضراب نسیمش نوازش در آورده *
گرداب را تا چشم بروی افتاده از رقص نه نشسته *
حباب روزیکه پا در بحر هستی نهاده عهد سربازی با هوای
او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آتش
چراغان * واز صد قبها در کنارش صد هزار دامن
صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * تا سر
از پا با آتش بر آورده اند * شناوران دستها
از جان شسته اند * تا بسر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور بختی با آبش در آید * در نظرها شیرین نماید *
هر کدام را غنیمت شمرده * دمی ازین آب خورده *
مثنوی * دم آبش که دل چسپ است
مر آن را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
کند هر کس تمنای زلالش * ز سردی لرزه افتد
بر مثالش * نیستانی که آبش را حریف است * اصول
نغمه نایش خفیف است * ز آبش تیغ چوبین گر شود
تر * زند از موج ترشی دم ز جوهر * شود روشن چراغ
از نور آبش * بود هم چشم با مینایان حبابش *
گلم را آب او رشک ارم کرد * بطغیان گل و سنبل
علم کرد * هوا از عکس گلها سرخ و زرد است * دل
سنگ کشمیر در پیشش بگداست * بجوش گل گلم پیشش
از چنان است * زمینش سبزه تر از آسمان است *
از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه کمر بشناوری بسته *
و از بلند صدای نغمه مرغان مخمل سبزه از خواب راحت
جسته * هندو نژادان سوسن انگشت نمای قشقه رنگ

بدست * و فرنگی صفتان نیلوفر بتواضع یکدیگر کلاه در دست * با عجازکاری هوا چراغ لاله بی سوزش فتیله بر وشنی پیوسته * و بسحرکاری صبا نقش جمعیت حسن گل در آغوش پریشانی نشسته * بتاثیر تربیت گلشن غنچهٔ محجوب بگل برهنه در زبان درازی * و باقتضای صفائی چمن چشم نرگس بنظارهٔ سنبل و بنفشه در پاک بازی * سحابی که بسامانی کوه همازش عالم تاشته خود را بی هوا شمارد * و آبی که بر پابوس اشجارش دست نیافته خویش را بی مزه انگارد * نارگیل خس پوش بابرگ لذت از بیم محرومی این چاشنی گرده درون را باخته * و انبه خضر لباس بجهت این مکان شیرین اساس بامرش روی داوزکار ساخته * کیلهٔ همال صورت قدش از بارغم احتمال جدائی خم * تار پهل بدزهیات دلش از الم امکان دوری بکر فتاری تمام * مثنوی * بصحن این چمن هرکس نهد گام * زنقش پابود پیوسته در دام * زبس گل با نشاط

افتاده یکرنگ * لبش در غنچگی خندد بآهنگ *
رسند پروانه از روی تو گل * گذر با شعلهٔ آواز بلبل *
بساط عیش هر جانب زمین گیر * ز موج باده پای دل
بزنجیر * سواری گردش می زین پیاله * شود نعل سمندش
برگ لاله * تدرو شیشه تیز آهنگ سازش * گل پیمانه
لبریز نوازش * ز دست ساقیان لاله رخسار * گه
کوب طرب شد دشت و کهسار * ز جوش می کدوها باز
شد سبز * ز آب نغمه چوب ساز شد سبز * فغان مطرب
و بلبل هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته
یکرنگ * بتان با نوبهار نغمه دم ساز * گل افشان
هر دو از شاخ آواز * شود چون دلکش آواز شان
چنگ * برآرد سوز صوتش دود زآهنگ * بسیر
نغمه در هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی
این مقام است * شود چون طرهٔ بید از صبا خم *
ز گیسوی کمانچه میزند دم * نسیم از مطربان روی آب
است * شترغو در کف موج از حباب است * درد

دیوار مست از بادهٔ شوق * زمین تا آسمان پیمانهٔ ذوق *
طبع اگر کاهای تکرده بحرف حصار آهنی دیوارش
بست بنیای سخن را قایمی بخشد بیجا نخواهد بود * زهی
عرش پایه که بذوق سیر یک برجش دوازده برج
فلک را خورشید تخته مشق تردد کرده * و بشوق شمار
کنگرش دانهٔ بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن در آورده *
و در دایرهٔ فضایش وسعت فلک اطلس مرکز نشین *
و در جگر آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس
آتشین * بقایم مقامی زمینش سبزه ابد ار ثابت
قدم * و نایب منابی آسمانش ابر نوبهار همه جا علم *
بسازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگرهٔ نغمه خیز *
و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود
لبریز * نقارهٔ نوبت باصول شادیانه * دیده بان قلعه چشم
به پیمانه * ارباب عشرت از دف و نی ساز برگ اعتبار
کرده * اهل حرفت از آتش می آبی بروی کار آورده *
بازارها سراسر بر کان چون حوال * دوکانها پیوسته در

اجارهٔ شیشه و پیاله * سر گذرها نوائی شده پاکوبی رقاصان *
پای غرفه‌ها بدام افتادهٔ زلف محبوبان * کوچها که باب
نشاط سبز گشته غیر عاشق پیشه بروی ه گذشته * قصرها
که بتار ساز طنابی کردیده * فرشی بغیر از گل وحی ندیده *
* بیت * بهر سو نازنینان قدح کش * ز آب افروخته
رخسار آتش * همه پیوسته از گل جام در دست *
ز مینای دل بلبل سیه مست * چشیده بوسه نازان
لعل خود کام * ز موج می لب خود می کند جام * کمند زلف
وا انداز چین است * ز هر مویش دبستانی خوش چین
است * خدنگ غمزه از عیب خطا پاک * نکرده سایه اش
هم روی بر خاک * ز لطف امیزی سبزان طرفه سر
نظاری و پای غرفه * بمستی گرم انداز از بلندی * گشوده
رخ بقصد کوچه بندی * مسافر را سفر آنجا تمام است *
که در هر کوچه صد سالش مقام است * نگردی تا ولا
داغ از ندامت * بکن قصد اقامت تا قیامت * چو ظفر
صد هر کار دیر امن شو * با این سبزان دمی به نشین

چمن شو * تعداد النوادر * بسم الله الرحمن الرحیم * در بهره
زمین همسر دگیر شدم * واز غصه این خاک سیه پیرشدم *
شاید بکفم کل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشمیر شدم *
در منزل کوهسار این تازه بهشت * کشته کل و باده
جاشین گل و خشت * با آنکه زمینش هزار طوبی دارد *
هشت است منازلش چو باغات بهشت * بجان فزائی هوایش
غنچه دل از پژمردگی وارسته * و بشادابی فضایش
غم بی برگی از میان بکنار نشسته * نسیم کوهسارش
پلنگ طبعان را بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
منقاب مزاجان را دار و شناس اعتدال ساخته * تا
جز خود اهل هنر را با مردم این مکان نسنجیده * بمعنی لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة نرسیده * چشمه های بدین
حباب از نهر تسنیم باج می خواهند * و جوی های زبان موج
از حوض کوثر خراج میطلبند * رباعی * سنگ از نم او
سبزه سیراب دهد * گلهای ترش سبق بگرداب دهد
* نکشود ه زچشمه کوه صد چشم هوس * تا چشم خود

از سبزهٔ او آب دهد * دویم ماه شهرا * اگرچه درون قلعه
اش دررنگ برج کوکنار بی آرایش افتاده * بروشش
از برگ زرپست چون حصار لاله داد نمایش داده * و در
طینت خود را بهتر از ارم ذات العماد می خواند * ولم
یخلق مثلها فی البلاد و در شان خود می داند * دلربائی است
که از دروازه دیده بر ریگ وبد چشمک میزند * وخوش
ادائی ست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد * واز
نهایت زیبائی برج بر دامنش چسپیده * واز غایت رعنائی
خندق بر گردش گردیده * بازار از بی تابی در پیش او
در از افتاده * و جویبار از بی طاقتی در عقبش تن بفریاد
داده * رباعی * وارسته بر فصل تموزش نیسان *
بهتر ز بهار کشته ایام خزان * از بس پاک است خاک دامن
کوهش * سر در قدمش نهاده صد آب روان * سیوم جنگر
هستی * اینجا زمرد سازی سبزه بمرتبهٔ رواج ندارد * که
یاقوت کاری شراب تواند نام بر دارد * بلبل این مقام
بی کلام روح لال شهپار دم نمی زند * داهوی این دشت

بی خبر نفس باباکپور چرا نمی کند * کیفیت هواهر ارا آوج
پیمای تر دماغی گردانیده * نشاء زمین کوهها را بصبوحی
خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرح ذات دست تحقیق
کشاید * ان الفجار لفی سجین * وان الابرار لفی نعیم *
بهشت از مصحف گل بر می آید * رباعی * روشن بعمارت
است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او دو قمر
آب * فواره ندارد یکقلم تن به نشست * استاده
همیشه چون الف بر سر آب * چهارم راجور * اگر سر
زمینه دارش گندم گون نمی افتاد * آدم صفی یکجو دل بگندم
نمیداد * اگر دختر فرزانش سبز رنگ نمی بود * خضر بی
سبزه پوشی کف نمی کشود * از عکس کلرخان خاک
هر چشمه تازگی یافته * واز سایه سرو قدان آب بجوش
خرامی شتافته * اگر نقاش صنع صورت سبزان رابا این
حسن نمی نگاشت * صدق لقد خلق الانسان رنگ احسن
تقدیم نمی داشت * رباعی * کوهش بت سبزایست
پر از عشوه و ناز * وارد دو ابشار ز لطف وراز *

و از خوشی بلندی سر نهاده وز هر طرفش * عالم عالم صنوبر
از بهر نیاز * سطح هوایش از کلهای ترطعن بر صفحهٔ ابر
سبزه زار * و روی زمینش از رنگینی عمارات گلستان را
با نظر دور نمی انداز * بلندی رواقش حروف پستی عرش را
بر کرسی نشانیده * و شمسهٔ طاقش دوی تسخیر آفتاب را
از آفاق گردانیده * چون عروسی است آیینه صفا بر زانو
نهاده * و به جهت شانه کردن از موج گیسوی خود کشاده
* بقصد خرامش سنگ مرمر بر خاک راه فرش
گردیده * و زمین جلوه گاهش از آب روان پا لیفنی کفت
قرابا شنیده * رباعی * هر قطرهٔ او کشته به از لؤلؤ تر
* و از حسرت او خشک شده آب گهر * فوارهٔ او
بهشت سوی بالا ایست * که آب فکنده بر سر خود چادر *
مشامم بیرم گاه * برو رسبزهٔ سیراب هر کوه صد
معدن زمرد را خاک مالیده میدهد * بیاقوت لالهٔ شاداب
هر پشته ارکان یاقوت را بر زمین می زند * اشجارش
چون نقش تر و رنگ بسته و تازگی افتاده * و جویبارش

چون چشم طاوس بغوطه کاری گلهای تن داده * اگر
با آتش لاله کان نقره در جوش نمی بود * ابشار قله
کوهش سیم گداخته نمی بود * هر گاه این ابشار آسمان
پیوند را دید * معنی انا انزلنا من السماء ماء را فهمیده
* بیت * از قطره بیشتر بوسه ربا بر در گوه * وز موج فگنده
پنجها در بر گوه * یا از سر کوه برندارد هرگز * چون سرکش گوه
گرده جا بر سر گوه * هفتم پوشانه * بمشابهت اشجاروش نخل
طور شجره نجابت پیدا ارد * و بمناسبت جویبار دش
چشمه کوثر نسب نامه لطافت می ارد * هر کوهی زنده
پیلی احد پست خرقه پوش سبزه * و هر پشته ابراهیم
او هم ایست جبه وارسته برگه * هوایش گلهای شاداب
ابر را دسته می بندد * و فضایش لاله های سیراب
شفق را پدامن میکند * از کشت زار مضمون فی کل
سنبلة مائة حبة پیدا * از چشمه سار معنی بمرج البحرین یلتقیان
هویدا * رباعی * بی تخم زمین گشته بهار همینا سبز *
و از تازگی خاک شده خاره سبز * در جوی قصبها اگر

بود قحطی آب * بی آب شود چو گلشن دیبا سبز * چشم
پر بحال * اگر سنبل شب در کوهش ریشه میداشت *
پشت سبز فلک را معدوم می انگاشت * و اگر نسرین
ماه از جویش بهره می دید * نهیب آب از چشمه آفتاب
نمی کشید * تذرو اشجارش بزمزمه تجری من تحتها الانهار
مرصدا * و کبک کوه سار بترنم فیها عین جاریة رنگین نوا *
سقای مرجان را از هوایش دستگاه آب بیسر *
و آدم آبی را از خاکش برگ زندگی بیشتر * غباری
ندارد و اگر از زمین خیزد * بغربال شکفتگی خاک را فیروزه
می بیزد * رباعی * از ابر گذشته تیغ این کوه شگرف *
هر چشمه سردی شده درخاکش صرف * بر چشم کبود چرخ
گال می افتد * زو بیش که سفید است ز گچکاری برف *
اگرچه از پای این کوه پرشکوه تا اصال کشمیر بهشت
نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گلهای
گونا گون بلی مسافت بخاطر نمی رسد * گویا که مسافتی
نیست * از نهایت جوش لاله نعمان جهان خرمی بر شهر و

بوده ریخته * واز غایت طغیان بنفشه عالم عالم شگفتگی بکوچه وبازار آمیخته * مفسر مصحف گل ونهی النفس عن الهوا را معکوس فهمیده * وقاری سی پاره شنبل فان الجنة هی الماوای را مخصوص کسی ندیده * سرو موزونش از بلندی طبع سحبانی تخلص دارد * وصنوبر معما گویش از رسائی ادراک جودر اوجی می شمارد * واز هر گل زمین مدبال تدرو طرح نقاشی می برد * واز هر قطعه خاک هزار دم طاؤس سرمشق گل کاری زمین میکرد * سوی * کشمیر بهشت در و دیوار است * تا چشم کند کار گل و گلزار است * لو صفحه نهال شوکه در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار است * طغرا شد ه بیانی تقریر سخن * سرسبزی ازو یافته تحریر سخن * تا پای خزان بباغ لفظش نرسد * کرده است بهار آرزمین گیر سخن * تجلیات ملا طغرا * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل خزانش عالم نور * بر طالب فیض دیدنش هست ضرور * گوئی که باین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال شعله از

گلشن طور* جای موسی خانی است که بهر کاری تجلی ودامن کوهسار مشاهده نماید* وازبسیاری شعشعه کم تواند که بجانب اشجار دیده کشاید* هر طرف پشته پشته روشنی الوان بر سر هم ریخته* و هر جانب کوه کوه رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته* درختان مسیح زبان تکرار ورق آفتاب نموده* و جویبار شبرق دهان بخواندن طومار صبح لب کشوده* بدستیاری هنگام گلریز سفیدار فواره نور نماید* بسر هکاری ایام برگ ریز سرخ بید آبشار یاقوت بنظر می آید* انچه کیمیاگر نیسان در بوته انداخته اکسیر ساز مهرگان ذهب ساخته* بهرجا نقاش بهار طمع پردازی کرده* طرح خزان بزرفشان سازی دست برآورده* بمشاهده مذهب مصحف گل نیلم مردمک وانه جمهر یا* وبنظاره طلاکاری مجموع سنبل آبنوس مژه شو شده طلا* زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته* مینائی که بر شاخ دو دیده نوری کرد دیده* چنار دست دس وارد وگر خلخال طلا بسازد* وقمری می تواند که بطوق مرصع

پرداز * عکس درختان روی آب تماشای گل ایشان
نکرده که چشم حباب بفروزد * و ابروی موج نسوزد *
گل در چمن هنگام حسن خود را برشته چیده اند * و بلبلان
درین مقام خویش را سوختهٔ عشق می خوانند * بمقتضای فصل
طفلان شبنم لباس نباتی پوشیده * و بنفشو ای موسم نقره و
طلا وریک بوته جوشیده * در خانهٔ چمن دارائی شب اندر روز
می بافند * و در کارگاه گلشن بجای اطلس زربفت می سازند *
روز نسترن بشب رسیده * شام سوسن بصبح انجامیده *
سبزه با مژه آفتاب سر هم چشمی دارد * و سه برگه
از ماه چهارده خود را زیاده می شمارد * و برگ درختان
شعلهٔ دست تفنگ * و گل بوستان اخگر دست جنگ
* آسمان از اشجار ساون بوقلمون * و زمین از شاخسار
رنگارنگ گوناگون * شهر و ده رنگ بست طراوت
افروختگی * و کوه و صحرا سرمست نشاء سوختگی
* بیت * ز شادابی نغمهٔ بلبلان * در آب است آغشته
رنگ خزان * شرر سازی نارفاخته * در این خشک و

بر آتش انداخته * اگر لاله گردید بی آب و تاب * چه غم
که ساغری شد تهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبل
کشید * که کمی باین موقوفی گردید * گل افتاده تا میان
خود بر زمین * ندارد دیگر ره زنی در کمین * ز دست جو د
افکند نرگس عصا * درین فصل دارد سر باد پا * شقایق
زند زمین دست داده است * چو فواره از جای خود جسته
است * زعفران اشجار زر ریخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
ازانجا که دلنشین این چمن است بهار ریشه توطنی ندوانیده *
گر خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند * باک ولی عین
زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصا کوهسار دکلی
بهار رنگ خزان ندیده است * و اوراق برگ ریز ندمیده *
از جوش سبزه کوه های زمرد سر بآسمان کشیده *
و از طغیان لاله پشته های یاقوت بکهکشان رسیده * از
بنفشه و یاسمین رنگ و بو [illegible] * و از ریحان و نسرین
تر و تازگی میسر بود * رباعی * بهار [illegible] باز کشمیر
است * [illegible] چشم چار [illegible] کشمیر [illegible]

* بهرو یار گلگل گرده شال سبز چمن * نسیم و شبنم گویند گازر کشمیر است * آری چون تمام اجزای عالم مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت مو الید سعی نماید * لاجرم خزان لباس و صفت زرده نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می کند * زمستان بآب باران و صابون برف بدن شان را بشست و شو میدهد * تا بدستیاری نو بهار بهتر از اول بالباس کرشمه در آیند * و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر گرفتار نمایند * در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * و خرمن خرمن شگفتگی بر داشته * باغبان بنهال کردن گل ترانه مشغول * و دهقان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول * در هر کوچه و بازار چمن ریخته * و بر در و دیوار عشق بیخته * زمینش تریهای باران را می پذیرد * و گل بر هم خوردگی در آب نمی گیرد * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکش از جا در نیاید * رباعی * گل نیست درین شهر بجز لای شراب * هر چشمه رهی بود بدریای شراب * کشته خم

باده آبشار چمنش * فواره بود گردن مینای شراب * کوتاهی سخن دوست تصرف خزان باین گلشن دراز است * وقمری در مقام سوز وگداز * قوت نامیه اگر کف دو زانوئی نمیکشاد * زده بابیضه خاک این چنین برون نمی افتاد * رنگ ارغوان اگر به فشار درآید * یک آسمان خون شفق برآید * آب فیل تیغ موج برآورده * وقطع آشنائی کنول کرده * زورق آتشین رویان تندگذشته * وآب دو خانه چشم گرداب گشته * ابیات * چه دریا چه صحرا چه شهر و چه ده * برید امید از گل روز به * شود چون رقم زردی برگ تاک * نماید زبان قلم شعله ناک * زند بید مجنون دم از عاقلی * مراد و چو پیران نهر جاهای * چمن زادگان را باوغت زنبید * دل دختر رز بشد برکشید * چنار از فراق جوانی بسوخت * چو پیران زیرک طرب چشم دوخت * زیکجا نشستن گل آرزده بود * نسیمش بسیر چمن ره نمود * زبان یافت از کثرت انبساط * کرو ی سخن شد بباغ نشاط * بزرگان باغ راغب گرفتن جام

کوچک دلی* شرکشان زاغ مایل در آمدن بزم فروتنی*
سبزان چمن از شراب زرد خزانی سیاه مست افتاده*
و نازنینان گلشن بجام باده ارغوانی دست رد نهاده*
نرگس بمرتبه بی شعور نگشته که جام از دست ندهد*
بنفشه بدرجه بیخود نشده که سر بجای پا نهد* از شراب
زردگی گل غنچه دل آزرده است* و سیاه مستی ریحان
بر طبع لاله خورده* آب و رنگ یاسمین از رعشه خمار
ریخته* و رشته حیات نسرین از خمیازه کستی گسیخته*
سنبل یکسو از خود خبر ندارد* و زنبق خویش را از
رقیبها شمارد* ابیات* برغم یکدگر خوبان گلزار*
ز بس خوردند می رفتند از کار* ز جمعیت فتاده نظم
گلشن* پریشانی تخلص کرده سوسن* صدای پارگی دارد
دف گل* بود کوک شکستن ساز بلبل* سه برگه از
شامت دیده تاثیر* ندارد بغیر ازین حاجت بتحریر*
ندرود از دست برد چرخ داند* که بربال و پرش هم گل
نماند* به تنهائی فتاده سرو آزاد* ندانم در چمن چون

خواہد استاد * سخن در وصف باغ فیض بخش است * زخوان فیض تا النقش است بخش است * بفشہ انگیزی نسیم باعمر و سیان گل بر دی اہم می جوشد * و بشہبدہ بازی صبا طفلان غنچہ بر یکدیگر خیدوند * سوسن ہند و مذہب آتش پرست خزان گردیدہ * و نسترن فرنگی مشرب بدو وا شامی لباس کشیدہ * لالہ پری صفت در مقام غایب گشتن * و بنفشہ دیو صورت در اندازہ شور ہ زدن * ارغوان بسرخ روئی با قران خود لاف میزند * و زعفران در بہانۂ جوانی بر امثال خویش می خندد * حسن گل چون زبان الفضا بنا فرمانی سر بر آوردہ * و گیسوی سنبل چون گل رعنا بدورنگی میان کردہ * وقت سماع بر سر شمشاد زر می پاشند * و گاہ رقص در پای سرو زر و سیم بر ند * سبو سوی صنوبر دہ دلہا را مربندی * برنگ سبزۂ گلگون ہندی * حناست چنار سال خوردہ * بکردار جوانی دست بردہ * زعکس رخت زرتار سفیدار * رود آب طلا در جوی گلزار * نہ بیدار غوان را ز نگ دیگر * از ان رو سرخ میپوشد بکر ر *

گبود و زرد شد پیراهن تاک * برنگ کرته زرد و زافلاک *
ز چتر نارون فیروزه میریخت * طلائی هم به فیروزه
در آویخت * تمامی خانه از بس کرده میلی * گرفته بید
مجنون رنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نور است *
ز ظلمت خانه اش رجعت ضرور است * موسم تخم
کاری نهال در این باغ از خزانی آنچنان نگذشت * که
بعد از هزار سال بکوشش چرخ دولابی تواند برگشت *
در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
از اندوه بیجاصلی صحرا صحرا باران اشک می بارد *
بسکه خزان بتاراج تر و خشک این باغ پرداخت *
مشت خسی نماند که طایری آشیان تواند ساخت * طاوس
از دست خزان وزته داغهای گوناگون * تدرو از غصه
نهرگان در پرافشانی بوقلمون * بلبل خراب نایابی مقام نغمه
سرائی * فاخته کباب قحطی موضع کوکوئی * چنانکه بی خانمانی روزی
مرغان گردید * عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید *
* غزل * بیبازی خزان نگذاشت خوانی * چسان دارد

کلاغ امید مانی * کند نرگس ز دیده اشک رانی *
که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن های سوسن لاله داغ
است * که از دستش برون شد هم زبانی * شقایق
همرهان او برون کرد * ولی در کف ندارد همرهانی * سیاهی پیش ریحان شد سفید است * نمی
خواهد مدادش امتحانی * ز دنبال عندلیب آمد فراهم *
که یابد فرد کاغذ چون روانی * قلم را چون گذارد نرگس
از کف * از او طغرا نمی یابد نشانی * نالد از چه مرغ باغ
افسوس * که بر نخلی ندارد آشیانی * سفیدار این
چمن از بی برگی بکسوت فقیران در آمده * صنوبر این
گلشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده *
شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است * و سنا سی
آتش گزین نارون از نداشتن لباس خرقه تن بقلندری
داده * از [illegible] [illegible] *
تاک [illegible] [illegible] *

همه را از باد های درشت خود وجهان تنگ تنگ * بنفشه
و گل از جفای برگ ریزی بیمار و ضعیف * شقایق و
سنبل از جور پائیز رنجور و نحیف * هر یک آب و رنگ
از گلهایش رخ تافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
یافت * غزل * گه بزور از گل و دعا خریدار * هر اسد از گل زیبا
خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسته گل * شدی در باغ
از صدجا خریدار * ندارد لاله دیگر درین فصل * بغیر
از ساغر صهبا خریدار * کند در باغ هستی تا بدگل * ز هر
سبزه مینا خریدار * برای غنچه مرغول صورت * رسد
دایم به از گلها خریدار * خط بو را اگر رفتی نگردون * شدی
با نقد جان عیسی خریدار * گل نغمه چه میداند کسادی
* همیشه باشدش هر جا خریدار * بتی کز کوه در تاک
است سنگش * بود آن سبزه را طغرا خریدار *
اگرچه در تاک از کوه زمردنشان بهار تا سیره میتواند
داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
اعتدالی بفضل بر انگیز است * قبل ازین از تاثیر آبش

خروس در علم بینش از بوعلی می نمود * حالیا از تغییر هوایش بوعلی در جهان کم از خروس نخواهد بود * عجب گونه نسیم خزان رنگ صدای جوی بار این مقام را مجال گذاشته * و نه باد مهرگان پرده های صوت را از سازها پیشار برداشته * خوشش در بنفشه زار بمیان نهرها افتاده * دلربائیت یکبار چار عاشق هر بخود داده * به صدای جوش آب بتان ریاض را چنان خواب برد * که بتحریک منبّر آب تا قیامت راه بیداری نتواند سپرد * بسکه از درختان کنار جو موجش نرو تازگی پذیرفت * در این خوشخانه رنگ و بو هرکرا فواره نورتوان گفت * مثنوی * طراوت کم نخواهد گشت از تاک * بود تا جلوه گاهش باغ در تاک * چنان آتش بر آید از چنارش * که ریزد آب بروی جویبارش * قد سرو از لب جو یافت چون اوج * بفرقش کرد گل گیسوش از موج * سر دگرنارون از چتر داری * علم گردد ببام شهریاری * چنان نازد خزان بر حسن شمشاد * که بر وی دوش سیاه طرهٔ استاد * صنوبر نیست

بنارس جسته * بکر دل بقید خویش بسته * طغرا از کف ساز سخن را * چو بلبان مدح خوان شکوه چمن را * سرو را از مقام لاله سرکن * فغان را زین غم بازه نرکن * از بیم لشکر خزان زمیداران سبزه در پی گریختن * و از تعدی سپاه مهرگان مرزبانان سمه برگه و زنگر جلا وطن * غنچه را اخبر بادشاهی کاشن از سر افتاده * و قزلباشان تاج خروس رو بهزیمت نهاده * ریحان عنان شب رنگ را بتعدی نگذاشت * که نگاهش تواند داشت * کانار از پشت کاگون بسختی بر زمین نخورده * که توان جان برد * زعفران هرچند براه گریز شتافته * بجز خیابهٔ عطار پناهی نیافته * نیلوفر چون حباب بشستی و انگاه ندارد * بعری باب فرو برده تاکی برارد * یکمان شناهمن و سیارگان پنبهٔ نداففی * و به پرلشکر وی طرهٔ سنبل هدف موشکافی * جنازهٔ نسیم بطریقی رم نکرده * که محمل شقایق بر زمین نخورده * و دست و پای لیلای باغ شکسته * از گل جعفری شرارت می بارد *

و جعفری زر بر شوشه می آرد * صنوبر که سر دفتر عالم
بود * درین جنگ زرگری بیدلی نمود * ستوی *
چنار از دست کوتاه زور بازو * بر آورد جنگ
جرات در تر ازو * ز دست نرگس افتاده سنانش *
گرفته غنچه از وحشت زبانش * نمی آید برش از وحشت بید *
نداد و جوهری چون تیغ خورشید * گل صد برگ از بس درد
گوش است * بخون زخم کاری سرخ پوش است * فتاده
هر طرف نسرین و سوسن * ازین بی سر بزرستان گلشن *
گهی جلوه شبنم گریه شد * گمان خنده اش از گریه زه شد *
صنوبر می خورد پیوسته این غم * که بر زخمش که خواهد
بست مرهم * کشیده صف بجای گل فواکه * که صفرا بشکند
از وی کهن دم * بدستیاری قوت نامیه در صحن باغ
آتشبازی زو نداده * که چشم بادام بتماشا نکشاید *
و لب پسته به تحسین باز نشود * بشعال ناشپاتی از
چپ و راست فروزان * و فانوس انار از پیش پس
آویزان * و سیب هر طرف صد چراغ روشن کرده *

و انگور هر جانب هزار شمع بر شاخ بر آورده * شاخ
عناب موشک هوائی انداخته * و درخت بهی بفکر مهتابی
پرداخته * گر دکان اگر بدست و پائی بود * درین کار
آتش بازی می نمود * عرعر بموشک دوانی سر فرود
نمی آرد * چنار از دو دست بآتش میدارد * نظم *
ز آتش پاکه رشک آب فناست * بدام لذتش نظاره
مبتلاست * مثنوی * حلاوت بس که بر هر سو دویده *
ز بادام و شیر می چکیده * انار خنده زد و طفل است
گستاخ * فکنده دست خود در گردن شاخ * زده
شفتالو نیشش از شاخ چوگان * ربوده گوی لذت را
ز میدان * گره در کار انگور است پابست * بدندان
باز کن گرمیده دست * نبات از شوق امرودش بصد
شاخ * دل قند از غمش سوراخ سوراخ * اگرچه میوه
شیرین زده صف * ولی گلهای رنگین رفته از کف *
چو غم گرد گریزان چمن شد * خزان برهم زن سرو
چمن شد * بنا بر و جای اهل عرفان * بهار تازه می آید

به بستان * خصوصا در همهای رستگاری * حسن طینت
حسنین سبزه واری * بیت * چو بکشاید در فیض
نفس را * بهارستان نماید خار و خس را * سالک منصوره
کیش نمونه از روی حالش بر داشته * و عارفه حق
اندیش خلوت دل بخیالش کذاشته * پرده غایش
در راست روی چون حرف اول ایزد فاق * و تیغ
باطنش در تندی چون حرف آخر کرد کار طاق * دست
قدرتش اگر از صبح ازل به تهلیل می گشود * سبحه
افلاک تا شام ابد در گردش نمی بود * کلاه فقر ش
حبابی است بسر چشمه حقیقت دیده گشاده * چین
آستینش موجی است بر دو لخانه وحدت دست واده *
شاخ سدره بمناسبت عطایش دلنشین قدسیان *
و شجره طوبی بمجانست نغابیش منظور بهشتیان *
بخیه خرقه اش چشمی است از ماسوا حق پوشیده *
و بند جیه اش زبانی است بحرف لی مع الله گویا گردیده *
ابریق قناعتش از نهر چشمه بی نیازی لبالب * و بوریای

خاوَرش از بیشهٔ شیر مردی مرتب * کمند وحدتش دایرهٔ افق تجرد است * و تیر کاهش قطب فلک تفرید * سبوی * کمان غیرتش درچله خانه * تهی کرده است ترکش هرنشانه * گرفته پیش او بهلول دانا * زعلم معرفت درس الف با * از وجمهٔ دوائی شیخ عطار * چو کشته در ریاضت خانه بیمار * بزور باطنش منصور حلاج * نهاده بر سر دار فنا تاج * ندارد ایزد از یکرنگی اش عار * بود الله را شدید درکار * زقرب آستانش کوهساران * زده صد طعن بر تخت سلیمان * کو کبر تختش نشیند * زهر جانب گل عشرت بچیند * بخدمت روز شب از یادی بخت * ستاده آب ول در پای این تخت * زهر جانب هزاران باغ دلکش * زعکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده خلایق بر لب ول * زر افشان قصرها مانند جدول * الحاصل در هر طرف صد باغ میوه دار است * و زهر جانب هزار عمارات زرنگار * مسافران اختیار توطن کرده اند * و متوطنان نیت سفر از دل بر آورده * در موسم

برف کافور صبح می بارد * و زمین خود را از وی سپید
می شمارد * دلبستگی یخ باین باغ مشهور است *
و قطع تعلقش از تیغ آفتاب دور * نزاکت میوه ها
بمرتبه است که بی اعتدالی لشکر بهمن را تاب آرند *
و گریزان نشده علت بطبیعت ندهند * آری هندوانه
حوصله بر داشت خنکی هوا دارد * و سرما هم چندی
گند بر وی بزرگی خود نمی آرد * خربزه از بسکه دل شکسته
است * بسر بریدن خود کمر بسته * مثنوی * هوا تا سرد
می شد میوه ها رفت * خزان از این گلستان جا بجا رفت *
باین باغ طرب هرکس در آید * زمستان هم نمی خواهد
بر آید * برای بیش و کم در سایهٔ میغ * کشیده کوه ها
بریکدیگر تیغ * هوایش بسکه طغیان دارد از نم * نشسته
بر گل خورشید شبنم * ز شوق آنکه گردد چون پیاله *
دمیده از کف می خواره لاله * درین گلشن چراغی گر کند
گل * زند پروانه اش گلبانگ بلبل * چو طغرا و صفت
قوان این چمن شو * برغم بلبلان رنگین سخن شو * خیال

تیشه و فکر تیز باید * سمند طبع را مهمیز باید * سخن ور با سخن
دارد سر و کار * زمین فکر چه گلخن چه گلزار *

بسم الله الرحمن الرحیم * دیباچه معیار الادراک * پیشتر
ساز سخن ترانهٔ حمد صانعی است که گلشن ابیات رنگین
به عندلیبان الهام سرو دار زانی فرمود * برگ و نوای
گلستان زمزمهٔ ثنای خالقی است که چمن فقرات دلنشین
بطوطیان وحی ترنم کرامت نمود * در بزم نازک بیانی
قانون دربرگیری الفاظ را بمضراب زبان معنی پردازان
بکوک ساخت * و در محفل راست فهمی پیچیدگی
نغمهٔ سخن را بآوازهٔ معیار الادراک بازش
نگار فرمائی * گرمش نقش دستان سرایان تقریر
بهم آغوش درست نشینی و نوازش رهنمائی * لطفش
دیده فکر مقام شناسان تحریر سرشار باریک بینی * غزل *
از و ساز و برگ بهار سخن * در رونق لاله زار
سخن * بساز لب تازه گویان زده * ره نغمهٔ آبدار
سخن * مقام ستایش چو آید چنگ * فه جوش

در نغمزار سخن * بیادش گل از نازکی بر درخت * شود
ریشه پرواز تار سخن * و سرود درود گوش گذار برانده
زمزمهٔ انا فصیح العرب والعجم که ترانهٔ سخن امثا را
بنوازشانیده * وگاه بانگ صلواهٔ سامع‌شناس زیبنده نرم
اذا کلام الناطق که بشعبهای اسرار عارفان را ذوق مقامات
چشانیده * رباعی * قوال شریعت که عرب را است
پناه * نشنید عجم از و بجز قول الله * شد پاره با انگشت
نوازنده کیش * در مجلس اعجاز نمائی دف ماه * آن ساقی
کوثر که حجازی شراب است * بر جرعه‌کشش به از
صفا ز شراب است * اما بعد مخفی نماند که کلام بلبل گلشن
راز خواجه حافظ شیراز نچندان پیچیده است * که مرغوله
شناسان در مقام فهمی ز نگاه بند رسوائی نشوند * و نه
آنقدر بیگانه که رمزپردازان در آهنگ آشنائی از دایرهٔ
تحقیق برون نروند * دیوان هدایت‌شناس چمنی
است از چشمه‌سار لسان الغیب خرم * بلبل چندین
گلشنی است از خوبی روی بروی‌ام * سهی سروهای سطور از

ست نگینی بار ز آکت بر زمین نهاده * و کلهای سرا پیه
معانی بر شاخسار لطافت رنگ برنگ افتاده * سنبل
الفاظ بصید نظارگیان دام نو و تازگی گسترده * و غنچه
های نقطه بسنبر کالچشمان شکل مربع بر آورده * جوئهای
یاین السطور ش از موج راست مرگی بالچیوان درزبان
کشائی * ریاحین رقوم بشاست خط گلرخان عهد
بسته صدف ارائی * گلبن غزل بمقام فیض واشدن
طلسم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باندازناخن بدل
زدن * دامن گیر فکر اداشناسان * شقایق نکته رنگین
سرمایه نوبهار شگفتگی نسترن دقیقه شاداب * دستگاه
نیسان آب و تاب * مثنوی * نه گلشن سرزمین مهر
و وفا است * شفق را سایه اش پشت و پناه است * ازو
طفلان نگه بیگانهٔ چشم * که روشن تر بود از خانهٔ چشم *
ز مژگان ها از ان روزن اندوخت * که شاید چشم را
بروی توان دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
برای عندلیبان گلبنی ساخت * از پایه اد ی قصرکلامش

تیغ آفتاب ضمیران رخنه دار * و از درست نشینی
آلات کلامش سپهای نزاکت را پناه آهنی دیوار *
از تازگی هوای سخن مجموعهای از شیرازه ورزشه
دوانی * و از مواجی بحر نظم عیان سفینها بدست
روانی * از رنگینی الفاظ گوش سامعان شگفته کده
شهور * و از روشنی معانی هر لفظه فانوس چراغ
طور * بست دقیق از لفظ نکته‌ور بسته * پیچیدگی مصرع رشته
گلدسته * خامه اش زبان کلام الهام است * ورق‌هایش
هزبان ملایک پیغام * تقدس ذاتش بر صدق این مقال
برهانی سطع قاطع * و لیاش اسبت بی مانع * خمیر سوزش کرین
طینت مایش خورده * پنجه محبت چراغ دل پر نور * فتیله
خواه شعله طور * تارهای نفس مرغ کر را قفس بالبال
زبان * عزل خواه گان ایمان * خانه گوش * موزونی سروش * دیده
بلند نگاه * قابل دیده دار * سربیکانه از هوا حباب بحر تجرد
وفنا * پای همت بجیه دامن قناعت دست دعا و شناسی
درگاه کبریا * عقدهای انگشت بدانها سجود پشت *

قرص مهر به پشت گرمی جبههٔ صبح خیزش از تنور خلقت
مهر رو تافته * خوان صفا مائدهٔ بلندی فیض از اقبال
پستی او یافته * تار و پود خرقه اش خلاصهٔ پنبهٔ منصور * چوب
نعلینش در آغوش پرورده شجرهٔ طور * بصفای ظاهرش
گنبد وحدت از هم چشمی هاله ماه در پیچ و تاب * و بنور
باطنش چهرهٔ ضمیر گذشتگان رشک چراغ آفتاب *
صافی بادهٔ اعتقادش از بنای دردکدهٔ انگور * با خلوت
نشینی شب دلش بجان در یک قالب مشهور *
شور سخنش با شوری اشک در وهم نزاد است * وسوز
کلامش با سوز داغ عشق هم خانه * مثنوی * ز حرفش
عیان خوب و زشت همه * کلامش بود سرنوشت همه *
خیالش نزاکت فروش سخن * از و بار لذت بدوش
سخن * ز اوراق سنبل بود دفترش * رگ جان بود
رشتهٔ مسطرش * دواتش ز نرگس گرفته
لقب * برو جان تر لیقه اش هم نسب * مدادش چو از
دودهٔ گرده چراغ * شده لاله را صرف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کلک رگ صوت بلبل زده *
پی خورده گل قلم در تراش * بسوسن قلم پاک کن
همقماش * نی خامه اش طفل منصور مغز * ولی بیست در
گنگشتش پای لغز * پی سرخیهاش ز اقسام رنگ * دوات
گل آورده سرخی بچنگ * که بلبل از بهر دفع خزان *
غزلهای شاداب آورد روان * چون کلام اسرار
نژادش نه از مقوله گفتگو بشریست * بر اهل هوش
لازم می نماید * که اگر از جوانی هر مضامین آن گوهر بدست
فکر در آورند * تا بنظر نسبت شناسان لایق معانی
نگزرانند * نسبت بان فیض محیط ندهند * لهذا سهو القلم
طغرا که یکی از طرح کشان قلمرو ملک سخن است *
در اصلاح بابی که هم خود از کتاب رفع شبه اش نموده اند *
آنچه بخاطر فاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله
بشرف عرض باریافتگان بزم تحقیق میرساند * امید
که درین باب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی
دانسته * اگر معنی به ازین بنظر خیال در آورند نگاشته

این بی بضاعت بازار فکر را کاسد نموده بخاطر آورده
خویش را رقم نماید * چون مرتب شد در باب
آن به معیار الادراک یعنی رساله * کاکلم چنان بساخت
و دیباچه اش را * صرف رقم گشت او راق لاله
* بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
مقراض از پر بلبل کند * لوله پیچ غنچه را صرف قبای
گل کند * عاشق و معشوق را با هم زبان و دل یکی است *
گل پریشانی چو بیند شکوه از بلبل کند * جام می را نغمه
در کار است مطرب ناله * شیشه با این بی زبانی تا کی
قلقل کند * چون نسیم از سرگذشت زلف گوید قصه *
شانه هم نقلی ز سرگردانی کاکل کند * عشق اگر دل سوز
گردد با سمندر طینتان * موج آتش را بروی آب وریا
پل کند * شمع زین گل کردن تنها با و منسوب نیست *
پیشتر و منصوب کر برد و رگل سنبل کند * هم چو طغرا
عندلیبی نغمه ساز هند کیست * طوطی از بهر چه با و
بابلل آمل کند * شاهی که خسرو زرین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب سپاه شعشعه باختر زمین چشمه سار طلا می نمود * و کتل نقره خنگ روز پیشاپیش میدوید * و پالکی ابنوسی شب از قفا نمایان گردیده * راجه برشکال که تا یک سال شاداب صاحب صوبگی دریابار بود * تردستی گورنش سرسبزی زمرد پذیرفت * و بخشیان سحاب را که از سبکی باد مرواریدِ بقریاد رعد در آمده بودند * پاسبان خنابه برق پیشکش گزرانید * یاقوت خان شفق چون دید که فیروز زیست بخش صفت او رنگ بشوکت افروزی صحفه او از تاب نمود * از سر کوچه خود تا در غسلخانه مغرب زمین را پا انداز ی لعل آبدار چو یاد سرخ روئی بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف اعتماد الدوله عطار مراتب ضروری درالسلطنت هندوستان افلاک را بعرض رسانید * و از یکجانب اصف خان مشتری مطالب لابدی * جاگیرداران اوج حضوض را معروض داشت * خنجر خان سعد ذابح بمنصب پنج هزاری

سرفراز گردید * و قابیج پنگ سماک را صبح بخطاب نیزه دار ثانی امتیاز یافت * و پرندہ قاپی نسر طایر بہمین خدمت بازداری فارغ بال شد * و زرین قلم شعری یمانی بدولت واقع نویسی روشن ضمیر گشت * بعد از ساعتی شاہ بیدار بخت بمحل خانہ افق تشریف اجلال بردہ با نورجہان بیگم زہرہ بستر افروز خواب گردید * مشعل و شاخہ فرقدان بردیکر پاس عرش اساس بر افروختہ شد * و منصبداران انجم در پای رواق زبرجد بداشتن پاس وقت قرار گرفتند * ناگاہ نظر حبش خان زحل بر انور خان ماہ افتاد * دید کہ خود را بخواجہ سہیل رسانیدہ گرم بیار باشی بر خواست * گفت ای زرد گوش ترا چہ یارا کہ بخواجہ سرای سرکار مذاق میزدہ باشی * و ازین سخن موی بر تن انور خان ماہ چون تیغ کشیدہ * گفت ای سیاہ غلام تو صاحب این جرات شدی کہ باد رشتی توانی کرد * گرز مطلائی کہ داشت * بر پہلوی حبشیان زحل زد * کہ از خویش رفت ہوادار آتش ازدودہ

نزدیک دست با سلحه کردند * راجه چرنسال سحاب
چواست که انورخان ماه را ابر باران کند * چوکار هندوواژ
گون است * هر تیری که ببالا انداخت * بپائین آمده
در باغستان زمین افتاد * حافظ بلبل در خمخانه
اشیان راک هندی می خواند * صدای تیر باران که
شنید مقام خود را فراموش کرده * بخانه دار و غه باغ گریخت
* دید که روشن بیگ شمع چره زرتاری بر سر نهاده
* وقبای مروارید بافی در بر کرده * با بیچه گل که از عشق
او بر سیخ خار کباب است * از یک گریبان سر بر آورده
است * آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده
سر کم ذات تراچه یارا که معشوقهٔ مرا به چرب زبانی
تصرف نمائی * روشن بیگ شمع گفت * ای لولی زاده
ولد الزنا تو کدخدای آنی که سن هرزه بگوی * حافظ بلبل
براشفت * وخواست که دست بر قبضه شمشیر شهپر کند *
روشن بیگ شمع پیش دستی کرده. بخنجر شعله زخمی بروی
زد که از پا در آمد * خبر بهم آواز آتش رسید * حافظ قمری

و قاری و زاغ و باقی مطربان طرب سرای چمن دویدند *
و حافظ بلبل را برداشته بکوچه باغ در آوردند * شور
و فریاد بلند شد * کوتوال دوران آگاهی یافت *
با متابعان خویش دوید * دید که در بالا و پائین دربار عجب
فتنه بظهور پیوسته * فرمود که انور خان ماه را از هاله
و تموج ضیا بطوق زنجیر در آوردند * روشن بیک شمع را
از لگن بمقراض کنده دو شاخه در پا و گردن کنند *
منصبداران انجم از حقه ثریا روغن راحت بر تن حبشیخان
زحل مالیدند * که بجان آمده و همساز آن حافظ بلبل بسوزن
منقار دوخته آواز زخمش را دوختند * چون زخم کاری
بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفلان غنچه یاسمین را تهجه
شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * مثنوی * کشت
چون بلبل زخمی متوفا در باغ * شد بانده و بدل شادی
گلها در باغ * باغ ماتم کده گردید و ریاحین گریان * چون
پرسش نرود لاله صحرا در باغ * سنبل آورد بکف
از پر مرغان مقراض * که زماتم پر و زلف مطرا در باغ *

بسکه گردید شقایق زغمش سرخ و سیاه * کبک از کوه
دوان شد بتماشا در باغ * سرو برخواست که چون قاعده
دانان عزا * نخل بندی کندش از قد بالا در باغ * کم
زباران بهاری بزمین نم نرسید * اشک غم ریخت
زبس طوطی و مینا در باغ * چاک زد رود گریبان
خود از پنجه موج * دیده افتاده چو آن مرغ خوش آوا
در باغ * زاغ گردید سیه پوش چو ماتم زدگان *
بنشست از غم و اندوه بیکجا در باغ * جام خارج شمرد
زمزمهٔ قلقل را * بلبلی کز بو و دو کش مینا در باغ * نرگس
خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * شد نشان دار غم و
آه چو طغرا در باغ * پنجه گل آن قدر روی خود را بناخن
خراشید که پر خون شد * و لاله خاتون چندان مشت
بر سینه خویش زد که سیاه گشت * از بسیاری
شیون آواز حافظ هزار گرفت * و از کثرت فغان
گلوی قاری قمری بند شد * و ایرچی نیلوفر دف خود
بطپانچه بپای کرد * و نائی دراج نی خویش را دو پاره ساخت *

ملا سرودی مینا و ملا خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که صدای
دمامه بال خروس عرش بر آمد * و سقای شبنم و جاروب
کش نسیم سحر خیز بخدمت آب پاشی و خاک روبی
پای درسین اشتغال نمودند * مهاوت روزگار فیل
گردون را بجهت نظرگذرانیدن آرایش کرده *
و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاودوید ن
مزین ساخت * همین که جبهه نور افشان خسرو آفاق
پرتو افکن جهروکه مشرق شد * کوتوال دوران حقیقت
فساد شب را بذروه عرض رسانید * امر عالی شرف
صدور یافت که انور خان ماه را در سیه چاه خسوف
اندازند * و روشن بیک شمع را سر از تن جدا سازند *
زندان بان دهر و جلاد صرصر بموجب فرموده عمل نمودند *
و قصاص هردو بوقوع پیوست مقام شناسان چمن حافظ
بلبل را بکلاب شستند * و از برگ غنچه کفن کرده در
خطیره کاهن بخاک سپردند * و قاعده دانان انجم روشن
بیک شمع را بآتش غسل دادند * و از پر پروانه کفن

پوشانیده در گنبد فانوس دفن کردند * ماه حرباء در حینیکه تخت نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین از آب پوشیده باز نمود * که ظاهرا ما شپره از کور باطنی عیب حضرت میکند * لهذا دوستیان اخلاص منش بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند * درین باب هر چه حکم شود * فرمودند کدام شلاق باین میرسد * که از دست چوبداران شعاعی بر روز سیاه افتاده * و در پای دارسن التفات ماهی تواند سفید گشت * طاقچان عرض بیک جعفری بعرض رسانید * که تا کوه سار قلیخان صاحب صوبه معادن گشته * منصبداران تعیناتی آن سرزمین روز خوش ندیده اند * و از دست تعدی ادنقره سلطان و مرزا یاقوت و لعل بیگ و سیماب قلی و پولادآقا و آهن بیگ و قلعی بهادر و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند * از استماع این سخن انچنان آتش غضب عطیه بخش عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حدت حرارت

بخشم چشمه عرق از بیخ و بن کوه عبار قاسحان روان شد* و پیچ تاب بر کمرش افتاده* بزلزله همه اعضایش از هم پاشید* چون وقت فیض بخشی سکنهٔ دار السلطنت گیتی بود* سوار پالکی لاجوردی شده بزر فشانی پرتو التفات شش جهت را مزین ساختند* و حکیم مسیح الزمان صبا عرض نمود* که مزاج حضرت آسمان سریر گرم و خشک است* و هوای پنجاب زیر زمین سرد تر* اگر بسایهٔ سعادت پایه آن نزهتکده را از خاک بر دارند* هر آینه طبع اشرف پذیرای اعتدال خواهد شد* بنابر صوابدید حکیم رایات لوامع آیات پرتو افکن انحدود گشت* جاسوس زمانه بمالک عنبر شب خبر رسانید* که نور الدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض انتقال نمود* تابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار سپهر برهان پور میان گردون تاخت* خانخانان مریخ چون ازین مقدمه آگاه شدند* با لشکر انجم بمیدان جنگ شتافتند* از یک جانب زبردست خان کهف النخصیب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی بیگ

بودو اقاز یادہ سر جوزا و بحر و بہادر سرطان و درندہ قلی اسد عروانہ دار بیگ شنباہ و سرگردان اقای راس حیران بہادر ذنب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز برداران اخر صف کشیدند * و از یک طرف تیر انداز خان قوس تیر زن سلطان جدی و کشمکش قلی میزان و گزندہ بیگ عقرب و رسن بہادر دلو و دریا بار اقای حوت و تنگ چشم قلی سہا و ضعیف بہادر ہلال و جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای بنات النعش با جمعی از تیر اندازان شہاب اشادہ شدند * و خانخانان مریخ با چندین ہزار احدی منصداران انجم در پای علم کہکشان قرار گرفتہ طرح جنگ و جدل انگیخت * ہر چند کہ با نواع و اقسام حرب نمودہ نتوانست ظفر یافت * لاجرم بدست واک جوکی نظرات دریک طرفۃ العین بدربار مغلی خبر فرستاد * کہ برین ظامت نژادان ظفر یافتن مشکل است * اگر عنان عزیمت گیتی پناہ از لاہور انحطاط بسر ہند ارتفاع معطوف

گردد * ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید *
و برسیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سمند اوج
پیمای سوار شد * و بر ترکش لمعان کمر بسته با تیغ بندان
شعشعه بران سمت شتافت * همین که پیل سفید صبح از
روشنی دروازه خاور بر آمده ماهچه لوای جهانگیری
بر برهان نور باختر زمین پرتو هیبت افکند * هزیمت بملک
عنبر شب از هیبت و هراس افتاده بجانب دولت
آباد تحت الافق منهزم گشت * و خانخانان مریخ
مهر خروی تقویت شده با سپاه انجم تا ظفرنگر
مغرب تعاقب نمود * کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
دست بهم داد * بهر دو جانب چشمه چشمه خون شفق
روان گردید * مثنوی * طغرا به تیغ نطق جهانرا گرفته *
کم نیستی تو هم ز جهان گیر آفتاب * تیر افکنان رای
تو صدره نموده اند * پشت کمان بترکش پر تیر آفتاب *
در کشوری که تیغ خیالت علم شود * روید غلاف شرم
ز شمشیر آفتاب * با انکه می شود زده پرتو افکنی *

نظم تو دست مایهٔ تسخیر آفتاب * در چرخ تو کہ بچہ
بو نقد و ماندہ است * بر صفحہ وجود چو تصویر آفتاب *
* بسم اللہ الرحمن الرحیم * نفایس مخزن دہان جواہر حمد کریمی
است * کہ خزاین رموز شریعت بہ پیش روا بیاءِ
اکرام نمود * و تحف گنجینۂ زبان لای شکر منعمی است * کہ دفاین
اسرار طریقت را بسرور اولیا انعام فرمود *
در بیابان جست و جوی خیالش دریا از گوہر آبلہ پای * و در
کوہسار آرزوئی وصالش کان از یاقوت یک اشک
بپای * بارشاد نسیم شوقش صومعہ داران گلشن خرقہ
پوش * و بالہام شمیم ذوقش خلوت گزینان آشیان در
خروش * مثنوی * نمودہ بستان سرود سخن * رہ خلوت
ذکر و را انجمن * کہ روز شب غنچہ حبس نفس * چہ سالش
نہ پیچد نفس در قفس * بدم سازیش نغمہ عندلیب * گرفتہ
وطن در مقام غریب * بیک جرعہ طوطی تنگ ظرف
شد * ز اسرار او برسر حرف شد * کبوتر معلق زن مستیش
ہوا دار سر جوش پابستیش * دل مرغ حق کو مگر خون

شود * کراز چنگش این نغمه بیرون شود * شد از لطف او ساز روشن دلی * مقامات ذکر خفی و جلی * اما بعد هیچمدان انزوائی فقیر معروف بطغرا * که در فن گوشه نشینی کتابی ندیده * چون قلم غیر پوست سخت کاغذ و کشکول دوات چیزی نفهمیده * دستگاه حقایق شناسی و تحمل رموزدانی از کجا آورده * که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی تواند کرد * اولی آنکه در یابناب طبع را بجز ف پامالی قانع نسازد * و بجهت گوهرین شدن سخن بمدح سلطان العارفین پردازد * قطعه * شهریار کشور دانشوری سلطان شجاع * کز ازل شد حق او دانستن علم الیقین * گر بپائین دست هند و پیش ندیدی جای خود * کی زحل گشتی در ایوان فلک بالا نشین * کلک اقبالش گران شد و فتر گردون درست * نشکند هرگز بر تک شهپر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر * ور گلستانی که بنشیند مگس بر انگبین * بهر شمع محفل او در سحرگاه طرب * میکشد فانوس سازی کرد باد از آستین *

گر کند روز چراگاه سمند جرأتش * می تواند تاخت بر شهر
فلک کاو زمین * چرخ کی می داشت پاکجو بهرهٔ از سنبله *
گر نمی سفد ورز را عشگاه قدرش خوشه چین * گر به تسخیر
جهان یکدست بگشاید چو مهر * هر دو عالم آیدش
در جنگ و در زیر نگین * پیش خلق او خطا کار دیار صنعت
است * گرنه از وخنده رو تصویر را نقاش چین * ده
هندوستان زمین رفعتش آسمان جوکی است خاکستر
مالیده * و در بهار بیشه حشمتش کهکشان نیشکریست
بی برگ گردیده * از لنگر کشتی اجلالش موج دریای
بنگاله ته‌نشین * و از جمله زورق اقبالش آب بحر جمنه
منزل گزین * زایچه نویس طالعش اگر بجدول کشی
می پرداخت * طلای آفتاب را در طبق گردون حل
میساخت * و در گلشن عدالتش نسیم را چه یارا که بی اعتدالی
نماید * و در چمن احسانش شمیم را چه زهره که بی حسابی
کند * اگر بابل فریادی شود گل را در ره گره خار وا می گشته
کند * و اگر قمری داد خواهی کند سرو را در پای فیلان سحاب

می انداز د * عطارد در جرگهٔ واقعه نویسان بخطاب روشن قلمی سرفراز * و ناهید در قلعهٔ راگ سرایان بلقب گیهی شاد خانی ممتاز * فرد دفتر انعامش را حساب ها وراق درختان است * و سطر برات اکرامش را شمار قطرات باران * به تعریف بهار خلقش چمن چمن خرمی بجامه در آویخته * بتوصیف نیسان لطفش گلشن گلشن نازکی بر صفحه ریخته * زال چرخ تا از بهر رایش تار و پود شعاعی نیافت * لباس روشن ضمیری بدر را جامگی هلال نبافت * صیت یکه سلطنت یکتاد رو دسته جای این چار حد به پنج نوبت زدن شش جهت گیری عد بر آورده * اگر هفت کوکب هشت مرتبه التماس کنند چرخ را بجامگی قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در هنگامهٔ دهشش گوهر حیات ستمگار و جان را گرانی امید پاسنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسرخی هولی در آویزند * ماه آفتاب سوده شفق را ابرهم ریزند *

اگر دایرۂ افق بساط خود را بخط استوا نمی داد * مبالغه های ہمتش در تاب حوصله شبیه نمی افتاد * در خزان خانه قسمت زر چشم براه کہ سکه بنامش می زند * و در خطبه گاه نصیب شیر گوش بآواز که فاتحه دولتش می خواند * بذوق ایوان جلوسش سوزنی سفید صبح بطول و عرض پر تو دل بسته * و بشوق مسند سلطنتش گاو تکیه سبز فلک بعلاقه مهر و ماه پیوسته * به پرستاری تختش تخت سلیمان ثابت قدم * و بهواداری تاجش چتر صاحب قرانی همه جا علم * مثنوی * اگر قیصر و گر خاقان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین است * فلک را از ازل شد در حظیره * برای او جهانگیری ذخیره * قضا دارد درآیین صندوق خانه * ز بهر او بساط خسروانه * شکسته چون ندارد بخت او را * جهان یابد زدوران تخت او را * بعهد او ز چرخ آبنوسی * جهان را می رسد روز عروسی * ز کشت مهر او فردوس گاهی * ز چشم قهر او دوزخ نگاهی *

یا او زیباست تاج و تخت شاهی * که دارد بر جبین نور
الهی * اگر پیشانیش را گل به بیند * دوکان انبساط
خود به چیند * خرد گشته بسی در بهروزی و یاری * بدین خوبی
ندیده شهریاری * بمقتضای الاسماء ینزل من السماء
اسمش با مسما است * و آثار شجاعت از جبههٔ خورشید
سیمایش هویدا * در عرصهٔ جنگ که بساط شطرنج
مردانگی است پیاده اش از فیل رخ تافته * و منصوبه
نصرتش با سب تازی فرزین نهاد و آن خیال نیافته *
در عرصهٔ میدان زبردستیش بازوی کهکشان زیر چماق
بستن * و در پای ایوان داد پرستیش فرقدان در
معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابرو
ترش نمی نمود * دندان ارهٔ پشت نهنگ باین تیزی که
نمی بود * کباده اش بمرتبه زورین نیفتاده * که پیش او
کمان سپهر نور چرخ تواند سفید شد * در کمانداری اگر بکاکل رباعی
پر پرداخته * از جمیع اندازی هر موی زاغ پریشانی
ساخته * تا رایت رحمش انگشت نمائی خود نکرده دیده *

همانا سپهر فتح را کسی ندیده * برسائی انداز کمندش
سر کار عرش را انشاء خرابی * بگاو سمندش گاو زمین را نالهٔ
بیتابی * سر گردون اگر بیاد گرزش نجنبی * مغز صبح از
دماغش برون نجنبی * سپهرش ابر پست ستاره نماو *
خنجرش برقی است راست اوا * سنون * چو تیغ جهانتابش
آید بکف * نماید مه نو ببرج شرف * نگهه چون نماید
به تیغش گرو * غم کهنه از دل برد ماه نو * ز بس غوطه در پرتو
زرف زد * ازین مه توان سالها حرف زد * بجز تیغ آن
اوج پیما قدر * مه نو که دیده به پهلوی بدر * سنانش
بعشر نگهه تر گل و ناز * فروزنده شمع بود بی گداز *
کفش ابر نیسانی غرب و شرق * سحاب کفش را تنکاب
رعد برق * چو تیر بدستش زترکش بود * گمان فلک
در کشاکش بود * گذارد به تیر افکنی آنجناب * نشان
از گروئی مه و آفتاب * جهان شد مهذب به ترتیب او *
بود عقل کل خرد ترکیب او * در بهارستان استعداد
نهال وجودش سرسبزی کمال نپذیرد * که بسایه التفاتش

بی برگی دانش نهال نشود * تا قاری عندلیب بمدرس
طوطی نطقش سر نکشید * شان نزول آیات مصحف گل را
خوب نه فهمید * و تا فاختهٔ از دبستان بیانش حق سرای
نیاموخت * چراغ نالهٔ خداجوئی را در خرگاه سرو نیفروخت *
باهتمام نسیم پرهیزگاریش نرگس نمی آلود بپاکدامنی
یاسمن * و باستشمام رایحه صلاحیتش سوسن سیه کار بنامه
سفیدی نسترن * سرزمین شفاعت را اگر با بروی
خوب سبز نمی نمود * آتش جهنم لاله بر هندوی داغ بر
نمی بود * بذوق کاشتن تقریرش تدرو کاغذین بال نامه در
پریدن * و بشوق چمن تحریرش طاؤس یکدست خرام
خامه در دویدن * اگر قلم بقطعه نویسی نمی افراشت *
دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
مشقی نمی برد * ورق آسمان مهرهٔ آفتاب نمی خورد *
مشعله او را کشش از دودمان آتش طور است *
و طبع پاکش از سلسلهٔ رموز بخشش منصور * مستوی *
زوایای طوق آفرینش * فلاطون را دهد تعلیم بینش *

دود بر هر طرف چون موج بحرین * ز چشم او رموز حکمة العین *
پر قاموس بلاغت بسکه در صفت * مطول را تواند مختصر
گفت * دهد چون درس قانون بشارت * کند کار اشارات
از اشارت * بود بر فرد لطف کبریائی * خطش را کرسی
عرش آزمائی * بچشم آنکه تحریرش مطالع است * فلک
یکنقطهٔ نشین شجاع است * مطیع او است دارای معظم *
مرید او ست ابراهیم ادهم * وز این عرفان سرائی رمز
الهام * بود از مخزن اسرار تا نام * بسم الله الرحمن الرحیم *
* بیت * ای جوش دل صراحی و جام از تو * شور و شر
نقل پخته و خام از تو * در میکده چون باز شود چشمهٔ خم *
آبی که بهر سبو دهد کام از تو * شب نشینان بزم سخن
بشراب حمد خانقاه سرخوش اند * که ساقی حکمتش پیاله
ماه را از بادهٔ مهتاب لبریز ساخته * و سحر خیزان مقام
جگفتان سرود شکر صباحی ذوقی اند * که مطرب قدرتش
دایرهٔ چرخ را از پنجه آفتاب گرم نواخته * از پیمانهٔ سکاین
انعامش خاره لباسان کوهسار و را از افتاده سیاه مستی

نشاط * واز چغانه طوفان اکراهش آبی قبایان دریابار
بموج در آمده تازه کی رقص انبساط * بتاثیری شوقش
عرق شبنم بر اندام گل قدحکش دویده * بتصفیر نی
ذوقش سبوی غنچه در مقام بلبل نواسنج رسیده *
لب پیاله با علام اداکویا انا اعطیناک الکوثر * وگوش
صراحی بالهام او شنوای فصل لربک والنحر * سبوی
بدرف گر ز لطفش نبودی سر دوش * نگشتی بقانون حق
نوست پوشت * تن نی جواز بند او تازه شد * نفس
در رگ و پیش پرواز شد * ز سوز فغان های مجلس فروز * کند
عود را در کشش عود سوز * بدریوزه آن نوا بخش دف *
نهد کاسهٔ طنبوره بر روی کف * خم باده را خاک سازی
ازو * سبو را کف آبیاری ازو * بدست چمن داده
از گل ایاغ * که بلبل ز هر گل شود تر دماغ * غم ارغوانی
چو سامان کند * بزنجیرش از عشق پیچان کند * برانگیخت
جوش ز مینائی سرو * که صد رنگ مستی دود بر تذرو *
بفرمان او در کف می گسار * گل وجام گاهی شده قرین

بهار * بهارست و دور می بیغمی * تو و خشک ساغر

کوشی جو رمی * از انشاء خاک چمن چمن سبز خوشی

زنگار رنگ دمیده * از مستی آب گلشن گلشن تر و تاغی

گوناگون روئیده * نسیم کنار در خمخانه هوای شراب

سرخ می رساند * و شمیم صد برگ در سر بز فضا باده

ورد می چکاند * شاخ درختان به گل هم کاری نه بدست

قوس قزح داده * پر طایران برگ سبزه هم چشمی در

طرهٔ شمشاد نهاده * گل سرخ گلاب اگرچه باغ سعدیت جاوه

نمی نمود * الورد الاحمر من عرقی در شان او صادق نمی بود

* غنچه اول رنگ نامهای تو گل خرمی بدامن کشیده است *

برگهای راحت خویش را چون ال عبا یکجا جمیع دیده *

از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گل بندی * و از

پر تو آتشین رویان گلشن دایرهٔ آفتاب درشتی *

مطربان مجلس باغ ترانه فادخلوها خالدین از نای مرغان

بر آورده اند * مغنیان محفل راغ زمزمه هذه جنات عدن

بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقال نسیم در کارگاه

اطلس چپ و راست میدود * و شانهٔ بی وزن شمیم در
تار و پود گلهای سنبل پس و پیش میرود * جولاه نامیه
اگر بدین قماش رخت سرسبزی خواهد بافت * تراز
شاخچه انبیاعش در دوکان نهال رو نخواهد یافت * لوله
پانچ غنچه را از نزاکت بچوب کرخار گل چه کار * و پرکاله
نسرین را از لطافت بذرع پر بلبل چه بازار * خیاط
رطوبت هرچند رفوزن مرحله برگ رسانی انگیخت * رشتهٔ
زرقی در کف خورشی هنرش بمقدار گره شبنم نگسیخت *
از خلعت کاری بهارستن سرو و صنوبر عریانی نه کشیده *
و از تشریف باری نیسان بدامن شمشاد و عرعر
برهنگی ندیده * جامه فیروزی تاک و چنار از بخیهٔ تازگی پرکار
جامهٔ زمردی * تفسیر والله المرجع والماب از چهره
گلزار معلوم ترجمه انزلنا من السماء ماء از جبهه سحاب
مفهوم * باران شانه بموی سنبل گذاشته * و شبنم
آینه بروی گل داشته * موسم تر و تازگی نهال * و هنگام
سرسبز شدن شمال * موضع پیمانه رسانی لاله * مقام

سرخ روشن ژاله * گل کوزه ساقی را سیراب شده * که چون شقایق جاش بر وارد * سوی * بده ساقی شراب ارغوانی * که کردد لاله گون رنگ خزانی * بهار فیض دارد شیشه تو * بود ریزش چون نیسان پیشه تو * درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدهد از شاخ هر تاک * اگر دودی بباغستان در آید * برنگ دسته ریحان بر آید * ازان نسرین سحر خیزی امید است * که از صبح سعادت روسفید است * بیا مطرب به بلبل شو هم آواز * دف گل کوک کن باپرده ساز * زند گر غنچه حرفی از رخ گل * بر آید از لبش آواز بلبل * زرود بوستان بشنو ترانه * که شد موج وحباب او چغانه * بنیش خار زین فصل طرب خیز * کند گل زخمهای نغمه آمیز * بمن ده ساز برگ گفت وگو قرض * که وصف گلشن می خانه شد قرض * درگاه پیر مغان بمرتبه عریض نه گشته * که سقای سحاب در آب پاشی دریای عمان را خالی نکند * داستان می خانه پدرجه

طویل نشده * که فراش آفتاب در خاک روبی
جاروب شعاع زاور هم نشکند * راقمی که بدرستی
همه جا برشکسته نویسی گذاشته * در تحریر وصف نیاید
درستی خط مثل گشته * نجار کارخانه فلک دانست این
قصر محتاج ستون نخواهد گردید * اگر شهپاره بال
ملک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
آسمان آنرا بر طاق بلند گذاشته * به جهت ایوان طرح از
رواق این عمارت برداشته * و غدغن تا کس حوادث
را چون دست پناه طلبی بدرش رسید * از حلقه اش
صدای قمن دخله کان امنا شنید * چون کتابه نویسش
طلای رواق نشینان در دوات ریخته * بر تحریر بمقاهم
ربهم شراب طهورا کلک یاقوت آمیخته * نقاش
مانی رقمش را پایه زور قلمی دست نداده * که اگر
نسیم در دیوان نشست کند تصویر تواند استاد *
چرخ بمشابهت خم باده فیض ساقی خلاق دوهر * قمر
بمشاکلت قدح لبریز نور بخش ده و شهر * ناهید بذوق

وخم رز پردهٔ چنگ بستهٔ نگار ساخته * عطارد بشوق
پیکر مبیغ بزلف بنازی سطر نامیه پرداخته * مریخ از نکهت
شرابش علم بشیر گیری بیشه فلک * خورشید از
رایحه کبابش دلبر در تیغ کشی سما و سماک * زحل
بیکر نگی در بانش سیه مست رفعت گردیده *
مشتری بیک جهتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده *
واعظ منحرف طبع که استقامت راه میکده را از خلق
نهفت مشارالیه هذا صراط مستقیم راپچه طریق تواند گفت *
طراحی که پیالهای چینی قلم برداشته * برد و در هر پیاله چند
بیت باین رنگ نگاشته * مثنوی *چون صراحی خون ما جوشیده
از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی پا
شراب * گر ز تیر غمزه اش سیخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
کبابش می جهد از جا شراب * چشم منت را ز بخت جام
گیریهای ناز * میرسد امروز نشاء گر خورد فردا شراب *
* خال چون در سایهٔ لعبت بجوید برگ عیش * می تواند
یافت از پائین گل از بالا شراب *.تا جرا ایران حسن از

شانه ساز د کشتی * گر بهشد وز لغت آرد از لب دریا
شراب * در د میدن تا سیاه چشم مست گشته اند * می چکد
از آهوان بر دامن صحرا شراب * کی بود بانامه او یک قلم
کیفیتی * تا نریزد در دوات خویشتن طغرا شراب *
شراب داروی نیست * که اگر طبیب چرخ پان بر وارد *
استخوان دو پاره صبح را بیک جرعه درست سازد *
چون عکس جامش بخون گرمی بدایرهٔ فسرده دل
تا فد * بکر لخت لخت شفق سازد وصل خاطر خواه
یافته * قاری مصحف گل کر رفعت سرو میناء امید اند اصلها
ثابت و فرعها فی السماء در اورشان او می خواند * سایه
قرابه شعاعی بر زمین بینداخت * که هر ذره خاک را
آفتاب توان ساخت * تا خطه بغداد و خط بغداد و جام نسبی
دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاء نگذارد
* هر گاه پیر گردون را از صبح کف مستی بر دهن است
* بقدح شراب جهان آرا صحیح ساز وجود خویشتن است
* اگر فلاطون در زمین صاف گردون می عجور می نمود *

از دولت پا فرو رفتن به بالای در هر قدمش خمی می بود *
قمقم سبوها پیش منابت الهام غیبی * قلقل کدوها
قایم مقام وحی لاریبی * پسته دهانی که به تماشای می مینا بی
پرواخته * بادام چشم خود را نهال بذیرای نشاء ساخته *
زهادی که بدین محیط فیض پی برده اند * ربنا ظلمنا انفسنا
را جای خود شمرده اند * کاخی که درها را امکان تواند شد میخانه
است * وظرفی که چشمه ها را احتمال تواند گشت پیمانه *
اگر درین مصطبه شکستگی بمینا رسیده * اذا السماء
فطرت هویدا گردید * چون از زخمی بقرابه شراب
ز رو روان گشته * والشمس تجری بمستقر لها بخاطر گذشته
* چشم صراحی بر دست می فروش که بپای خمچه اش
کی رساند * و گوش پیاله بر آواز باده نوش که
بشربه اش کی خواند * عطسه شیشه را انشاء صدای
سلسبیل * و صیحه بطک مژده ندای جبرئیل * سبوی *
بیا ساقی امشب بمیخانه بین * چراغان مینا و پیمانه بین *
سپهر دست این کاخ فرخنده پی * بروجش مرتب ز خمهای

مّی * بود بادهٔ خورشید افن آسمانی * قدحهای نورانیش
اختران * چه بادهٔ صفا بخش صحن چمن * طراوت فروز ایاغ
سخن * قدر پردهٔ عیب و زبای خم * که سازنده او های برلای
خم * مغنی بیا سیر می خانه کن * شراب سرور به پیمانه
کن * و روبحری گر کند سازو ود * شود از ترنم فروزی
چو عود * بود زین مقام پر از اهتزاز * چو کشکول غنچک
قدح نغمه ساز * زبس خاکش از رو وی کشته تر *
هکل صوت ر و شده از بام و در * بکل جبینی نغمه گردد
دوماه * که بر چار دیوار او پنجگاه * شد از فیض می خانه صحرا و
شهر * مقام بساط طربهای دهر * محلهٔ نتوان دید که خامه
تعریفش صدای رو و نگیرد * و بکوچه نتوان رسید که نامه
توصیفش آواز دف نه پذیرد * بمقتضای لکل مقام
مقال گوشه نیست که قوال پرکار خالی ماند * و شعبه
خوان صوت عمل بست را به پاسد آو از کی نرساند * روزی
نرود که مطربان ترانه بمعاینش نفرستد * و شبی
نیاید که مغنیان ترنمی با مستقبالش روان نکنند * از زرشته

آواز کل نغمہ بمقام دست تشدن رسیدہ * و از پردہ
صبا از طرح زخمہ سبز آہنگ نمایش کردیدہ * عود را
طربہای نغمہ اگر بآب نمی انداخت * پایش از گرمی ہنگامہ
بنقرہ و میکداخت * قانون در صفحہ طرب بمسطر سازی کف
کشودہ * و از قلم مضراب در تحریر صورت ید بیضا
نمودہ * طنبور را گر بصر بند خود بدست مطرب نمی داد *
و ترانہ را زولش از پردہ نمی افتاد * شترغو ہرچند
بسرکشی مضراب زمام خود گسیخت * از مقام حجاز
نواز بہیچ راہ نمی توانست گریخت * دوتار کہ از
لب کشاد یکتار خبر ندارد * قول ان مع العسر یسرا
چون بزبان آورد * موسیقار قطار چارہ زنی را نفع
نگذاشتہ * بآب آن کاریز از کشت نغمہ حاصل
بر داشتہ * چنگ گوزپشت اگر کج نہاد نمی بود *
بہ تعظیم زخمہ مطرب قامت راست می نمود * نای در مین
مقام است کہ لب بر لب مغنی گذارد * و بہ انگشت
خشک شہرہ بوسہ ترشمارد * غیچک بزرگ و کوچک

فوج غم را قتل ساخت * و از تیر افکنی کمانش دو خانه را
یکبار باخت * رباب از ضعف تن سر بزانوی مطرب
نهاده * و از بی مغزی استخوان مضراب به سینه‌اش
افتاده * ارغنون که بصوتش روح فلاطون تازه است *
در علم تهی داشتن صندوق پر آوازه است * رود و ساز
هر یک فسون آهنگ یکدیگر آمیخت * و از آب
خشک بند صدای تر و تازگی انگیخت * دف چنبر چرقد
سفره چرمین در میان گسترده * و بر کنارش غذای
بغیر طپانچه نخورده * خنیره بسکه رغبت شراب سرود
داشت * پیش ساقش یکدست دو کدو کج گذاشت *
صندل با آتش ذوق غلغل جوشید * و صداهای خاصش
به پختگی رسید * تال که تن بسرود پیمائی داده است *
در مقام نشاط افزائی باده است * مثنوی * طغانشه
شاه بر سر تخت جام * کند کامرانی چه صبح و چه شام * بر آید
درین تخت پر آب و تاب * نهد بر سر خویش تاج حباب *
چرا شاه جنس نخواهد کسی * که دارد سپاه طراوت

سبی * زگل گشته کرسی نشین ایاغ * که می سوزد از عشق
پا ولاله داغ * چو انگور این باده ریزد بخاک * گشاید بهر
چیدنش دست تاک * مصفا شرابی که بی کذب ولاف * بود
دردروشن به از صاف صاف * شرابی که از نکهتش انجمن *
گل عشرخوشی افکند بر چمن * حبابش چو بزم خور و از شمال *
طرب ریز افغان شود هم چو بال * ببین جام را تا بدام این
شراب * بدیدی اگر بدر را آفتاب * بدر از مشابهت
رویش بشرف پرستش رسیده * و هلال از
مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمای دیده * تا
سواد زلفش بیاض گردن نیابد * رمز تولج اللیل فی النهار
از ابهام بر نیاید * و تا درستی چهره اش بنازکی خط نهفت *
کنایه تولج النهار فی اللیل وضعی نپذیرفت * در انجمن
وصالش چراغ مهتاب بی پروانگی راه ندارد * در چمن
خیابانش گل آفتاب بی عندلیبی پا نگذارد * و خبر زکه پسر
یعقوب را به نظر در نیاورده * بشوق دیدنش از
دریچه قدح سر بر آورده * شاهد گل آرزو صد ام مجالس

بودن* ندیم بلبلان هوسناک مصاحبت نمودن* تمکین
باسنگ شوخی نگاه* راست مرکی تابع کج کلاه*
نزاکت شاهزاده سخن* ملاحت نمک پرورده دهن*
نشودن چشم مستانه باز کردن در میخانه* ماه نو ابرو
با آفتاب هم زانو* کاکل عنبرین شمامهٔ دست چین* مشکوی*
گلستان غنچه از باغ رویش* چمن برگی زنخدان
مویش* قدح در دست او از لاله کاری* بود سرمشق
جوی نوبهاری* شراب از پرتو آن ماه پاره* کند هر قطرهٔ
خود را ستاره* نگاهش تیر دوی ترکش باز* خدنگ
غمزه اش در عین انداز* کند یاقوت هر یکتا حی*
با پیش لعل میگونش غلامی* بد قمر بندی سودای آن کاکل*
طناب از طرهٔ خود بافت سنبل* چو وصفش را قلم بر صفحه
نوشت* سخن از نقطه تخم نازکی کشت* با تعریف
معنی نام زخانه* توان گاریز شد بر روی نامه* معمار خلقت
خاک وجودش را با آب چشمه نور سرشت* و کاتب
قسمت خط ناصیه اش را بکلک مژه حور نوشت* اگر

نقاش صنع سفید آب لعلی از گوهر یاقوت بکار می
برد * خامهٔ ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر می
خورد * هوای گل رویش نمکی است در دوست
پر افشانی عندلیبان * و فضای سنبل مویش میراث
در کف باکشائی فاختگان * و اللیل اذا یغشی سوگند بست
بشب زلف معنبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
بروز چهرهٔ منورش * بردگی سرودی که از او در رخ-
پوشیده * بمقام دم سازی او بی حجابانه دویده * گل
برگ لب رآهنگ با بلبلان کشادن * مغنی سرود بیاد
مستان دادن * نسیمی که به چمن رخسارش در آید * از
عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آواز ادا
* به تماشاین دل و جان فدا * از مشاهدهٔ کار خرام
هوش تمام * کاکل مشکین سراسر گرد چین * از خال
هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سر مو * بسوی *
بعشق آن بت مرغوله پرداز * ز هر تار ست چاکی در
دل شهناز * لبقام غنچه گیرد خار مضراب * کند چون رود

زادهم سازئی آب * زرنگین نغمهائی دل خراشی *
نی از لعلش که یاقوت پاشی * اگر مشت خسی
با صدوف او * گل خورشید گردد از کف او * بیاد
نیلم خاکش ز مهره * سده تسبیح تار پنگ زهره *
خط عنبرش به ریحان داد تعلیم * که نگذارد رقم از دامن
جیم * شقایق بی خطا از کف باغ * بود مجموعه از
آتش داغ * گل رویش ازان دو رنگ ماه است *
که رایت نور بزم صبحگاه است * بسم الله الرحمن الرحیم
سیمین ورقی تا نسیم دادند * وانگاه دوات عنبر سیم
دادند * در باغ سخن برای زیب سر کلک * کاغذ سعد
صبح شاه دو نیم دادند * یعنی اورنگ نشین ممالک شریعت
پروری * دیهیم گزین اقلیم طریقت گستری * صف
آرای لشکر اسلام رایت * و مقهور نمائی فوج کفر
حمایت * قهرمان کشور خداشناسی * و حاکم دیوان
دیار حق آشناسی * داور فلک ستان و خدیو چرخ
پاسبان * قمر احتشام عطارد نظام * ناهید شان خورشید

بساط* بهرام صولت برجیس دولت* کیوان کلاه
مریخ تختگاه* مستوی* شاه عالم کبیر زیب تخت
کز اوج شرف* سایه اش را آفتاب آرایش افسر
کند* بهر دربار جلالش فیلبان روزگار* فیل گردون
را تر سبد از شفق زیور کند* تا زچشم بد به پایندرخش
اقبالش گزند* آسمان فکر سپند از داغ اختر کند* چون
باز دعوای از همای همای چرخ* فرش راه هستی را
ز صبح عافیت مرمر کند* تا می آرد عطارد فرد مهروماه
را* منشی رای منیرش کی قلم را تر کند* بسکه می سازد
عنبر دولتش مهر و قدش* می تواند طفل شبنم را
مالک عنبر کند* در صفت زان جامع ده عقل میکرد و رقم
جای آن دارد که هر یک را خرد از بر کند در بخششش لاولی
کفی نگشوده* که دریا را از مرجان چهره خراشی سرخ
نگردد* و در ریزش جواهر دستی نیاورده* که معادن
را از فیروزه پشت کوهی کبود نشود* و از ترس
دلیری عطایش از مهره بموجب الذاتی لایزال نهفته

جبلهٔ زوال نپذیرد * چون نشان درگوهر اقبالی نصیحت باورنگیرد * در ایوان بخشش چون از وقوع صورت لایحتاب زرپاشی می افراخت و دوست برطاق بلند گذاشت * نقرهٔ صبح اگر لیاقت سکهٔ عطایش با خود می دید * از میان خزانهٔ گیتی خویش را بکناری نمی کشید * چون گردون بدرگاه کج راه میرود خود را هم مکتب یک مکتب هم مکتبان او نتواند شمرد * مثنوی * روزیکه شد از پرد گیانش ماهیز * ظاهر نشده پرهٔ قفل قدرش مه عید * خورشید چو گشت از شرف خازن او * دادش زخط شعاع یکدسته کلید * دربای ایوان رفعتش رعد بادیست زخم خون چکان برق بن * و در سرایوان حشمتش ابرداد خواهیست * پلاس سیاه باران ده گردون * با شاره نسیم معدلتش خار ناخن از کلبن بال تدرو در نشیمن * و بپای ادیب مرحمتش لوح صبیه باز از ابجد در فا جهو الف گزین * اگر بحسب الهر من الایمان *

مانع باغبان حراستش نمی بود * گربه بیداوار کمین گاه طایران باغ اخراج می نمود * در ایام انجابتش وحشیان فساد اندیشه را آلات سیاست از تن میدرید * و در زمان امن نشانش کوهیان فسادپیشه را دوات انتقام از بدن میبرد * باج گزاری گیاه آهو را از خط پشت گرفتاری کنده رو داده * بخطاجستن بطرف ماه پلنگ از حلقه زاغ بزنجیرخانه افتاده * روزی که گلگشت صحرا می نماید * هرگیاهی را ازین سخن بزبان می آید *

* مثنوی * ازعدل چو گرگ میش رخ ساده شده * و در دشت غزال رشتهای پاره شده * بازوی شکسته شیر خوابیده بپشت * آهو بچه را نایب گهواره شده *

چون شیر فولاد قیمتست که از کاخ بنام جوهر صمصام می آرد * در بارگاه رخشش را همین شمس برکاهی جوهر خدمت ندارد * در طبله سمند اجلالش اباق سپهر بگرگابه هلال * و برزمین توسن اقبالش نهال گیتی در خوابه ماده و نشان * سواریست که یکتاز آفتاب از سایه اش میگریزد

دلیر نیست که بهادر مریخ از بیم بااو نمی ستیزد * و
آسمان بیکرنگی سپرش محیط آفاق گردیده * وکهکشان
بیک جهی تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقهٔ کمندش
بادایرهٔ افق هم وسعت است * وچوب سنانش
باخط استوا هم استقامت * کمانش دو عالم را
یکگوشه خانه چله شمرده * وتیرش ششجهت راپچاذ پر
نشان واری سپرده * اگر زو بانیش در مقام
جرید بلند صدای نه نمودی * قول وفیه باس شدید الکوش زو
مخالف نبودی * خنجرش رادسته ظاء ظفر بی تلاش * و
زرهش را دامن های فتح بی پرکاش * سوی * رخش
بسوی آهوی چون سبز شده * سرخیل نجوم دوست
آمیز شده * گردید از کهکشان گنبذ چرخ * روزیکه تفنگ
او صدا اخیر شده * چون بحسب علموا ابناءکم الرمیا نشانه ار
تربیت کردیده * علم تیر اندازی را از صغیر سن بقصد جهاد
اکبر ورزیده * در قاج زنی کمان باب تازکی زدرش چشم
زهگیر لبریز * ودر تیر افکنی انسان باتش آتندی گندش

نی پر خانه دو دخیر* عقاب تیرش چون شاخ کمان بوده دل
عدو سرکشید* بر سر خواب پیکان را به جهت نثار دریای
خود ریخته دید* صید یک از پیکان خدنگش زخم بردارد*
زهر بار را مرهم راحت شمارد* دقیقه گیری بمرغ هوا
بسته* پرنده از کمانش غیر تیر نجسته* اگر چست بال
تدرو رو بگریز اوی می رسید بدل نزدیک او دور بود
* والا در قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود* پی کمانش
از نیله گاو سپهر است* و شاخ زه گیرش از روی آهوی
مهر* چون کف بسرعت تیر اندازی گشوده*
تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده* بسوی* آن
چاشنی کمان آن صاف خدنگ* سیر آب حلاوت
است پایکان ده رنگ* برگوشه چوب نی از ترکش
آورد* شد نیشکر از مهر گیاهش صد رنگ* هرگاه حضرت
صاحب قرانی بفر یاد فضایل زبان گشاد* بموجب
الولد سر لابیه داد و جامعیت و کمالات داد* حلیم بوعلی
که از دولت مقاصد سعادت بر مسند افاده می نشست*

اگر قانون اشارات در و میدید کمر باستفاده می بست
* و بنای العالم امین الله که صورتش بمعنی رسیده *
خیاط علم یزل بر قامت والای او بریده * بند قبای شجرش
سبزه ایست از گلستان تجرید * و تکمه پیراهن کالبدش
غنچه ایست از بوستان تفرید * و دلالتش راه از خود
سفر کردن پیدای گمشدگی * و بی هدایتش منزل بحق
وصال گشتن دور شده نزدیکی * شخصی که در چله داری فکر
بشراب فیض علم اندوخته * قواعد ارشاد را مریدانه از مدرس
قال آموخته * اگر متن مطالع آفتاب بشرف شرح او می
رسید * حاشیه افق بدولت وضوح آن ابهام نمی ورزید *
رباعی * گر قطب شمالی همه جائی گردد * در طوف کلاه او
هوائی گردد * زینسان که بسر پرستیش اوج گرفت *
جا دارد اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیکم بحسن
الخط را بکتابم رعایت نموده * از برای قطعه نویسی
کهف مشقی بورق آفتاب کشوده * نوخطی که عمر در
بلور زبر جد فلک پرداخته است * در پیش مکتوبش

چون قلم سر خود بزیر انداخته * ورق نسرین هر چند بهم بست شبنم وار گردیده * از قلم هر کس نزادش سر زخش ناهمواری کشیده * ته و بالا شده قلمش بعکس دوران اسایش گیرد * زیر و زبر گشته رقمش بخلاف آسمان دامن پذیرد * دوات سیاهیش معدن نیلی است بی عیار برون * حقه سرخیش کان یاقوتی است بی جرمش درون * چین خامه اش چو پرکار باخط مهری وازد * چه عجب اگر برای نقطه پای وار وایره گزارد * خامه زبردست طالعش چون رقم را در جاوگاه ویده ورق برای نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب رخان کشیده خوشه کشت * تحریرش در و کرده دامن ناخن گل * نخل باغ تقریرش پر آبش ویده ار و بال بلبل * * رباعی * چون خامه و حدیث پیما شده است * مجموعه و نشاط ولها شده است * از مین کشاکش کفش ناواسطه * و در هر قلمی بند کره وا شده است * چون مشعلچی سپهر در شام بارگاهش کمر بخدمت بسته * صبح را ابسر

مشعل زرین آفتاب پیوست * اگر شعاع آینه منظور نظر نمی بود * سکندر والا نگاه بکوره سازی آینه کیف نمی کشود * از لب روافش بیان فان الجنة هي المأوي صورت بست * و از ابروی طاقش ایا ي لم ایخلق مثلها في البلاد موقوف پیوست * شمسه بودن رفیعش بدرجه روشن نیفتاده * که آفتاب خود را تاریک شماره ده * و کتابه حجره و سقفش مرتبه طول رقم نداده * که عطارد بعرض آن نماید * بذوق قالی شفق طراوت سوزنی کهکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * و شوق بند سحاب لطافت گاو تکیه آسمان بعلاقه مهر و ماه پرداخته * از گاو زری مسند کیوان سیاپیمیش چشم خانه باغ ارم گردیده * و از نقش فیروزی پرده ناهید لقا در آوازه * و صورت بلبلان رنگین گزیده * مثنوی * نه کشوده باین پرده چو جست در عیب * بسته نفش چمن مشرق جیب * گل کرده بروی کارش از کلک قضا * هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سرا

عایش آن خسرو دین * باشند سحرگاه کف اخلاق
کزین * زان پیش که آید باتش حرف دعا * آمد
بزبان استجابت آمین * نگاه بند عروس معنی غیبی * و چهره
کشائی شاهد لاریبی * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند صحب کردید *
غنچه خطاب تذکرالاحباب بر شگفتان رسید * سنوی *
طغرا تاکی تیغ زبان تیز کنی * در و صف شهان
سخن جلوه ریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
صبح * توصیف دوازده سحرخیز کنی * پیر بقعه پاک
باطنی شیخ محمد علی بانهی * به نسیم قناعتش سرخ وزرد
شاخ وادخار بست کزین * و به شمیم ریاضتش تر و خشک
معامله سنبل کوه سار نشین * زال چرخ هر چند رشته
شعاعی آفتاب را تافته * قابل بخیه دوزی خرقه اش
نیافته * چوب دعایش صندل دزد سر گمراهی است
* سنوی * از روز ازل کشته طلبکار خدا * نشناخته
دری بغیر دل بار خدا * از گوهر ذات او تمیز دهر کز *

چون دانهٔ تسبیح بیر کار خدا * نکته سنج مراتب
عرفان بندگان مرزا امر خان * در دایرهٔ خدا طلبی به نقطه
ذات می تواند پی برد * در صفحه اسرار جوئی بحرفهای نیکوی
می تواند برخورد * در آسمان اهلیتش حضیض را پهلو
نشینی اوج مینز * و در سپهر آویستش تحت را پایه
همایین بافوق برابر * در جوی قلمش آب زندگی میرود *
و بر سبزهٔ رقمش رنگ حیات میدود * سنوی * مینای
کلکش چو گیرد قلقل * دروش بدهد معامعه را انشا ءل *
بر صفحه آواز نویسد بابلبل * از خامه متتاز باآب زرگل *
خویشتن محفلان همدوانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه
اش در مربع نشینی نقطه امتحان زیبنده * و تدرونامه
اش در دانه چینی حرفهای آیان خوش اینده * از سیه
چشمی دانش خم فلاطونی دلنشین بادهٔ تحقیق * و از
رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سخوار تدقیق * حکایت
کهنه ملاقات زبانش تازه است * و ابیات بست
ناآشنائی بیانش بلند آوازه * سنوی * شاد است

همیشه خاطرش از ره دین * یکدم نشود زنگار دنیا غمگین *
با او همه کاینات اگر عکس افتد * چو آینه هرگز نزند چین
بجبین * دانای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم
در بابش که هر وسع مضمون پردگیان ابهام نشسته *
در دو لخت مصرع برشاهد ادراکش بسته * خامه
فطرتش سرنوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
نامش چشم برخط شعاعی آفتاب ندارد * ساز تکلمش
کوک قانون شریعت * و صدای لهجه اش سوای مقامات
طریقت * قطعه * آید بابش سخن زکام دل فقیر * ار اگسسته
از تکلمش مخمل فقر * نعلین بخروش در خلوت زار *
نقش قدمش دریچه منزل فقیر * قاطع نیک راه
درویش عبدالله بمقراض لا ریشه نهال تعلق را بریده *
و چون تشدید الله از شاخ سار تجرد گل چیده * مقراضش
اگر بریدن خط دلبران کم می بست * قطع حسن
و نخواه تر از این بر کسی نمی نشست * هر که باغیچه
کاغذینش را دیده * منت گلشن از باغبان نه کشیده *

غزل* کاهی کوشش بخط پردلی پردازد* الفاظ برپرده
اش بخود می نازد* افسد چو جوای خورده کاری بسرش*
از برگ گل با غنچه می سازد* تازگی بخش مراسم قاضی
محمد قاسم از خوشه رفعتش زال چرخ را سنبله
در دامن* و از اهتمام دهقان حشمتش پیر گردون را
نور درخرمن* باشنائی حرف ملایمش زبان از درست
گوئی بیکار* و بهر فزای وصف القش سخن با کام
خوشش هم خار* در حینیکه نسیم غرورش وزیده*
سبزه از طرف ریشه قد کشیده* سنوی*
داغ است عطار واز سخن دانی او* خورشید کباب
از دل نورانی او* ابروی هلال تا قیامت نرسید*
در باب شگفتگی به پیشانی او* مقتدای سخن
پناهی حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهدان
معانی* وغزلهایش جویبار طبعان روانی* خامه اش
جز نسب خامه قلم نرگس خط کشیده* ولیقه دواتش
از بهر نکی ریحان بر خود پیچیده* مداد رقمش از سیاهی

زلف سنبل است * و سر سخنش از سرخی رخسار
گل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی
حرفش رگ جان سخن است * هر کلمه نطق او بخود
داند * آیا به گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز
یکدلی حافظ بزرگ علی ترانه معرفت را از مصنف
بهتر می خواند * و زمزمه حقیقت را از مولف بیشتر می
شنواند * از نهایت موافق در نغمه سازی بسرود مخالف
سری ندارد * و از غایت متابعت در خواندن حجازی
آهنگ عراقی نمی گذارد * و در دایره انجام همه طراز
میگردد * در مقام استعداد همه نوع میر قصد * رباعی *
که قوت دل از کان طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط
نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامربوط * مربوط کند بدست
منصور دهد * کلیم طور سخندانی ملا ابو طالب همدانی * در
میدان اعجاز تقریر اژدهای قلمش با دوات سحر بیابان
در فتاده * در مصر ید بیضای تحریر نیل رقمش بطرف
منکران کوچه داده * اگر بتعریفش زبان کشایم

گهر به فکر قصیده باید بست * و اگر توصیف غزلش پر خیزم به ترتیب دیوانی باید نشست * چراغیکه از شعله طبعش افروزد * آسمان گرد یادر ابرو زد * رباعی * گل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکده بهر بن شراب سخنش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج * بابلبل برد نام جواب سخنش * زبده اهل صلاح محمد صالح جراح اگر زخم گل رفو پذیر می بود * نسیم به بخیه کاری او رجوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت * صبا مرد علاج پیش او میگذاشت * میل غفلت زدائی اگر در چشم حباب باده کرداند * از سیکی به پرده غیبیه اش سایب برساند * حقه جراحیش لبریز مرهم سازش است * و نشتر فصادیش سرشار آب نوازش * رباعی * گر به چمن دردکان بگشاید * صد عقده ز شاخ ارغوان بگشاید * چون غنچه کند تداوی لکنت خویش * در وصف سرائیش زبان بگشاید * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل گلذار سخنش از آب چار جوی رباعی تر و تازه * و سحاب

قلمش در بازش معنی سبحانی بلند آوازه * اگر بطرح قصیده و غزل می پرداخت * و ریک قطعه زمین سخن صد بیت می ساخت * ـــ هر گه بدو مصرع یک بیتش کفایت می خورد * در چار باغ هستی نام تر و تازگی نمی برد * رباعی *
چون ساز دو بیت کفایت آورد بدست * صد نغمه بچار تار مصرع پیوست * استاده نشد صوت رباعی بدو پا * تا نقش ترنم بمربع ننشست * مجموعه قوت و پردلی پهلوان شیر علی در درس خانه فقر دیو نفس را خاک لیها دارد * و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده * پیشینیان این فن تلاش پس خری او میکنند * نطع پوشان این عالم لنگ کمر اثرا می خواهند * کشتیش کر قضا و قدر است * در دستش آسمان سر زیر و پا زبر * رباعی *
گر سایه دستش بدو خاک شود * از زور زمین شاخ بغم پاک شود * در هم شکند بقوت بازویش * زنجیر کیاده گر ز افلاک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کریم قلم خطاب این رقم دردناک طغرا است * کراز ما تم

افروزی باعث بوجه شاه و گدا است * چو بدرش خلق نشان به تیر اجل * چشمک زده بر حیات ز هگیر اجل * ناوید ز کمند چرخ سپهر وازنی کس * کرده چو قلم بقتل شمشیر اجل * روزیکه اگر ساز نهال یعنی همایون هر شگال بساز کردن فوج گاها ارتکاب داشت * و دلبر رقم سرکش به جهت لشکر نویسی قلم زمردین بر فروز را افشان میگذاشت * یکه تاز نسیم شمیدان چمن تاخته از سبزه پایین عرض داشت زبان کشاده * که نهال باغ جهانگیری در کنار آب جمنه سپر کنید شهادت از پا فتاده * بشنیدن این واقع خزان تا بر فوج خورمی را شکسته دلی رونموده * که سوار پیاده اش بر درست گرفتن سلاح شگفتگی قادر توانسته بود * رعشه کدورت سپهر را از دوش گل زمین انداخت * و لرزه کلفت و نعمت را پهلوی سوسن نجاک یکی ساخت * سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آوردن دشوار گردید * و زنبق را نیزه از زمین لشکرگاه بر داشتن

بصعوبت کشید * نافرمان بسبب ارتکاب غم از
برزین وجود دست داشت * وجعفری بجهت اشتغال
الم روئین هستی را از کف گذاشت * غنچه دراین
هنگامه عزا بکلاه خود شگفتگی و سرندارد * وریحان دراین
ایام ماتم بخوشی وخورمی دلی نگذارد * وشقایق چار آینه
داغ را چون عکس نشاط برخود حرام شمرد * وگلنار زده
شبنم را پرتو انبساط مطلق نام برد * ابشار گلستان
ترکش موج درکمان تناه جوی کج براست کردن نشان
وازی کریه پرداخت * فواره بسان رمح علم شده را
از هم برد غم خود پاشیده * ودواند ازکاه کمند ترشح خود را
بجای اشک ریزان رسانیده * حوض باغ چلقد آب را
از تن بر آورده غم یانی پذیرفت * وچون سایه لوای
درختان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریبان
جوش سنگین خود را سبک چاک کرد * بطریق شتران
سیلاب از بی طاقتی بنالا بر آورد * بمثل از چاک زدن
سینه سراپا خویش را تادتاد یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن لطف موشکافیان را شکافت * تاج خروس اعتقاد
قزلباشی شاه چمن در کنار نهاد * و در میان فوج خود می
از غم به بریدن مثل تاج کفن کشاد * و گل جیغه
وار در این ماتم جیغه از دستار بر داشت * و بلبل
نافه وار درین عزا نافهٔ عنبرین را در کلاه نگذاشت *
شکوفه از عزا ریش سفید خود را کنده بدست باد
فغان داد * و بنفشه از قهر سنبل سیاه خویش را
بریده برکف نسیم آه نهاد * گل کوزه درین تعزیت
از شبنم الماس بآب خود آمیخت * و گل زعفران درین
مصیبت از ژاله زهر بدهان خویش ریخت * لشکر بهار
سخن را نامه ابر بارانی سیاه پوشی کوبیده * کار خموشان
این فوج کرنای رعد بفریاد رسید * بلبلان نقارهٔ فغان
را از نیل کدورت کبود ساخت * و فاخته نفیر منقار را
بانگ دل خاشور نواخت * نیشکر ساز و برگ نخلبندی
کفن کشود * و طوطی بخواندن این مرثیه آواز بلند نمود *
* مثنوی * خبر از رزمگاه آید که شاه صف شکن

آخر * بسوی ملک عقبی چون خدنگی از کمان رفته * به تنگ
چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده * چو بر پیال فلک کرسی
بچنگ دشمنان رفته * نخورده هیچ گه خورشید تابان زخم
بر صورت * روایش از چه تیر آسمان چون خون چکان
رفته * چو افتاده زپا آن شهسوار عرصهٔ مردی * بزور
گریه آب از دیده تیغ پر دلان رفته * کمان در خانه خود
کرده ساز گریه و ماتم * بهر جانب فغان تعزیت از تیر دان
رفته * بگریه گشت از چشم زره سیلاب خونباری *
ز چشم سخت چار آیینه اشک بجر سان رفته * درون
را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خروش زمج فولادی
باوج کهکشان رفته * چرا زو پین نگردد از کدورت کهربا
گونه * که رنگ حلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
پر وزه گفته از مرد کمان در قبضه گردون * چو باطن زخم
جنگ سوئی پی نشان رفته * شهادت سرخرو کرده
است چون گل سرخ روی را * از این گلزار خونریزی
بر نگ ارغوان رفته * باستقبال از گردون دویده

شکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان
رفته * ز اشک فوج و سیل خون فتاده شور در بطحا *
که دارای سپاه حق پرستی از جهان رفته * پی تاریخ
قیاسش یکه تاز خامه عاجز شد * نبودی گرد و کم گفتی
سپهدار از میانه رفته * ابر در هوای عزا خانه انقدر
گریست که سیلاب بر زمین گردید * و رعد در
فضا ماتم سرای آن قدر نالید که آواز بر آسمان پیچید
* برق از جهت مکان ماتم چون اشک بقطره زدن
پرداخت * تخت مرصع گلشن از تند باد زیر و زبر گردید *
و چتر زمردنا رون از صرصر کدورت نیلگون شدن رسید
* درون چنار از غم پدرنگ چراغ شقایق سوخت * در برون
گلستار بستان شمع لاله افروخت * عرعر شکسی شاخسار
حیات خود تن داد * و صنوبر بر سستی ریشه زندگی خویش
دل نهاد * سرو از گرانی باندوه قدمی نتواند بر داشت *
و تاک از خوردن پیچ ملال کاهی نتواند گذاشت * شمشاد
در این ماتم بناخن برگ رخسار می کند * و ارغوان در

عزا به پنجه کل طپانچه بر رو می زند * بید مجنون با نصب کیشی عضبا از محبت بدن گذشت * و سفید از از غم سبرا پا سرخ و سیاه گشت * رباعی * چون باغ عزا خانه ماتم شد * از گریه سرو و گل زمین پر نم شد * شادی زخر و شن طایران نیز گریخت * غم را از هجوم اشک پا محکم شد * زاغ لباس تامی پوشید که تواند از دوش انداخت * و کلاغ پوشاک عزا انگیزید که تواند با فکرش پرداخت * بلبل از کثرت ناله خویش فغان لب را نشنید * و فاخته از هجوم اشک دیده گریه خود سرو را ندید * طوطی چندان تن بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * مینا آن قدر دل با خون ماتم نهاد که در سیاهی نهفت * سرخاب را آتشی بر تن ریخت که با آب دفع توان نمود * و طاوس را داغی بجان بیا میخت که بر هم خلاص تواند بود * مرغ آبی از ریختن اشک فراوان چاه لاجزا یافت * و کبک از انگیختن آه نایان با کوه ها پیشتافت * تذرو و منچل که در ماتم از بال قبای مطلی بر بسته * دراج منفعل که عزا

از پر خامه زربفت گردید* هدهد برای خاک بسر کردن

از شانه دست بالا داشت* قمری به جهت گلو فشردن

از طوق کف بخاک گذاشت* سوی* زمین واقعه

گشت ساقی بزم آگاه* گردیدگان جام بدستش چو گیاه*

مطرب چو خبردار شد از ماتم او* بر جا سرود از بس

سر زده آه* نوبه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت

یافت* ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شتافت*

پیاله از حباب می بسینه کوبی خود مشت گره نموده* و

ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کشوده

ایاغ را آبی در چشم نگردیده که گرد آتش نخواند

و قدح را خونی از دیده نچکیده که مرجانش نداند* صراحی از پایه

دستار خویش را بر زمین محفل انداخت* قرابه از

صافی گریبان خود پاره پاره ساخت* مینا آن قدر

اشک بارید که شیشه اش را سیل برد* و سبو این

قدر بخاک غلطید* که از رفتهایش توان شمرد* بطاست

از گریه خویش را بهر غابی دریا سنجید* و کدو از نم اشک

خود را پر بسته گلهای صحرا دید * طنبور زبجای مانده
سرود زلهر غم در کار ریخت * و رباب بعوض صاف
کردن نغمه خم از پرده بیخت * کمانچه بهدف شدن
تیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار به جهت
یوسف لب بزیر دندان در آورد * و چنگ بیشتر
از اهل عزا گیسوی خود پریشان ساخت * و عود
زیاده از ماتمیان بناله جان سوز پرداخت * قانون از
اماره حداقت بر سرپا کشید * و بربط از سوراخهای آن
داغها بر سینه دید * نای هر چند بند خویش صدای نوحه
بر انگیخت * و دف این غزل سوزناک را بفغان
آمیخت * مثنوی * در شب سحاب تیره باو اگریستم *
زعد فغان نموده بغوغا گریستم * گل کرد حرف قتل شه
دشت کربلا [illegible] * بر ما وقتی هرکس شها گریستم * در
فوت آن نهال گلستان سروری * با ابر مشکال بدعوا
[illegible] * بیرون
[illegible] عالمی

خراب * با کوه کوه غم بمدارا گریستم * یاد آمد از
شگفتگی روزی گذشتش * چون آبشار بر لب جوها
گریستم * زان بیشتر که جام بر آب افشان ز لب * در بزمگاه
باده چو مینا گریستم * تا شهریار ملک دکن گریه سر کند *
پر در کشش گرسنه چه طغرا گریستم * بسم الله الرحمن الرحیم
این تازه رقعه چون بمظفر علی رسید گلدسته معنی رنگین
بدید رقم دستگاه ظاهر شد که نشر فقیر بدست محمد رضا
افتاده و دست از رضای محمدیار داشته * بعمل خیانت
دست گشاده * از دست بردش چه نگارم * واز
دست اندازش چند چند شمارم * استعاره انگشت
سبزه که مراداده کیست که نشنیده * و تشبیه سبحه
شبنم که بدست من افتاده کیست که ندیده * اگر بینست
و پای تحریر و بسی از سخنوری میداشت سخن دست
بدست گشته مرا باین دستور از خود بی انگاشت
* چون بند انگشت دلم بیقرار است که این دست
بردم را کسی منشی میداند چون گره بشب خاطرم

جمع است که مردم این دست را احدی شاعر می خواند*
سخن یکدست را که چون خط دو دست جدا ور دست
از دوران بیدست چه زیان* واز هر دست ور دوان
چه نقصان* انگشت نمایان خیانت که دست اندازی
سخن کف کشاده اند* چون انگشتان دو دست درین کار
دست بسته یکسان نیفتاده اند* اگر بدست باری توفیق
بر ایشان دست انتقام انداخت* از چندین دست
قصاص هر یک را بدستی حاجز باید ساخت* بعضی را چون
ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند* جمع را چون خنصر از
خاتم بند گرانی بدتن نهد* طائفه را چو دست شکسته
بر چوب بستن روا است* طبقه را چون پای بریده
خون نشاندن بجاست* قومی را چون قبضه کرک در بند
آهنی باید جا داد* گروهی را الفه دوات بسته بچاه باید
فرستاد* طائفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید
ساخت* جمعی را چون پشته قلم بند بند باید انداخت*
اگر دست این کناره کرد چون پهلو بمیان شان

میرسید * پهلوداراز چند دست قصاص چه ...
نمیکودید * من بید ستگاه کراز تلافی دستبرد داده ونگی
ندارم * پدر سوختها چگونه داغی بر دست شان گزارم *
سربکدستی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد *
و به جهت انگشت های خود ناخن بریده بخاک اندازد *
هزار داستان چمن از بیم این فرقه دست از سخن
بازداشته * و دستان زن کاشن از ترس این قوم سخن
بالا دست گزاشته * الحاصل دست دست این
دزدان است و سخنهای بالا دست داده ایشان *
بسکه بخون زیری سخن هر خانه دست کشاده * جادان
پیش اینها پشت دست بر زمین نهاده اند * ملک
سخن از دست این قوم بمرتبه خراب گشت * که بقدر
گفند دستی آبادیش بخاطر توان گذشت * وقتی شود
که چندین دست انگشت ندامت بگزند * و زمانی رسد
که چندین انگشت دست پشیمانی بخایند * امید که
چون انگشتوانه خیاط هزار سوراخ بدست شان

در آید * و چون ورستینه عوه تان هزار انگشتان بر آید *

* مثنوی * دستور بخش تحریر از روی پرده غیب *

صد دسته وزوایشان کردم برای طغرا * زنیهان

کر دست دزدی دارند دزد نبود * خط را اگر بدزدند

از دست و پای طغرا * * بالله التوفیق بحصول المرام **

* تمت رسایل ملا طغرا *

خاتمه نسخه طغرا

نحمده و نصلیه اما بعد بر ضمایر خورشید نظایر اصحاب دانش
و عقل و خواطر بیضا مظاهر ارباب بینش و فضل مستتر
و محتجب نماند که رسایل ملا طغرا از رنگینی عباراتش نه بمرتبه
شگفته تر که موسم بهاری کشمیر جنت نظیر را نعل در
آتش انداز و شادابی فقراتش نه بدرجه خوشتر
که تر و تازگی گلستان ارم از نه دلها فراموش سازد چون
بالفعل رسایل مذکور بسبب تداول ایادی کتبان
از حد اختلاف عبارت و پریشانی مضمون بود و بسبب
تصرف جابجا کاتبان و ناظران ایام از محذوفی و مشکوکی
تغییر مضمون می نمود خواطر احبای شایقین و قلوب آشنایان
مشتاقین چار ناچار بر ان آورده که آن کواعب مجمع غرایب
و آن ابکار منبع عجایب اگرچه بحلیه صحت و آراستگی پیراسته
و بحلل عدم غلطی و پیراستگی آراسته جلوه افروز
کاشانه نظر طالبان این فن و پیرایه ظهور بیشتر نگاه راغبان
زمن گردد الحق حقیقه که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول

نگاه خورد و بزرگ و منظور نظر هر کمتر و مہتر کی خواہد بود
بنابران اضعف النحاۃ بل لاشی فی التحقیقہ عاصی پر معاصی
شیخ اثیر الدین احمد ساکن موضع پنڈوہ متعلقہ ضلع
بردوان آن رسایل مذکورہ را از جا بجا بصد کد و کاوش
تلاش نمودہ قریب دہ نسخہ بہم رسانیدہ یا سعانت نواظر
مولوی ریاض علی صاحب شارح گلستان شیخ سعدی وخصوصا از
نظر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نور روزحیین المعروف
بہ سید جان بلگرامی متخلص بہ نوروز * بابت * کرین نکاۃ
او بی شبہہ و شک * گشتہ غلطی ہمہ ز طغرا تہ حک * و خارہای
شکوک و خاشاک اشتباہ حشو و زواید ازین چمنستان فردوس
نشان نصاین گردیدہ و خلعت صحت و لباس بی خلل
و وقت بر قامت زیباش راست آمدہ بچھاپہ خانہ مچھوا بازار
من محلات کلکتہ کہ بالتخصیص معمورہ فیما بین شراکتی من عاصی و
مولوی محمد فیض اللہ بقالب طبع درآوردم * غرض نقشیست
کز ما یاد ماند * کہ ہستی را نمی بینم بقای * مگر صاحب دلی روزی
برحمت * کند در کار این مسکین دعائی * و تاریخ اتمامش من

تصنیف نوروز بیاگرامی بسمت سطور در آمده اینکه

* نظم *

* چیز امر جا چه تحریر است *

* بی دلها عجیب تسخیر است *

* مرغ دل می بردن همی آرزو *

* طرفه گیسو و دام تسخیر است *

* جلوه آن چو لعبتان فرنگ *

* نقش ارژنگ و چین تصویر است *

* شاهد آرزو شده حاصل *

* سدا لحمد نیک تقدیر است *

* بسکه این نسخه منظر دلهاست *

* بهر تاریخ او چه تدبیر است *

* دیدی نوروز از زبان خودش *

* گفت هاتف بهار کشمیر است *

۱۲۴۴

* غلط نامہ نسخۂ طغرا *

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۶	شب بلا	شبنم
۹	۹	گشتہ	کشتہ
۱۴	۳	شرشار	سرشار
۲۳	۴	پیراستہ	ویرانستہ
۲۵	۸	طلا	طلیا
۲۷	۱۶	و برید شازان	و ہرپد سازان
۳۴	۱۴	چاشنی	چاشنی
۳۴	۶	باشراب	باشراب
۳۵	۱۴	بہینہ ای	بہبہ ای
۳۷	۱۹	معلوم	معلم
۳۸	۳	تسیم	نسیم
ایضا	۹	درگکارگاہ	ورکارگاہ
۳۹	۱	بالا غشہ	بالا غب
ایضا	۷	زلب	زبہب

صفحہ	سطر	غلط
۹۴	۵	ورالاکات
ایضاً	۹	مشتاہر
۱۰۱	۱۶	خامرش
۱۰۸	۱	فروازی
۱۱۳	۳	بوده
۱۱۵	۵	کل رزی
۱۱۹	۲	قایم
۱۲۰	۱۱	عالیا
۱۲۱	۲	مشیران
ایضاً	۱۴	کبری
۱۲۲	۱	کاپی
۱۲۵	۸	ذیا
۱۲۶	۱۰	خالی ازمقط
۱۲۹	۹	زنخش
۱۳۰	۹	برآب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	زسپیدوارش	زمیدارش
۱۳۷	۱۶	اگر	انگر
۱۳۸	۷	بتیبای	سقبای
ایضا	۱۴	تماشائی	تماشای
ایضا	۱۵	بای مسافت	طی مسافت
۱۴۰	۷	مدشسیاری	بدستیاری
۱۴۲	۱۵	دریار	دیار
۱۴۴	۱۰	بزرگ	برگ
۱۴۳	۸	خمیازه	خمیازه
ایضا	۱۳	شاگستن	شکاستن
۱۴۵	۱۶	تاکرار	تاک راز
۱۵۴	۱۱	پست	پست
۱۵۶	۹	ازین	زین
۱۵۷	۱۴	ستایش	ستایش
۱۶۰	۱۲	کر	شکر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	گمان	کمان
۱۸۳	۱۶	نسی	شنی
۱۸۳	۸	پلوست	پوس
ایضا	۹	پروازہ	پرآوازہ
ایضا	۱۴	آبیاری	آبیاریاں
۱۸۴	۸	سعدت	سعادت
۱۹۱	۴	سرود	سروہ
۲۰۲	۱۵	لاپیہ	لابیہ
ایضا	۱۶	سفا	شفا
۲۰۳	۹	اومی رشد	اومیز سید
۲۰۴	۱۴	ارہ	ارّہ
۲۰۸	۸	ریزان کتی	زیز کتی
ایضا	۱۵	سرخ وزد	سرخ و زرد
۲۰۹	۱	پچر	بچہ
۲۱۱	۴	جوای	ہوای

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۸	وزیروه	وزیده
۲۱۴	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	غیبدانش نسبت	غیبدانش انسب
۲۱۶	۱۵	بم	بہم
۲۲۰	۱۳	آمادیش	آبادیش
ایضاً	۱۶	خباط	خیاط

* باتمام رسید *